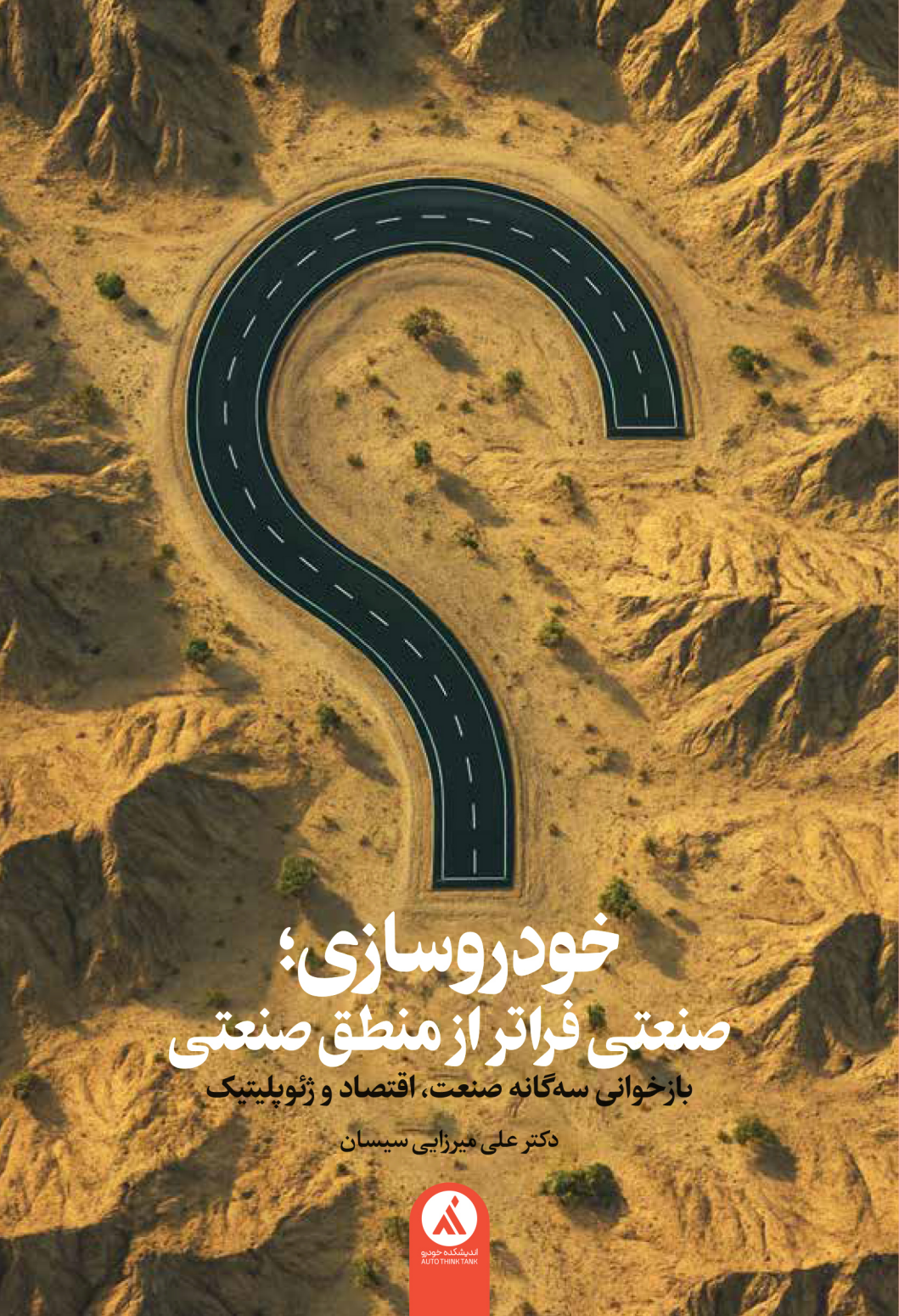




خودروسازی؛ صنعتی فراتر از منطق صنعتی

بازخوانی سه‌گانه صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک

دکتر علی میرزایی سیسان



خودروسازی؛ صنعتی فراتر از منطق صنعتی

بازخوانی سه‌گانه صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک

دکتر علی میرزایی سیسان

به پاس پیشگامان دیروز،
به همت سازندگان امروز،
به امید نوآوران فردا

خودروسازی؛ صنعتی فراتر از منطق صنعتی

بازخوانی سه‌گانه صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک

نویسنده: دکتر علی میرزایی سیسان
طراح جلد و صفحه‌آرا: حسین کریم‌زاده
نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۴۰۴
تلفن: ۰۲۱-۹۱۶۹۰۹۲۶
وبسایت: www.autott.ir
اینستاگرام: [autott.ir](https://www.instagram.com/autott.ir)

همه حقوق محفوظ و هرگونه برداشت از متن و تصاویر به‌طور جزء یا کل ممنوع است.



اندیشکده خودرو
AUTO THINK TANK

۹	اشاره
۱۱	پیش‌گفتار اندیشکده خودرو: صنایع در آینه آینده‌پژوهی و عدم قطعیت‌ها
۱۵	پیش‌گفتار مؤلف: بن‌بست تجارت آزاد
۱۹	مقدمه
۱۹	فصل اول: کلان عوامل موفقیت و افول یک کشور در خودروسازی
۲۳	تقاطع قدرت: خودرو در مثلث صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک
	محدودیت‌های صادراتی و تلاش برای انتقال صنایع حیاتی به کشورهای
۲۸	دوست
۳۰	مقایسه سه ضلعی در آلمان، چین و ایران
	اقتصاد بین‌الملل در بحران: اصطکاک تجاری مقطعی یا بخشی از رقابت
۳۴	ابرقدرت‌ها
۴۱	پنجره فرصت صنعتی‌شدن؛ طلایی اما گذرا
۴۲	فزون‌طلبی آمریکا؛ بدهی، قدرت و چالش کلاسیک بقای امپراتوری
۴۵	چشم‌انداز آینده دیپلماسی تعرفه‌ای
۴۶	ترغیب مصرف‌کنندگان به خرید کالاهای ساخت آمریکا
۴۷	تقابل تجاری چین و ایالات متحده: اهرم‌های تولید و منابع
۵۰	معادله امنیت و اقتصاد در اروپای نوین: بازگشت یک معضل کلاسیک

چهل سال پس از توافق پلازا؛ بازخوانی میراث یک توافق مناقشه برانگیز.....	۵۲
واگرایی رشد اقتصادی و صنعتی در جهان امروز.....	۵۵
بازیگران اقتصاد فردا؛ دولت، مردم و نظم نوین جهانی.....	۵۸
جمع بندی.....	۶۲
فصل دوم: خیزش ژئو اقتصادی اروپا؛ چالشی برای نظم بین الملل.....	۶۷
مقدمه.....	۶۷
گستره نقد.....	۷۰
تضعیف چارچوب های حقوق بین الملل.....	۷۲
ابزارسازی حقوق بین الملل؛ از آرمان تا واقعیت در نظم نوین جهانی.....	۷۴
جابه جایی قدرت اقتصادی؛ افول غرب و صعود شرق.....	۷۵
روابط تجاری اروپا و چین؛ از فرصت تا تهدید راهبردی.....	۷۸
بحران های مالی اروپا؛ بدهی، رشد و نوآوری در تنگنا.....	۸۰
بازآرایی قدرت دفاعی اروپا.....	۸۵
افول قدرت هنجاری اروپا؛ گذار از دیپلماسی ارزشی به منفعت گرایی.....	۸۸
ملی گرایی اقتصادی اتحادیه اروپا.....	۹۲
چالش های ساختاری درون اتحادیه؛ امنیت، جمعیت و انرژی در تلاقی بحران ها.....	۹۳
اقتصادمحوری و ژئوپلیتیک؛ بازتعریف نقش اروپا.....	۹۶
بی ثباتی جهانی؛ مانعی برای منافع بشریت و توسعه پایدار.....	۹۸
چشم انداز تحقق خودمختاری راهبردی اروپا؛ امکان یا آرمان؟.....	۱۰۰
اروپا در جست و جوی اروپای نوین.....	۱۰۱
تعاملات معاملاتی؛ پیامدهای جهانی بر اقتصاد و صنعت.....	۱۰۳
اثرات تعاملات معاملاتی؛ ریسک های جهانی برای اقتصاد و صنعت.....	۱۰۶
جمع بندی.....	۱۰۹
فصل سوم: معمای توسعه در خلیج فارس؛ جدال صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک.....	۱۱۵
مقدمه.....	۱۱۵
بررسی تطبیقی آمارهای منتخب کشورهای حوزه خلیج فارس.....	۱۱۷
مسیر متفاوت آموزش کلاسیک و صنعتی شدن در منطقه خلیج فارس.....	۱۲۴
چشم انداز صنعت عربی و وابستگی به آمریکا.....	۱۲۶
معاملات دیپلماتیک فناوری.....	۱۲۹
تفاوت ایران و منطقه در «خرید محصول» یا «تولید فناوری».....	۱۳۱
تجارت، اقتصاد دیجیتال و جذب سرمایه گذاران خارجی.....	۱۳۵
پویایی تأمین مالی در سرمایه گذارهای خطرپذیر.....	۱۳۶

۱۳۷.....	گرایش به سرمایه‌گذاری در ابرپروژه‌ها.....
۱۳۸.....	نیوم: نماد نوآوری و جسارت اقتصادی عربستان.....
۱۴۰.....	جریان سرمایه عربی به غرب: دگرگونی تجارت جهانی، فناوری و پویایی‌های ژئوپلیتیک.....
۱۴۳.....	چالش‌های اقلیمی و زیست‌محیطی مشترک.....
۱۴۴.....	در جستجوی افق مشترک.....
۱۴۹.....	جمع‌بندی.....
۱۵۱.....	فصل چهارم: سیالیت؛ اصل ثابت هم‌پیمانی‌های عصر جدید.....
۱۵۱.....	مقدمه.....
۱۵۳.....	جهان دستخوش تحولات بنیادین.....
۱۵۵.....	تاریخچه هم‌پیمانی.....
۱۵۶.....	فناوری در حال تحول هزینه‌های درگیرهای نظامی.....
۱۵۸.....	افزایش عدم اعتماد به سازمان‌های جهانی.....
۱۶۰.....	گونه‌شناسی هم‌پیمانی.....
۱۶۴.....	از هم‌پیمانی سیاسی تا فرصت‌سازی صنعتی.....
۱۶۶.....	تحولات صنعتی و اتحادهای شمال و جنوب.....
۱۶۹.....	واگرایی و همگرایی در جهان امروز.....
۱۷۲.....	بریکس (BRICS) هم‌پیمانی گسترده در معادلات جهانی.....
۱۷۴.....	چین و نظریه جهان سه‌قطبی.....
۱۷۷.....	از همکاری تا هم‌پیمانی: چشم‌انداز مصلحت و موازنه برای ایران.....
۱۸۳.....	شناخت روندهای کلان جهانی و انتخاب هم‌پیمان.....
۱۸۵.....	منطق انتخاب هم‌پیمان.....
۱۸۷.....	جمع‌بندی.....
۱۸۹.....	فصل پنجم: صنعتگران معماران بازدارندگی غیرنظامی.....
۱۸۹.....	مقدمه.....
۱۹۰.....	اقتصاد مهم‌ترین اهرم بازدارندگی غیرنظامی.....
۱۹۲.....	فناوری.....
۱۹۵.....	عصر دیجیتال و نیروی بر قدرت سایبری.....
۱۹۶.....	چین در آزمون شراکت.....
۲۰۰.....	آزمون تاب‌آوری صنعتی ایران.....
۲۰۲.....	جمع‌بندی.....
۲۰۵.....	فصل ششم: خصوصی‌سازی صنعتی؛ منطق، ملاحظات و تأملات.....

۲۰۵.....	مقدمه.....
۲۰۷.....	صنعت خودروسازی در تقاطع تحولات داخلی و جهانی.....
۲۰۸.....	نقشه مالکیت در خودروسازی معاصر بین الملل.....
۲۱۰.....	منطق اقتصادی خصوصی سازی.....
۲۱۲.....	موانع ساختاری و اصطکاک های نهادی.....
۲۱۳.....	نقش محوری رهبری صنعتی در موفقیت تحول.....
۲۱۴.....	ملاحظات کلیدی در فرایند خصوصی سازی.....
۲۱۸.....	تجربه چین: تلفیق خصوصی سازی و نوآوری استراتژیک.....
۲۲۱.....	مطالعه موردی: خصوصی سازی پروتون مالزی و درس های راهبردی آن.....
۲۲۲.....	خصوصی سازی اشکودا؛ مطالعه ای موردی در بستر تاریخی و جغرافیایی.....
۲۲۵.....	لزوم تحلیل یکپارچه و سیستمی.....
۲۲۶.....	ادغام و تملیک: تجربه متناقض اروپا.....
۲۲۸.....	ارتباط خصوصی سازی، ادغام و صنعت زدایی.....
۲۲۹.....	خصوصی سازی پاسخی به دنیای رقابتی و فناورانه.....
۲۳۰.....	تأملات و آموزه های از تجارب جهانی.....
۲۳۲.....	نتیجه گیری.....
۲۳۵.....	فصل هفتم: جمع بندی
۲۳۵.....	مقدمه.....
۲۳۶.....	خلاصه فصول.....
۲۴۱.....	کاربست استعاره «طب سوزنی» در تحلیل خودروسازی.....
۲۴۵.....	مدیریت تغییر؛ از نمادگرایی تا واقعیت سیستمی.....
۲۴۷.....	رصد و خوانشی جدید از تحولات جهانی.....

اشاره

زنجیره ارزش خودرو همواره یکی از جذاب‌ترین حوزه‌های اقتصادی برای کشورهای صنعتی بوده و در بسیاری موارد نمادی از رشد و توسعه صنعتی به شمار می‌رود. کشور ما نیز طی شصت سال گذشته در این مسیر گام برداشته و به‌ویژه در چهار دهه اخیر، پرسش کلیدی «خودروی ملی - نشان ملی، آری یا خیر؟» بارها نزد سیاست‌گذاران، حاکمیت و فعالان صنعت خودرو مطرح بوده است.

کتاب حاضر که به همت برادر فرهیخته علی میرزایی سیسان به رشته تحریر درآمده، با نگاهی چندوجهی و از سه منظر صنعت، اقتصاد و ژئوپولیتیک (سیاست)، تلاش کرده است به دور از هرگونه سوگیری، این صنعت راهبردی را مورد واکاوی مبتنی بر خرد قرار دهد.

برای ما در ماموت خودرو که رسالت خود را همواره «یک گام به پیش بودن» و حرکت به سوی آینده‌ای پایدار و مبتنی بر تجربه‌ای متفاوت از خودرو می‌دانیم، چنین نگاه‌های تحلیلی ارزشمند است. باور ما این است

که صنعت خودرو و زنجیره‌های پیشین و پسین آن فراتر از منطق صنعتی صرف بوده و بلکه زیست بومی است که با زندگی، فرهنگ و آینده ملت‌ها گره خورده است.

امید آنکه این کتاب بتواند برای صاحبان اندیشه، سیاست‌گذاران و فعالان کسب‌وکار الهام‌بخش بوده و در ترسیم مسیر آینده این صنعت، یاری‌رسان باشد.

هادی سلیمانی ملکان

پیش‌گفتار اندیشکده خودرو

صنایع در آینده پژوهی و عدم قطعیت‌ها

اقتصاد هر ملت قدرت نرم آن کشور است و صنایع ملی جریان‌های حیاتی اقتصادی آن کشور به شمار می‌آیند. با این حال، اقتصاد و صنعت یک کشور در خلأ رشد نمی‌کنند؛ آنها در پیوندی تنگاتنگ با معماری پیچیده اقتصاد جهانی تنفس می‌کنند. نظم اقتصاد جهانی شبکه‌های از سیستم‌ها و زیرسیستم‌های به هم وابسته است که تحت تأثیر جغرافیا، شیوه‌های حکمرانی و پویای ژئوپلیتیکی هستند. دگرگونی در این محیط ابر متصل ماهیتی سیستمی دارد و از برهم‌کنش محرک‌های متعدد، آشکار و پنهان، برمی‌خیزد. این محرک‌ها در مسیر جریان داده و اطلاعات تکثیر می‌شوند و با آثار هم‌افزا بر کل سیستم. واقعیت این است که توان صنایع برای پیش‌بینی ابر تحولات در دو محور اصلی محدودیت دارد: گاه می‌توان جهت تغییر را تشخیص داد؛ اما از پیامدهای آن آگاهی نداشت؛ و گاه به‌ویژه در رویارویی با فناوری‌های تحول‌آفرین (Disruptive) حتی تعریف متغیرهای بنیادین در آغاز مسیر ممکن نیست. به هم تنیدگی تولید و مصرف جهانی چنان تحولات

را پیچیده کرده که گاه جهشی فناورانه در نقطه‌ای از جهان می‌تواند دوردست‌ها را دستخوش تغییر اجتماعی و اقتصادی کند. همچنین یک چرخش ژئوپلیتیکی در قاره‌ای دیگر می‌تواند تلاطم را در سراسر شبکه اقتصاد جهانی بگستراند. این تعاملات نه تنها غیرخطی‌اند، بلکه شتابنده و دگرگون‌کننده نیز هستند. زنجیره‌های علیت پیچیده می‌شوند و سرعت تغییر از ظرفیت انطباق بسیاری از صنایع فراتر می‌رود. در نتیجه، راهبردها پیش از اجرا فرسوده می‌شوند. در این وضعیت، رویکردهای سنتی آمادگی صنعتی کاستی‌های جدی دارند. اتکای صرف به کارنامه گذشته، رویه‌های برتر و الگوهای کلیشه‌ای دیگر کفایت نمی‌کند. باوجود سرمایه‌گذاری‌های کلان در پایش تهدیدهای شناخته شده، تردید نسبت به دوام بلندمدت افزایش یافته است. در برخی بخش‌ها، مدیران ارشد حتی بقای یک دهه کسب و کار خود را نامطمئن می‌دانند؛ نتیجه شتاب فناوری، فرسایش مزیت رقابتی و جابه‌جایی در زنجیره ارزش جهانی.

آنچه در دنیای امروز نیاز است، رویکردی کاوشگری و آینده‌نگر است. این رویکرد باید فراتر از سناریوهای کلیشه‌ای مبتنی بر داده‌های تاریخی و مدل‌های کمی محدود برود. بسیاری از رهبران صنعتی به لزوم آمادگی برای عدم قطعیت آگاه‌اند، اما منابع خود را غالباً به مخاطرات آشنا و روندهای آشکار اختصاص می‌دهند. در نتیجه، تاب‌آوری بر الگوهای تثبیت شده و گونه‌شناسی‌های ریسک متعارف تکیه می‌کنند و دستاوردهایشان نتیجتاً محدود می‌شود. چنین وابستگی مسیری به ندرت اطمینان راهبردی بلندمدت ایجاد می‌کند. درک درست عدم قطعیت حیاتی است. به تعبیری مسئله تنها نادانی نسبت به پیامدها نیست، بلکه ناآگاهی از طبقه‌بندی‌ها و چارچوب‌های ممکن نیز هست. عدم قطعیت مفهومی انتزاعی صرف نیست؛ واقعیتی عینی و راهبردی است. از آشفتگی صنعتی و نوسانات اقتصادی تا تنش‌های ژئوپلیتیکی، همگی بر لزوم تحلیل‌های نظام‌مند و آینده‌پژوهانه دلالت دارند. چنین تحلیل‌هایی

به معنای مدل‌سازی ریاضی و دانشگاهی همه متغیرها نیست؛ چنین روشی در نظام‌های پیچیده و مبهم کاربردی نیست. راه حل، ساده‌سازی هوشمندانه است: شناسایی تعداد اندکی عدم قطعیت اثرگذار با احتمال وقوع معنادار، فهم روندهای ملی و بین‌المللی و الگوی تعاملشان، و آزمون پختگی راهبردها در برابر طیفی از آینده‌های محتمل. چنین رویکردی تصمیم‌گیری را کم‌خطرتر و منعطف‌تر می‌کند و انطباق‌پذیری و بالندگی صنایع را در معماری پویای اقتصاد جهانی می‌افزاید.

این نوشتار، همسو با رسالت اندیشکده خودرو در تقویت گفتگوی میان متخصصان، صاحب‌نظران و کنشگران صنعت و اقتصاد، می‌کوشد با رویکردی پژوهشی و میان‌رشته‌ای در اقتصاد، صنعت و ژئوپلیتیک و بر پایه تحلیل رویدادهای بین‌المللی، تصویری چندبعدی از وضعیت کنونی و روندهای اثرگذار پیشرو ارائه کند. از نگاه پژوهشگران اندیشکده، جداسازی اقتصاد، صنعت و سیاست در جهان درهم‌تنیده امروز، هم غیرمنطقی و هم زیان‌بار است. با این حال، سیاست‌مداران جهان توسعه‌یافته، قمار بر سر دگرگونی‌های بنیادین را جایگزین نظم موجود کرده‌اند؛ تصمیمی که تعادل جهانی و امکان هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را تهدید می‌کند و دولت‌ها را از انجام رسالت اصلی‌شان در صیانت از سلامت و امنیت اجتماعی باز می‌دارد. در چنین شرایطی، اولویت ذی‌نفعان داخلی، ارتقای هدفمند فناوری، بازنشر دانش و اطلاعات در حوزه‌های مرتبط و رصد مداوم پویایی اقتصاد سیاسی جهانی است. ذی‌نفعان باید خود و دیگران را علمی و نقادانه به چالش بکشند تا با نگاهی کاوشگرانه و سنجشگر، به درکی جامع از سازوکارها و بازیگران شکل‌دهنده نظم جهانی دست یابند و در برابر ریسک‌های سیستمی، راهبردهای ملی نوآورانه و آینده‌نگر طراحی و اجرا کنند.

اگر به تحولات اقتصاد فناوری محور بی‌اعتنا باشیم، ناچار زیر فرامین

غول‌های صنعتی بیگانه زندگی خواهیم کرد. این مجموعه نوشتارهای مستقل ولی مرتبط برای آن است که چنین سرنوشتی برای سرزمینمان رقم نخورد و مسیر تصمیم‌سازی آگاهانه برای ذی‌نفعان شفاف‌تر گردد.

احمد فرهادی

مدیرعامل اندیشکده خودرو

پیش‌گفتار مؤلف

بن‌بست تجارت آزاد

رسالت بنیادین دولت‌ها، یعنی صیانت از سلامت و امنیت اجتماعی، امروز پیوندی ناگسستنی با توان اقتصادی و قدرت ژئوپلیتیکی یافته است. در عصری که رقابت‌های پیچیده صنعتی از دل کشاکش‌های ژئوپلیتیکی بر سر منابع و فناوری سر برمی‌آورد، سیاست‌گذاران ناگزیرند رابطه پویا میان اقتصاد، توسعه صنعتی و تحولات نظام بین‌الملل را با نگاهی راهبردی و یکپارچه مدیریت کنند. تاب‌آوری ملی در برابر تهدیدات نوظهور و نیز امکان تحقق توسعه پایدار، مستقیماً از سطح پیشرفت‌های صنعتی و فناوریانه متأثر می‌شود و متقابلاً بر آن اثر می‌گذارد. ازاین‌رو، پیشرفت پایدار تنها در سایه پیوندی هم‌افزا میان دولت و جامعه ممکن است؛ دولت با مدیریت کلان چالش‌های ملی و جهانی نقش‌آفرینی می‌کند و جامعه‌ای پویا و مسئول با نوآوری و حکمرانی خردمندانه منابع، مسیر پیشرفت و رفاه را هموار می‌سازد. چنین رویکردی، تضمین‌کننده سلامت، رفاه و اقتدار ملی خواهد بود.

نظام تجارت جهانی با بحرانی بی‌سابقه و ساختاری مواجه است؛ وضعیتی

که می‌توان آن را شاید عمیق‌ترین چالش نظم اقتصادی - صنعتی پس از جنگ جهانی دوم دانست. در این بستر متزلزل، برخی کشورهای صنعتی با عبور از قواعد تجارت آزاد و اتخاذ سیاست‌های حمایت‌گرایانه، عملاً بنیان‌های مدل رشد صادرات محور را که طی سه دهه موتور جهانی شدن بسیاری از اقتصادها بود، تضعیف کرده‌اند. پیامد این چرخش، شکل‌گیری شکاف‌های متعدد در معماری اقتصاد جهانی است؛ سامانه‌ای که هرچند بی‌نقص نبود، اما تضمین‌کننده رشد نظام بند و ثبات نسبی محسوب می‌شد. سیاست‌های جدید ایالات متحده در قالب جنگ‌های تعرفه‌ای حتی علیه متحدان سنتی نشانه‌ای روشن از آغاز دگرگونی‌های بنیادین و سرنوشت‌ساز در نظم اقتصادی بین‌المللی است. در این میان، مدل توسعه مبتنی بر نقش‌آفرینی در زنجیره‌های ارزش جهانی برای کشورهای در حال توسعه رو به افول نهاده و نقش آنان به تأمین‌کنندگان مواد خام تنزل یافته است. به این ترتیب، مفهوم غربی «تجارت آزاد» کارکرد پیشین خود را از دست داده و به نوعی بن‌بست تاریخی رسیده است. عدم توازن میان تولید و مصرف، پویایی تجارت صنعتی جهانی را متوقف کرده؛ کاهش قدرت خرید در غرب به افت تولید در اقتصادهای نوظهور و نهایتاً به کوچک شدن بازار جهانی انجامیده است. این عدم توازن تجارت صنعتی صرفاً به حوزه صنعت محدود نیست و ارکان دیگر اقتصاد جهانی از فناوری تا انرژی را نیز دستخوش تغییرات جدی کرده است. تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی زنجیره‌های تأمین بین‌المللی را مختل و همکاری و نوآوری مشترک را به رقابتی برای «استقلال فناورانه» با هزینه‌های تکراری بدل کرده است. در حوزه انرژی نیز منطق ژئوپلیتیکی بیش از ملاحظات بهینه‌سازی سیستمی بر مسیر تجارت و انتقال انرژی حکم است. در صنعت خودروسازی، سیاست‌های ملی‌گرایی منابع، کارایی زنجیره‌های تأمین را کاسته و گذار به حمل‌ونقل پایدار را کند کرده است.

در چنین شرایطی، کشورهای در حال توسعه بیش از پیش آسیب‌پذیر شده‌اند:

الگوی توسعه مبتنی بر ادغام در زنجیره‌های ارزش جهانی به حاشیه رانده شده، نقش آنها محدود گشته و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، به مصرف‌کنندگان فناوری بدل شده‌اند نه توسعه‌گران آن. در مقابل، کشورهای پیشرفته باتکیه بر راهبرد «خودکفایی راهبردی» و رویکردهای نو استعمارگرایانه، کشورهای ضعیف‌تر را به سمت وابستگی فناورانه و واگذاری منابع سوق می‌دهند؛ وابستگی که گاه پیچیده‌تر و عمیق‌تر از سلطه‌های استعماری قرن‌های گذشته است. برآیند این روندها، چشم‌اندازی مبهم‌تر و پرریسک‌تر برای تجارت جهانی نسبت به هر زمان دیگر ترسیم می‌کند. برای آنکه در زنجیره‌های تأمین جهانی صنایع مختلف صدایی اثرگذارتر داشته باشیم، ناگزیر باید بی‌وقفه بکوشیم و افق‌های دانش خود را گسترش دهیم تا اقتصادی بسازیم شایسته امروز و نسل‌های آینده.

علی میرزایی سیسان

فصل اول

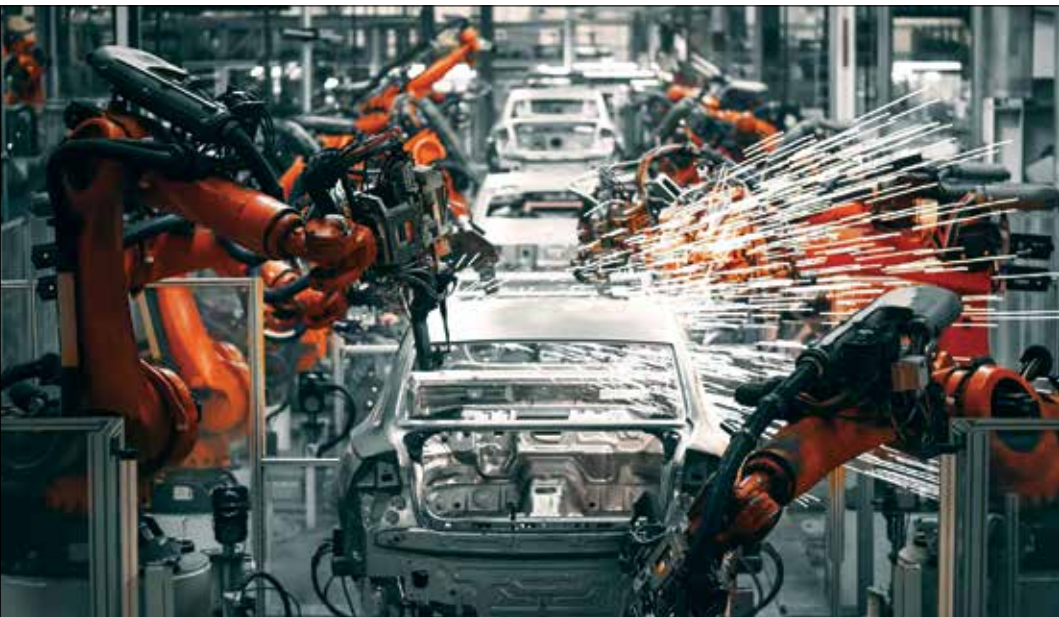
کلان عوامل موفقیت و افول یک کشور در خودروسازی

مقدمه

در چه شرایطی برخی کشورها و بنگاه‌ها به طور پایدار به برتری در کارایی صنعتی، کیفیت محصول و ظرفیت نوآوری دست می‌یابند؟ کدام سازوکارهای نهادی، سازمانی و راهبردی به آلمان امکان داده است مزیت مهندسی خودروسازی خود را تداوم بخشد، و به موازات آن، کدام پویایی‌های اقتصادی - سیاستی چین را قادر ساخته تا در حوزه خودروهای هوشمند و برقی به سرعت جایگاهی الهام‌بخش در ذهنیت جهانی کسب کند؟ در مقابل، چه مجموعه‌ای از عوامل می‌تواند شکاف ماندگار کیفیت در صنعت خودروی ایران را توضیح دهد؛ شکافی که باوجود پیشینه‌ای طولانی‌تر نسبت به تازه‌واردانی چون کره جنوبی همچنان پابرجاست؟ آیا تبیین‌های رایج و تکراری (از کسری‌های فناورانه و نوسانات ارزی گرفته تا تلاطم‌های مقطعی اقتصاد کلان) برای فهم این واگرایی‌ها کفایت دارند، یا این توضیحات سطحی علل عمیق‌تر و ساختاری‌تر را پنهان می‌کنند؟ سهم

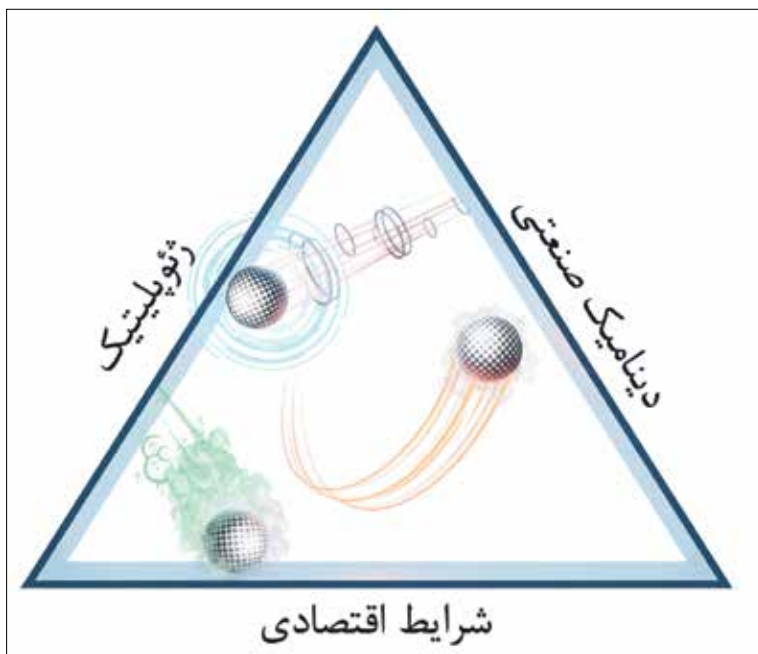
تفاوت در نظام‌های تولید، مسیرهای انباشت قابلیت‌ها و شیوه‌های حکمرانی بخشی در شکل‌دهی به نتایج بلندمدت تا چه اندازه است، مستقل از شوک‌های کوتاه‌مدت؟ به طور مشخص، چگونه سازوکارهای هماهنگی دولت و صنعت، توسعه و ارتقای زنجیره تأمین، انضباط صادراتی و نظام‌های انگیزشی یادگیری مستمر به هم وابسته می‌شوند تا مسیرهای توسعه از سرعت گرفتن باز بمانند؟ جایگاه ساختار مالکیت، حاکمیت شرکتی و قواعد رقابت در بازارهای داخلی و جهانی در این میان چیست، و چگونه جهت‌گیری‌های سیاست صنعتی از انتخاب حوزه‌های اولویت‌دار تا طراحی ابزارهای مشوق و سازوکارهای پاسخگویی به شکل‌گیری یا فرسایش مزیت‌های نسبی - رقابتی یاری می‌رسانند؟

این نوشتار با تمرکز بر صنعت خودروسازی (به عنوان یکی از صنایع مادر رشد اقتصاد جهانی) اما با کنار گذاشتن تأکید صرف بر مشخصات مهندسی و قیود مقطعی، کانون تحلیل را به بنیان‌های کلان ساختاری و نهادهای میان بخشی مؤثر بر عملکرد صنعتی منتقل می‌کند. یک پرسش محوری آن است که آیا می‌توان چارچوبی تعمیم‌پذیر در برگزیده شکل‌گیری قابلیت‌ها، انسجام و استمرار



سیاستی، ساختار بازار و شدت رقابت، و روال‌ها و روتین‌های سازمانی برای تبیین شکاف‌های عملکردی میان آلمان، چین، ایران و همتایان منتخب ارائه کرد. در امتداد همین پرسش، پژوهش حاضر می‌کوشد سازوکارهای مرتبه بالا را که مزیت رقابتی را پدید می‌آورند و پایدار می‌سازند شناسایی کند، روشن سازد چرا ورودی‌های مشابه در بسترهای نهادی متفاوت به خروجی ناهمسان می‌انجامد، و نشان دهد چگونه جابه‌جایی کانون از خرد جزئیات فنی به معماری‌های کلان و میان‌بخشی می‌تواند طراحی و اجرای راهبرد صنعتی را کارآمدتر، پاسخگوتر و مبتنی بر شواهد سازد. بر این مبنا، امید می‌رود تمایز دقیق‌تری میان عوامل گذرا و عوامل ساختاری ممکن شود و توصیه‌های سیاستی عرضه گردد که از درمان‌های کوتاه‌مدت فراتر رود و به تقویت روتین‌های یادگیری بلندمدت و اصلاحات پایدار نهادها و سازمان‌های کشورمان بینجامد.

در این راستا، چارچوب «مثلث مفهومی کلان عوامل» پیشنهاد می‌شود تا نشان دهد چرا توسعه صنعتی به طور ذاتی با مرزهایی محدودکننده روبروست و چگونه می‌توان با کنش‌های هماهنگ، دامنه این فضا را گسترش داد. سه ضلع این مثلث به ترتیب بازتاب‌دهنده سه بعد اصلی‌اند: شرایط اقتصادی، پویایی‌های ژئوپلیتیکی و دینامیک صنعتی. هر یک از اضلاع به طور هم‌زمان نقش محدودکننده و توانمندساز نسبت به دو ضلع دیگر ایفا می‌کند و مساحت مثلث می‌تواند به منزله شاخصی تقریبی برای سنجش میدان مانور یک صنعت به کار رود. این نوشتار این مدل ساده را برای توضیح دگرگونی‌های خودروسازی در پیوند با عوامل کلان یادشده پیشنهاد می‌کند، آن را در بستر ادبیات علمی مربوط به محدودیت‌های رشد، اقتصاد سیاسی و نظام‌های نوآوری جای‌گذاری می‌کند و سپس سازوکارهایی را تشریح می‌نماید که چگونه محیط رشد در محدوده «مساحت مثلث» تعریف می‌شود و از رهگذر آن، هر ضلع می‌تواند بسط یا انقباض یابد. همچنین نشان داده می‌شود که برهم‌کنش میان اضلاع می‌تواند



مثلث مفهومی کلان عوامل اثرگذار بر صنعت خودرو

چرخه‌های فضیلت‌مند یا چرخه‌های بازدارنده پدید آورد. بیشتر شواهد تطبیقی برگرفته از صنعت خودروسازی (با انتخاب آلمان، چین و ایران) توان تحلیلی این چارچوب را به نمایش می‌گذارد.

بررسی‌ها حاکی از آن است که صرف فشار سیاسی بر بنگاه‌ها برای «نوسازی»، یا اتکا به پیشرفت صرف مهندسی، تعدیل قیمت‌ها و راضی‌کردن مصرف‌کنندگان، در شرایطی که قواعد کلان همچنان الزام‌آور باقی مانده‌اند، به ندرت قادر است فضای مثلث را دگرگون کند. دستیابی به رشد صنعتی پایدار، نیازمند هماهنگی سنجیده و هدفمند میان بازار، دولت و جامعه است تا بتوان از اثرات منفی «قواعد بازی الزام‌آور» متناظر با اضلاع مثلث کاست.

تقاطع قدرت: خودرو در مثلث صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک

توسعه صنعتی به ندرت از مسیری یکنواخت، بی قید و صرفاً افزایشی تبعیت می‌کند؛ حتی وقتی ظرفیت‌های تولیدی فراوان به نظر می‌رسند، صنایع با مرزها و قیود ساختاری‌ای روبرو می‌شوند که سرعت و مقیاس رشد را محدود می‌سازند. از این رو، مباحث سیاستی معمولاً میان دو قطب «ترغیب بنگاه‌ها به نوآوری پرشتاب‌تر» و «مطالبه حمایت‌ها از مصرف‌کننده یا تنظیم‌گری‌های بازار» در نوسان است. با این حال، حتی با ارتقای فنی و اصلاحات مدیریتی، صنایع بارها به سقف‌هایی چون رکود تولید، جذب محدود بازار یا تداوم ضعف‌های هزینه برمی‌خورند. «مثلث مفهومی کلان عوامل» به منزله چارچوبی تلفیقی برای تحلیل این سقف‌ها معرفی می‌شود؛ مفهومی که توضیح می‌دهد چرا نوسازی‌های خرد در سطح بنگاه، زمانی که محدودیت‌های کلان پابرجاست، خروجی مطلوب ندارد و چگونه دولت‌ها و بنگاه‌ها می‌توانند با به‌کارگیری اهرم‌های مناسب، فضای مجاز رشد را گسترش دهند.

مطالعات کلاسیک و معاصر بر این نکته تأکید دارند که فعالیت صنعتی در برهم‌کنش میان قیود ساختاری متعدد شکل می‌گیرد. نظریه مکان‌یابی ویر (۱۹۰۹) بر ساختار هزینه‌ها و الگوی استقرار منابع تمرکز دارد؛ اقتصاد ساختاری و تکاملی، وابستگی به مسیر و انباشت قابلیت‌ها را مهم می‌کند؛ ادبیات سیستم‌های نوآوری، جریان دانشی و نقش مؤسسات را در تحول فناورانه تعیین‌کننده می‌داند؛ اقتصاد سیاسی، جایگاه دولت، قوانین تجاری و امنیت را کانونی تلقی می‌کند؛ و تحلیل‌های ژئواقتصادی، ژئوپلیتیک را به مرکز راهبرد صنعتی می‌آورند. مطالعات حدود رشد نیز به مرزهای بوم‌شناختی و سیستمی اشاره دارند. نکته مشترک این رویکردها آن است که محدودیت‌ها منفک عمل نمی‌کنند؛ شرایط تقاضا بر سرمایه‌گذاری در نوآوری اثر می‌گذارد؛ رژیم‌های سیاستی دسترسی به بازار و سازماندهی زنجیره ارزش را شکل می‌دهند؛ و مسیرهای فناورانه مزیت نسبی و

قدرت چانه زنی سیاسی را دگرگون می‌کند. از این رو، اثربخشی سیاست صنعتی به طور ذاتی تابع تعامل میان شرایط اقتصادی، بلوغ نهادی و وضعیت روابط بین بخشی است. مدل «مثلث مفهومی کلان عوامل» می‌کوشد این بینش‌ها را در قالبی منسجم و تصویری یکپارچه سازد که بر آثار تعاملی تأکید می‌کند بی‌آنکه شفافیت تحلیلی قربانی شود.

صنعت خودروسازی آیینۀ تمام‌نمای «مثلث مفهومی کلان عوامل» است که برهم‌کنش سه مؤلفه کلیدی (دینامیک صنعتی، شرایط اقتصادی و ژئوپلیتیک جهانی) را توضیح می‌دهد. کمتر صنعتی را می‌توان یافت که مانند خودروسازی این سه ضلع را به طور هم‌زمان با چنین پیوستگی و پیچیدگی به هم متصل کند. شکوفایی آن به پیوند تنگاتنگ با تجارت بین‌الملل و استقرار زنجیره‌های تأمین جهانی وابسته است؛ زنجیره‌هایی که با اتکا به تحلیل‌های عمیق و عقلانیت عملیاتی، در پی تحقق بهینه‌ترین شرایط اقتصادی تولید بوده‌اند. باین‌همه، مسیر معمول این صنعت در سال‌های اخیر، به‌ویژه با جهش چشمگیر چین در خودروهای برقی و هوشمند، دستخوش دگرگونی بنیادین شده است. چین با حرکتی تدریجی و هدفمند، قواعد رقابت را بازتعریف و توازن قدرت را به صورت ملموس به سود خود تغییر داده است؛ به‌گونه‌ای که شرکت‌های متنوع چینی فاصله خود را با بازیگران بزرگ غربی و ژاپنی به شدت کاهش داده و در شاخص‌هایی چون اتوماسیون تولید، هزینه تمام شده و هوشمندسازی، گام پیشی گرفته‌اند. در دهه‌های گذشته، خودروسازان غربی (به‌ویژه در ایالات متحده و اروپا) از مزیت صادرات خودروهای با فناوری برتر همیشگی خویش به چین بهره‌مند بودند و از این بازار عظیم سودهای قابل توجهی کسب می‌کردند؛ اما امروز بسیاری از همان شرکت‌ها ناگزیر به اتکا بر زنجیره تأمین چین برای تولید خود و هم‌زمان نگران مهار ظرفیت مازاد تولید چین هستند. این چرخش، دگرگونی مهمی در توازن قدرت و جایگاه سنتی آنان را آشکار می‌سازد. برتری چین

در نوآوری مرتبط با برقی سازی و مدیریت زنجیره های تأمین، کفه رقابت را به نفع تولیدکنندگان چینی سنگین کرده است.

صنعت خودروی آلمان که زمانی نماد مهندسی برتر و کیفیت ممتاز بود با بحرانی جدی مواجه است: ناتوانی در انطباق سریع با روند برقی سازی و دیجیتالی شدن، هزینه های تولید بالا و وابستگی دیرپا به فناوری های سنتی، رقابت پذیری آن را کاهش داده است. در ایالات متحده نیز، با وجود نوآوری هایی مانند تسلا، گذار به تولید انبوه پلتفرم های نوین با قیود ظرفیت و چابکی مواجه بوده است. ژاپن که سال ها به بهبود مستمر و نوآوری شهره بود، امروز ناگزیر است رویکردها و جایگاه خود را با شتاب بیشتری بازتعریف کند؛ زیرا بازار جهانی، با رهبری فزاینده چین، به سرعت به سمت راه حلهای برقی، نرم افزار محور و خدمات پایه حرکت می کند. آینده صنعت خودروسازی در مسیر توسعه یا فاز انقباض به برهم کنش پیچیده سه متغیر کلان وابسته است: شرایط اقتصادی، دینامیک صنعتی و ژئوپلیتیک. این سه مؤلفه، فضایی پارامتریک و پویا می آفرینند که در آن مسیر راهبردی، دامنه نوسانات و ظرفیت رشد صنعت تعریف و محدود می شود؛ می توان جهت گیری این صنعت را به برداری پویا درون یک مثلث تشبیه کرد که هر حرکت آن با تعامل مستمر سه ضلع شکل می گیرد. در این چارچوب، شرایط اقتصادی نقش بستر و زیرساخت را ایفا می کند: قدرت خرید، سطح تقاضا، نرخ تورم و بهره و دسترسی به سرمایه، مستقیم ترین اثر را بر رفتار بنگاه ها و کشش بازار دارند. دینامیک صنعتی، عرصه نوآوری فناورانه، ورود بازیگران جدید، تحول مدل های کسب و کار و چالش های زنجیره تأمین است که ساختار و مزیت های رقابتی را بازتعریف می کند. ضلع سوم، ژئوپلیتیک، شامل سیاست های بین المللی، رژیم های تجاری، مقررات واردات و صادرات، تحریم ها و همکاری های بین دولتی است و کوچک ترین ناپایداری در آن می تواند بر روند فعالیت، دسترسی به بازار و سازماندهی زنجیره ارزش اثر بگذارد. بر مبنای این

چارچوب، نوسازی‌های خرد در سطح بنگاه تنها زمانی اثربخش می‌شود که قفل‌های کلان در دو ضلع دیگر نیز گشوده شود؛ در غیر این صورت، سقف‌های رشد محدود می‌شوند. از این رو، راهبرد مطلوب، هم‌ترازی ابزارهای تقاضامحور با سیاست‌های عرضه‌محور، هم‌افزایی توسعه فناوری با تأمین مالی و تجاری با ملاحظات ژئوپلیتیکی، و سرمایه‌گذاری مکمل در مهارت‌ها، زیرساخت و استانداردها برای تبدیل مزیت‌های فناورانه به مزیت‌های مقیاس و هزینه است تا فضای مجاز رشد به شکلی متوازن و پایدار گسترش یابد.

آنچه باید مورد تأکید قرار گیرد پیوند و تأثیر متقابل سه ضلع اقتصاد، صنعت و ژئوپلیتیک است؛ به گونه‌ای که حتی کشوری برخوردار از منابع مالی و برنامه‌های فناورانه بلندپروازانه، بدون واکاوی پویا و ارتقای هم‌زمان این سه ساحت، به موفقیت پایدار در توسعه صنعت خودرو دست نخواهد یافت. اکنون بیش از هر زمان دیگر، ساختار و آینده این صنعت در تلاقی و تعامل دائمی میان این نیروها رقم می‌خورد و آثار این برهم‌کنش‌ها نه تنها چارچوب اقتصاد و سیاست کشورها را دگرگون می‌سازد، بلکه جایگاه صنایع ملی را نیز بازتعریف می‌کند. در چنین بستری، نقش دولت و نظام حکمرانی در مدیریت و جهت‌دهی اضلاع مثلث حیاتی و چندبعدی است؛ مسئولیت حاکمیت صرفاً به مداخلات مقطعی یا سیاست‌های بخشی فروکاسته نمی‌شود، بلکه مستلزم فراهم‌سازی بستری پایدار است که ثبات اقتصادی، شفافیت مقررات و پیش‌بینی‌پذیری سیاست‌ها را تضمین کند. ثبات قواعد اقتصادی، شفافیت فضای کسب و کار و استمرار مقررات، آگاهی و افق‌گشایی برای مدیران ارشد خودروسازی را ممکن می‌سازد و پیش شرط جذب سرمایه‌گذاری، تقویت همکاری‌های فناورانه و استحکام زنجیره تأمین به شمار می‌آید. در سطح اجرایی، دولت باید با سیاست‌گذاری اصولی، حفظ محیط اقتصاد کلان باثبات، تدوین مقررات روشن در تجارت و صنعت، و کاهش بوروکراسی و مداخلات زائد، زمینه پویایی صنعتی را فراهم آورد؛ و در

عرصه بین‌المللی نیز با مدیریت هوشمندانه روابط خارجی، پیشبرد دیپلماسی فعال و اتخاذ سیاست‌های چندجانبه، مسیر رفع موانع، تسهیل انتقال فناوری، حفظ دسترسی به بازارها و مقابله با کارآمد با تهدیدها و تحریم‌های ناگهانی را هموار سازد. هم‌زمان با تحولات صنعتی، تشدید تنش‌های ژئوپلیتیکی (از جنگ‌های تعرفه‌های و محدودیت‌های صادراتی تا راهبردهای انتقال صنایع حیاتی به کشورهای دوست یا بازگردانی به داخل) ساختار رقابت و توازن قدرت را پیچیده‌تر کرده است؛ به‌گونه‌ای که سیاست‌گذاران غربی در پاسخ به خیزش چین، نقش دولت‌های خود در صنعت خودرو را بازتعریف کردند و در اروپا ترکیبی از یارانه‌دهی، تسهیل یا تشدید مقررات زیست‌محیطی را به کار گرفتند که خود به پیچیدگی و ناهماهنگی عرضه و تقاضای بازار اروپایی دامن زده است.

در این چارچوب، «مثلث مفهومی کلان عوامل» را می‌توان به صورت شماتیک مجموعه‌ای از قواعد کلان دانست که مرزهای امکان‌پذیر رشد را تعیین می‌کنند و سیاست‌های اقتصادی و ساختار بازار یک دسته قواعد را مشخص می‌کنند، رژیم‌های بین‌المللی و روابط امنیتی دسته دیگر را می‌سازند، و سازماندهی تولید و انتشار دانش ضلع سوم را شکل می‌دهد. مساحت این مثلث نمایانگر میدان مانور صنعت برای حرکت در مسیر رشد پایدار است؛ بهبود شرایط اقتصادی پایه مثلث را فراخ‌تر می‌کند، ثبات و گشودگی ژئوپلیتیکی و عمق بخشی فناوریانه مساحت مثلث را می‌افزاید؛ در نتیجه، مثلث نشانه توازن و بلوغ، تعادل نیروهای مختلف است. در این میان، شرایط اقتصادی شامل تقاضای کلان، هزینه عوامل تولید، عمق مالی، مهارت نیروی کار و کیفیت زیرساخت است و رشد زمانی محقق می‌شود که افزایش درآمد و دسترسی به اعتبار سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها را تقویت کند، بازار کار مهارت‌های موردنیاز را تأمین نماید، لجستیک و سامانه‌های انرژی هزینه‌ها را کاهش دهد و رژیم‌های مقرراتی قابل‌پیش‌بینی بمانند؛ در مقابل، رکود، سیاست مالی انقباضی، نوسانات تورمی، کمبود مهارت یا ناکارآمدی

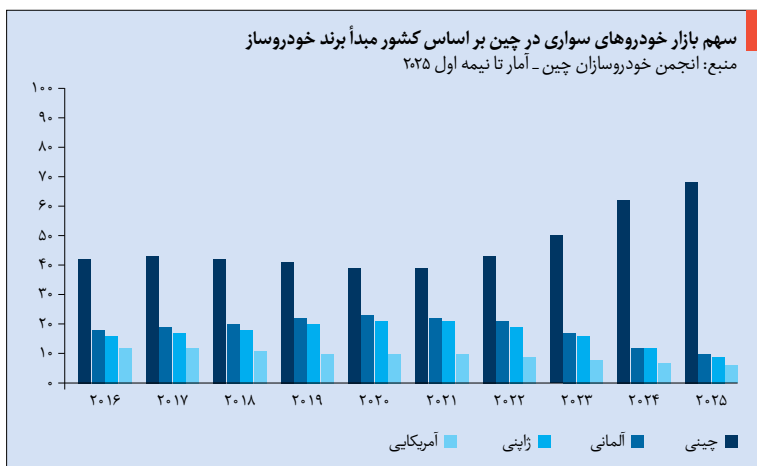
زیرساختی به انقباض می‌انجامد. پویایی ژئوپلیتیکی نیز قواعد تجارت، تحریم‌ها و کنترل صادرات، امنیت منابع، اتحادهای راهبردی و ثبات دیپلماتیک را در بر می‌گیرد و فضای رشد با دسترسی مطمئن به بازارها، استانداردهای یکپارچه، زنجیره‌های تأمین متنوع و همکاری‌های بین‌المللی سازنده گسترش می‌یابد، حال آنکه تشدید تعرفه‌ها، تحریم، اختلال لجستیکی ناشی از منازعات، تسلیح وابستگی متقابل و واگرایی مقرراتی، این فضا را محدود می‌کند و به‌ویژه در صنعت خودروسازی پس از برتری چین بر زنجیره تأمین خودروهای برقی، اثرات مستقیم و ژرفی بر ساختار رقابت برجا گذاشته است. در نهایت، نوآوری فناورانه به توانایی خلق، جذب و انتشار فناوری‌های جدید بازمی‌گردد (از شدت سرمایه‌گذاری پژوهش و توسعه و رژیم مالکیت فکری تا سرمایه انسانی، زیرساخت دیجیتال، پویایی خوشه‌ها و اکوسیستم نوآوری) و مطابق رویکرد سیاست‌های نوآوری مأموریت‌محور، گسترش آن با سرمایه‌گذاری پایدار در پژوهش و مهارت، پیوند قوی بنگاه و دانشگاه، و اشاعه سریع فناوری‌های بنیانی همچون الکترونیک قدرت، نرم‌افزارهای پیشرفته و هوش مصنوعی رخ می‌دهد؛ در مقابل، اتکای بیش از حد به قابلیت‌های سنتی، کمبود سرمایه‌گذاری در قابلیت‌های نو، عقب‌ماندگی مقرراتی یا وابستگی به فناوری خارجی دور از دسترس، به انقباض و شکنندگی این مثلث منتهی می‌شود.

محدودیت‌های صادراتی

و تلاش برای انتقال صنایع حیاتی به کشورهای دوست

در دهه‌های اخیر، خودروسازان غربی به‌ویژه ایالات متحده و اروپا از مزیت صادرات خودروهای سنتی به چین بهره‌مند بودند و از این بازار عظیم، سودهای قابل توجهی به دست می‌آوردند؛ اما اکنون شرکت‌های غربی ناچار به یاری خواهی از زنجیره تأمین چین برای کمک به تولید خود، و همچنین مهار

ظرفیت مازاد تولید چین شده‌اند. هم‌زمان با تحولات صنعتی، تشدید تنش‌های ژئوپلیتیکی نظیر جنگ‌های تعرفه‌ای، محدودیت‌های صادراتی و تلاش برای انتقال صنایع حیاتی به کشورهای دوست (Friendshoring) یا داخل مرزها (Reshoring)، ساختار رقابت و توازن قدرت را پیچیده‌تر از پیش ساخته‌اند. سیاست‌گذاران غربی در پاسخ به خیزش چین، نقش دولت‌های خود در صنعت خودرو را بازتعریف نمودند؛ روش اروپایی‌ها گاه با پرداخت یارانه‌ها یا تسهیل و یا تشدید مقررات زیست‌محیطی همراه بوده که خود بر پیچیدگی و ناکامی عرضه و تقاضای بازار اروپایی افزوده است. در سال‌های اخیر، زیان‌های بی‌سابقه‌ای گریبان خودروسازان غربی در بازار چین را گرفته است؛ بازاری که روزگاری افقی بیکران از سودآوری برای برندهای آمریکایی و اروپایی می‌گشت. برای نمونه، شرکت جنرال موتورز که زمانی یکه‌تاز چین بود، در سال ۲۰۲۴ با زیان عملیاتی سالانه‌ای نزدیک به ۴۶۳ میلیون دلار و بیش از ۵ میلیارد دلار خسارت ناشی از کاهش ارزش دارایی‌ها و بازسازی ساختاری مواجه شده است. همچنین، افت پایدار و کاهش قابل توجه حجم فروش، فرصت‌هایی به ارزش میلیاردها دلار را



از جنرال موتورز و فورد گرفته است. خودروسازان آلمانی نیز شدیداً در بازار چین آسیب دیدند. فولکس واگن که زمانی رهبر مطلق بازار چین بود، از فروش ۴,۲۳ میلیون دستگاه در سال ۲۰۱۹ به ۲,۹۳ میلیون دستگاه در سال ۲۰۲۴ سقوط کرده است. کاهش ۳۱ درصدی، سالانه حدود ۵۲ میلیارد دلار از درآمد شرکت کاسته است. مجموع زیان سه خودروساز بزرگ آلمانی در بازار چین به بیش از ۶۱ میلیارد دلار و با احتساب خسارات شرکت‌های آمریکایی، این رقم به بیش از ۷۱ میلیارد دلار رسیده است.

سهام بازار خودروسازان غربی در چین از ۶۴ درصد در سال ۲۰۲۰ به ۳۷ درصد در ۲۰۲۴ سقوط کرد؛ باتوجه به حجم بازار چین، برندهای غربی سالانه حدود ۸,۵ میلیون خودرو از فروش خود را ازدست داده‌اند. این آمارها صرفاً ارقام مالی نیست، بلکه نشانه ازدست رفتن فرصت‌ها و تضعیف رشد اقتصادی و نقش ژئوپلیتیک غربی‌ها در بزرگ‌ترین و پویاترین بازار خودروی جهان است. روزگاری که بازار چین در سیطره برندهای غربی بود گذشته و امروز همان برندها با پرسش‌هایی بنیادین درباره جایگاه و آینده خود در چین روبرو هستند. ازدست رفتن این موضع به سادگی جبران‌پذیر نیست و این تحولات برای خودروسازان آمریکایی و آلمانی صرفاً یک وقفه نیست، بلکه پایان عصری از سلطه جهانی به شمار می‌رود. انباشت زیان‌های سه برند آلمانی و برای شرکت‌های نامدار آمریکایی در مجموع رقمی نزدیک به ۳۴۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود، این رقم غیرقابل باور، تأثیر تحولات عمیق این صنعت را منعکس می‌کند.

مقایسه سه ضلعی در آلمان، چین و ایران

مقایسه سه ضلعی در آلمان، چین و ایران بیشتر نشان می‌دهد که سرنوشت صنعت خودرو در هر کشور تابع برهم‌کنش هم‌زمان اقتصاد، ژئوپلیتیک و

دینامیک صنعتی است. آلمان نمونه روشن از تعامل دینامیک صنعتی و عرضه انقباضی است: بنا بر گزارش‌های تحلیلی اخیر، بادهای مخالف اقتصاد کلان (از رشد کندتر و جهش هزینه انرژی پس از دگرگونی در تأمین انرژی گاز تا بازنگری در مشوق‌های خرید) بر تقاضا و حاشیه سود فشار آورده و اصطکاک ژئوپلیتیکی با بازارهای بزرگ، ریسک تعرفه‌ها و اتکا به زنجیره تأمین باتری خارجی، فضای تصمیم‌گیری را پرابهام کرده است. ضعف پیوسته صنعت خودرو، افت محسوس تولید برقی پس از کاهش یارانه‌ها، و اثرات سرریز ریسک‌های ژئوپلیتیک بر سرمایه‌گذاری و نقدینگی که دامنه تحقیقات لبه علمی را محدود می‌کند، در کنار کندی پیشرفت فناوریانه که اعتماد سیاست‌گذار و شور مصرف‌کننده را کاهش می‌دهد، همگی نشان می‌دهند توصیه صرف به "شتاب نوآوری" بدون تغییر قواعد کلان، مساحت میدان مانور را افزایش نمی‌دهد.

در نقطه مقابل، چین الگوی چرخه توسعه‌دهنده را به نمایش می‌گذارد: بازار داخلی عظیم، زیرساخت گسترده شارژ و سیاست‌های حمایتی مالی و صنعتی، بستری اقتصادی فراهم کرده که رشد پرشتاب فروش را ممکن ساخته و بنگاه‌هایی مانند BYD باتکیه بر حمایت‌های هماهنگ دولت در هر سه ضلع، توانسته‌اند تعادل مقیاس، هزینه و فناوری را به سرعت بهبود دهند. در سطح ژئوپلیتیک، ترکیبی از سرمایه‌گذاری‌های مشترک، ترویج صادرات و تنوع‌بخش روابط تجاری، درهای بازارها را گشوده و انباشت قابلیت‌ها را شتاب داده است؛ در سطح فناوریانه نیز سرمایه‌گذاری پایدار در تحقیق و توسعه، ادغام عمودی باتری و الکترونیک قدرت و تمرکز بر طراحی نرم‌افزاری، چرخه‌های تکرار سریع محصول را ممکن کرده و شکاف با رقبا را کاهش داده است.

در ایران، صنعت خودرو نمونه‌ای آموزنده از سقف رشد تحت محدودیت‌های هم‌زمان در هر سه ضلع است: با وجود قرارگرفتن مداوم حول رتبه‌های میانی تولید جهانی و ثبت تولیدی در حوالی ۱/۱ میلیون دستگاه در سال‌های اخیر،

عبور معنادار از سقف تقریباً یک میلیون دستگاه در یک دهه گذشته محقق نشده و نشان می‌دهد بهبودهای خرد نتوانسته‌اند قفل کلان را بگشایند. در ضلع اقتصادی، تورم مزمن، تضعیف قدرت خرید و کم عمقی واسطه‌گری اعتباری تقاضا و سرمایه‌گذاری را محدود می‌کند و کنترل‌های قیمتی، حاشیه سود و برنامه‌ریزی را فرساینده می‌سازد؛ دسترسی محدود به سرمایه ارزی بلندمدت برای نوسازی پلتفرم و خطوط، کمبود نقدینگی تأمین‌کنندگان و کندی نوسازی، شتاب تحول را می‌کاهد. در ضلع ژئوپلیتیک، دوره‌های تحریم، دسترسی به تأمین مالی خارجی، قطعات پیشرفته و مشارکت‌های بلندمدت را محدود کرده و به خروج شرکای بین‌المللی، اختلال در انتقال فناوری و دشواری در راهبردهای صادراتی انجامیده است؛ نتیجه، تثبیت تعادلی پرهزینه با تنوع اندک محصول و نوسان شدید تولید در دوره‌های فشار سیاسی خارجی است. در ضلع دینامیک صنعتی، با وجود انباشت دانش ساخت و بومی‌سازی، نوسازی پلتفرم‌ها به سبب محدودیت جریان فناوری و تحقیق و توسعه عقب مانده و شکاف‌هایی در الکترونیک، نرم‌افزار، سامانه‌های آلاینده‌گی و باتری پاورجاست؛ بومی‌سازی و مهندسی معکوس، جانشینی نسبی قطعات را تا حدی ممکن کرده، اما تفاوت‌های کیفیت، ایمنی و بهره‌وری، قابلیت صادرات را محدود و صنعت را به سقف تقاضای داخلی نزدیک نگه داشته است. به این ترتیب، مورد ایران مصداق مثلث انقباضی تحت فشار اضلاع است: شکنندگی اقتصاد کلان و ندرت منابع مالی، پایه اقتصادی را تنگ کرده؛ اصطکاک‌های ژئوپلیتیکی، امکان شراکت‌های بین‌المللی و مقیاس صادراتی را محدود ساخته؛ و پویایی فناورانه به سبب همان قیود مالی و ارتباطی کند مانده است؛ در چنین وضعی، فشار صرف بر «نوسازی بنگاه» خطر بازتولید سقف ایستا را در پی دارد.

چارچوب مثلثی نشان می‌دهد سیاست صنعتی مؤثر باید بر قواعد شکل‌دهنده هر ضلع متمرکز شود، نه فقط بر رفتار بنگاه‌ها در فضایی محدود؛

دولت‌ها با تثبیت اقتصاد کلان، سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی، زیرساخت و پژوهش، پیگیری راهبردهای متنوع و قاعده‌مند در تجارت و امنیت منابع و طراحی برنامه‌های مأموریت‌محور که توسعه فناوری را به کاربست آن پیوند می‌زنند، می‌توانند مساحت مثلث را افزایش دهند و از الزام‌آور شدن محدودیت‌ها بکاهند. برای بنگاه‌ها نیز نقطه آغاز، ترسیم شفاف نقشه ریسک‌ها و قیود در هر سه ضلع و آزمون فشار ترکیب محصول، طراحی زنجیره تأمین و نقشه راه تحقیق و توسعه در برابر سناریوهای ژئوپلیتیکی و شوک‌های کلان است؛ همکاری هدفمند با تأمین‌کنندگان، دانشگاه‌ها و نهادهای دولتی، به‌ویژه در نرم‌افزار، داده، باتری و الکترونیک و برق قدرت، می‌تواند محدودیت‌های بیرونی را به فرصت مشترک بدل کند. جمع‌بندی آنکه رشد صنعتی نه با ظرفیت‌های پراکنده، بلکه با کنش قیود اقتصادی، ژئوپلیتیکی و فناورانه (قواعد بازی کلان فعلی) مشروط می‌شود؛ هنگامی که صنعت بارها به سقف تولید یا جذب بازار برخورد می‌کند، علت غالباً در یکی از این اضلاع نهفته است و فشار برای نوسازی در همان چارچوب سخت‌گیرانه به‌ندرت فضای رشد را می‌گشاید. مدل «مثلث مفهومی کلان عوامل» روشی منسجم برای شناسایی ضلع محدودکننده، فهم تعامل اضلاع و تعیین نقاطی است که اقدام هماهنگ می‌تواند مؤثرترین گسترش را رقم بزند؛ به‌کارگیری آن در صنعت خودرو، منشأ چالش‌های آلمان، سرچشمه‌های توسعه چین و سکون ایران را روشن می‌کند و در افق وسیع‌تر نشان می‌دهد توسعه پایدار در جهانی واگرا و فناورانه پرتلاطم، مستلزم هم‌ترازی هدفمند میان بازار، دولت و جامعه برای بازآرایی هم‌زمان هر سه ضلع به نفع خودروسازی کشور است.

در مجموع دستیابی به توسعه پایدار و ماندگار در صنعت خودروسازی تنها زمانی امکان‌پذیر است که نهاد حکمرانی با ارتقای کیفیت تصمیم‌گیری و کارآمدی اجرایی، هر سه ضلع اقتصاد، صنعت و ژئوپلیتیک را به‌صورت هم‌افزا، منعطف

و هدفمند تقویت و مدیریت کند. کشوری که به رشد اقتصادی سالم و قابل اتکا دست یابد، مقررات پایدار و آینده‌نگر را پیاده‌سازی کند و ظرفیت تعاملات خارجی خود را گسترش دهد، می‌تواند خودروساز داشته باشد که بی‌نیاز از اتکای ممتد به یارانه‌های حمایتی، در فضایی امن‌تر و گسترده‌تر رشد کند، به شکوفایی برسد و افق‌های فناورانه و مقیاسی دست‌یافتنی‌تری را پیشرو ببیند. هرچند پیش‌بینی آینده با قطعیت ممکن نیست، اما یک واقعیت روشن است: ساختار جهانی صنعت خودرو در تلاقی فزاینده صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک در حال بازتعریف است و به وضعیت پیشین باز نخواهد گشت؛ پیامدهای این دگردیسی بر اقتصاد و سیاست کشورهای اثر می‌گذارد و نقش‌آفرینی متقابل اقتصادها و صنایع ملی را در شکل‌دهی به آینده این صنعت پایدارتر و تعیین‌کننده‌تر می‌سازد.

در این چارچوب، تمرکز صرف بر فشار دولت‌های اجرایی بر بنگاه‌ها، نظیر نوسازی خطوط تولید یا کاهش هزینه‌های محصول، در بهترین حالت تنها به اصلاحات جزئی می‌انجامد. دلیل این امر آن است که محدودیت‌های اصلی، نه در کف کارخانه، بلکه در قواعد و ساختارهای کلان ریشه دارند. به بیان ساده‌تر، هرگاه تولید به طور مکرر در سطح معینی متوقف می‌شود، باید مانع اصلی را در یکی از همین مؤلفه‌های کلان جستجو کرد. این دیدگاه با یافته‌های نوین در نظریه محدودیت‌ها نیز هم‌راستا است؛ نظریه‌ای که تبیین می‌کند عملکرد کل یک سیستم را نه مجموع ظرفیت‌های پراکنده، بلکه گلوگاه رشد آن را تعیین می‌کند.

اقتصاد بین‌الملل در بحران:

اصطکاک تجاری مقطعی یا بخشی از رقابت ابرقدرت‌ها

در طی بیست و پنج سال اخیر، اکثریت کشورهای عضو گروه ۲۰ به رشد اقتصادی چشمگیری دست یافته‌اند. در این میان، چین با ثبت بیشترین نرخ افزایش



تولید ناخالص داخلی، پیش‌گام‌ترین کشور از نظر رشد اقتصادی به شمار می‌رود. افزون بر چین، اقتصادهای نوظهوری همچون هند و روسیه نیز با ثبات میزان رشد قابل ملاحظه، جایگاه خود را در اقتصاد جهانی استحکام بخشیده‌اند. از سوی دیگر، کشورهایی نظیر برزیل، کره جنوبی و ترکیه نیز در پرتو این تغییرات، مسیر صعود اقتصادی پایداری را تجربه کرده‌اند. با این حال، این دوره از رشد اقتصادی، هم‌زمان با افزایش سطح عدم قطعیت و ناپایداری در نظام تجارت جهانی همراه بوده است؛ پدیده‌ای که عمده‌تأ ناشی از پویایی‌های ژئوپلیتیکی متغیر، گسترش سیاست‌های حمایت‌گرایانه و تعمیق آسیب‌پذیری‌ها در زنجیره تأمین جهانی است. در واقع، پیوند میان شکوفایی اقتصادی و افزایش ریسک‌های ساختاری

در تجارت بین‌الملل، سبب شده تا محیط اقتصادی جهانی در دهه اخیر با چالش‌های نوظهور و برخی دغدغه‌های اساسی مواجه شود.

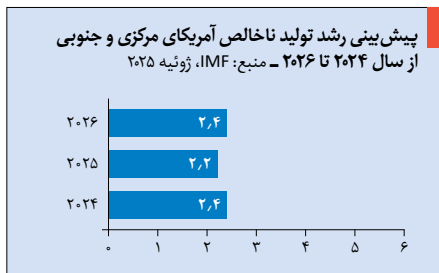
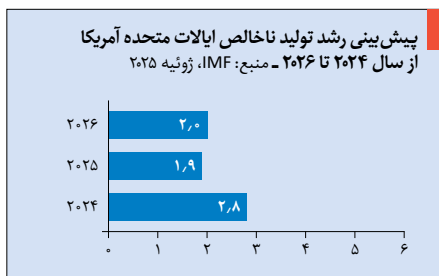
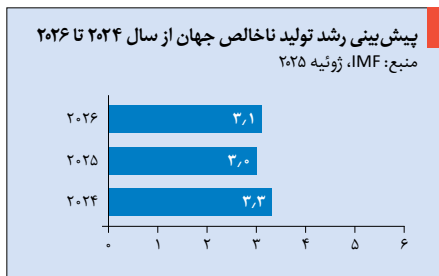
گزارش اخیر «چشم‌انداز

اقتصادی» سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) نیز این روند نگران‌کننده را مورد تأکید قرار می‌دهد و تصویری از آینده‌های مملو از عدم قطعیت و چالش‌های ساختاری ارائه می‌کند. در تحلیل چشم‌انداز رشد اقتصادی جهانی،

عواملی همچون افزایش موانع تجاری، تداوم انقباض در شرایط مالی، تضعیف اعتماد عمومی و بی‌ثباتی در سیاست‌گذاری‌ها، به‌عنوان عناصر اصلی تبیین‌کننده این

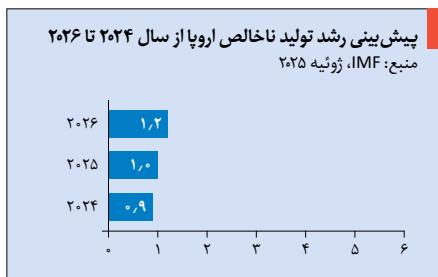
وضعیت پیچیده شناسایی شده‌اند. پیامد تحقق این شرایط آن است که روند رشد اقتصاد جهانی از ۳/۳ درصد در سال ۲۰۲۴ به ۳/۰ درصد در سال ۲۰۲۵ و حتی ۳/۱ در سال ۲۰۲۶ کاهش خواهد یافت. گرچه این کاهش رشد در اقتصادهای

بزرگ اثرگذاری خود را بر صنعت بیشتر نشان خواهد داد، اما تأثیرات آن به سایر مناطق جهان نیز تسری خواهد یافت. بدین ترتیب، تداوم پویایی‌ها و مخاطرات اقتصادی - صنعتی،



ضرورت بازاندیشی در الگوهای توسعه‌ای و سیاست‌گذاری‌ها را بیش‌ازپیش مهم می‌سازد.

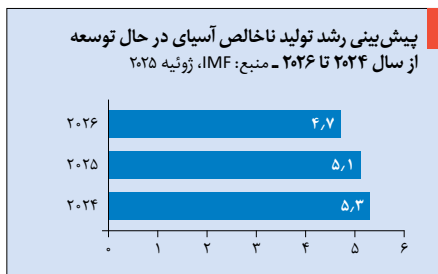
ماتیاس کورمن، دبیرکل OECD، با تأیید این دورنمای تیره، تصریح کرده است که



بی‌ثباتی سیاست‌گذاری با تضعیف هم‌زمان تجارت، سرمایه‌گذاری و اعتماد، اقتصاد جهانی را به مسیری مخاطره‌آمیز سوق داده است. در کانون این بحران، افزایش هزینه‌های تجاری برآمده از «جنگ تعرفه‌ها» قرار دارد که ریسک گسست در زنجیره‌های تأمین صنایع و تعمیق رکود اقتصادی را به همراه آورده است. هم‌زمان، افزایش هزینه‌های بازپرداخت بدهی‌ها، منابع مالی دولت‌ها را زیر فشار قرار داده و به‌ویژه برای ملل کم‌درآمد، مخاطرات اقتصادی را دوچندان کرده است؛ وضعیتی که بازارهای سهام با نوسانات شدید به آن واکنش نشان می‌دهند. در چنین شرایطی، دولت‌ها ناگزیر از پیمودن مسیری دشوار برای مهار هزینه‌ها و تضمین پایداری مالی بلندمدت هستند، امری که هرچند برای حفظ ظرفیت واکنش به بحران‌های آتی ضروری است، اما اغلب به نارضایتی عمومی به علت ناتوانی مالی دامن می‌زند.

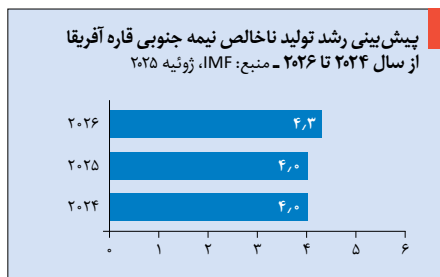
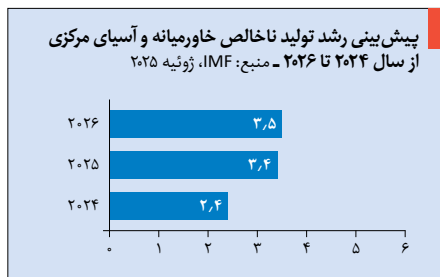
مناقشات تجاری بین‌الملل که سیاست‌های حمایت‌گرایانه دولت ایالات

متحده (از صنعت و اقتصاد داخلی) محور اصلی آن است، به پدیده‌ای ساختاری در عرصه بین‌المللی بدل شده و ثبات اقتصادی جهان را به چالش کشیده است. تحلیل



ماهیت این سیاست‌ها دو دیدگاه متعارض را شکل داده است: گروهی آن را حاصل تصمیماتی شتاب‌زده و فاقد دوراندیشی استراتژیک می‌دانند، حال آنکه گروهی دیگر معتقدند این رویکرد، برآمده از انگیزه‌ای دقیق برای تأمین منافع ملی آمریکا از طریق شناسایی و بهره‌برداری هوشمندانه از نقاط ضعف رقباست. توافق اخیر میان اتحادیه اروپا و ایالات متحده که به اذعان مقامات آلمانی با استفاده از اهرم‌های فشار علیه آسیب‌پذیری اروپا محقق شد، مؤید قدرت‌گرفتن

دیدگاه دوم است و نشان می‌دهد که چانه‌زنی‌های کلان اقتصادی، بیش از هر چیز، مبتنی بر شناخت و به‌کارگیری ضعف‌های طرف مقابل است، نه نرم گذشته تجارت آزاد جهانی. این مجموعه تحولات، ما را به پرسش‌هایی بنیادین رهنمون می‌کند: دانش ما از آسیب‌ساختاری قدرت‌های غربی و رقبای نوظهور شرقی تا چه اندازه عمیق و کاربردی



است؟ و آیا به درک جامعی از پیوندهای درهم‌تنیده میان ساختار اقتصادی و بنیان‌های صنعتی آنها دست یافته‌ایم؟

برای فهم عمیق‌تر بحران‌های آینده، باید از تحلیل‌های سطحی فراتر رفت. هرچند این نوشتار قصد پیش‌بینی قطعی آینده را ندارد، اما تفکر استراتژیک ایجاب می‌کند که سناریوهای محتمل به‌دقت بررسی شوند. یک سناریوی کلیدی، نزدیک شدن تجارت آزاد جهانی به یک بن‌بست تاریخی است؛ بن‌بستی

که ریشه‌های آن عمیق‌تر از موانع تعرفه‌ای یا ظهور فناوری‌های نوین است. علت اصلی این نامطمئن‌ها، می‌تواند فروپاشی بالقوه ساختار «تقاضا»ی بلوک صنعتی باشد؛ همان موتوری که برای سه دهه، رشد صادرات محور جهانی را پایدار ساخته بود. بر اساس ارزیابی بانک جهانی، مسیر کنونی، به جز در دوره‌های رکود تمام‌عیار، کندترین نرخ رشد اقتصادی جهان از سال ۲۰۰۸ به این سوء را رقم خواهد زد. این چرخه معیوب، جهان را به سوی نقطه عطفی تاریخی سوق می‌دهد که در آن، پارادایم‌های پیشین رشد اقتصادی کارایی خود را از دست داده و آینده‌ای مملو از بحران‌های فزاینده را ترسیم می‌کند که در آن:

- مصرف‌کنندگان غربی، به دلیل افزایش هزینه‌های جنگ‌های تعرفه‌ای و رکود اقتصادی، قدرت خرید پیشین خود را از دست می‌دهند.
- تولیدکنندگان در اقتصادهای نوظهور مانند چین و هند، ناگزیر به یافتن بازارهای جایگزین هستند، درحالی‌که بازارهایی با قدرت خرید هم‌تراز، در حال حاضر وجود خارجی ندارند.
- حجم تجارت جهانی، فراتر از نوسانات معمول، دچار انقباضی مطلق می‌شود.
- بحران‌های بدهی در کشورهای صنعتی، این اختلال در تجارت جهانی را وخیم‌تر می‌سازد.

این وضعیت صرفاً یک اصطکاک تجاری مقطعی یا بخشی از رقابت قدرت‌های بزرگ نیست، بلکه بحرانی فراگیرتر را نمایان می‌سازد. شدت این بحران که با مشکلات بدهی کشورهای صنعتی تشدید شده، نشان‌دهنده افول بالقوه مدلی توسعه است که از دهه ۱۹۹۰ موتور محرک رفاه غرب و رشد شرق بوده است. وابستگی‌هایی که زمانی عامل ثبات تجارت آزاد تلقی می‌شدند، اکنون به عاملی برای تهدید فروپاشی سیستمی تبدیل شده‌اند؛ چراکه هیچ اقتصاد بزرگی نتوانسته عرضه و تقاضای داخلی خود را تا سطح مطلوبی تأمین کند. به دلیل

تنوع ظرفیت‌ها و توانایی‌های کشورهای مختلف حتی در میان اقتصادهای پیشرفته توسعه تقاضای داخلی به میزانی که صنایع بتوانند به طور مستقل پایدار به‌مانند، ممکن نشده است. فرضیه فروپاشی محتمل سیستم تجارت بین‌الملل فعلی، بازسازی عمیق سازمان‌های صنعتی را ضروری می‌سازد. زنجیره‌های ارزش جهانی که تاکنون باهدف بهینه‌سازی و کارایی شکل گرفته بودند، اکنون در حال تبدیل شدن به شبکه‌های منطقه‌ای هستند که در آنها، اولویت با خودمختاری استراتژیک به جای صرفه جویی هزینه‌ای است.

گزارش اخیر صندوق بین‌المللی پول بر اهمیت حیاتی بازگرداندن ثبات به سیاست‌های تجاری از طریق حل اختلافات و ایجاد چارچوب‌های شفاف و قابل پیش‌بینی برای کاهش عدم قطعیت و تقویت نظام تجارت جهانی تأکید دارد. این گزارش همچنین بر لزوم ثبات و پیش‌بینی‌پذیری در سیاست‌گذاری، به‌ویژه از طریق حفظ استقلال بانک مرکزی که برای کنترل تورم و حفظ ثبات اقتصادی اساسی تلقی می‌شود، تأکید می‌کند. افزون بر این، صندوق بین‌المللی پول خواستار تلاش‌های قاطعانه جهت بازسازی فضای مالی با اجرای تدریجی و قابل اعتماد راهبردهای تثبیت مالی است تا نیازهای جدید هزینه‌ای با ضرورت حمایت از رشد اقتصادی متعادل گردد. در نهایت، این گزارش بر ضرورت پیشبرد اصلاحات ساختاری برای ارتقای بهره‌وری بلندمدت، خصوصاً در شرایطی که پیش‌بینی رشد جهانی ضعیف باقی‌مانده است، تأکید می‌کند. طبق گزارش «دورنمای جهانی مصرف‌کننده در سال ۲۰۲۵» از (AlixPartners)، نشان از کاهش اعتماد به نفس مصرف‌کننده برای هزینه‌کردن دارد. بیش از ۷۵ درصد از مصرف‌کنندگان در سطح جهان انتظار دارند که هزینه‌های شخصی آنها در سال ۲۰۲۵ کاهش یابد یا ثابت بماند؛ به‌طوری‌که ۳۱ درصد انتظار کاهش هزینه‌ها و تنها ۱۹ درصد قصد افزایش آن را دارند. این آمار نشان می‌دهد که میل مصرف‌کنندگان در سراسر جهان به هزینه‌کردن، در

مقایسه با سال ۲۰۲۴، اُفتی ۱۲ درصدی داشته است که برآمده از فشارهای مالی است.

رشد و تجارت «فناوری پیشرفته لبه علمی» نیز با اختلال شدید ژئوپلیتیک روبه‌رو است؛ پیشرفت فناورانه غرب که پیش‌تر از طریق تجارت آزاد جهانی و همکاری بین‌المللی تسریع می‌شد، اکنون با ازدست‌دادن بازارهای چینی و مواجهه غرب با محصولات پیشرفته چینی ارزان (مانند خودروهای برقی هوشمند)، در معرض رکود قرار گرفته است. مثال دیگر صنعت نیمه‌رساناها است که نمونه بارز این آسیب‌پذیری است، زیرا نه شرق و نه غرب خودکفایی کامل ندارند، اما فشارهای سیاسی خواهان خودمختاری هستند که فعلاً غیرممکن است. جریان آزاد منابع انسانی، استعدادها و سرمایه که پیشرفت‌های فناورانه را تقویت می‌کرد، با ضعف سیستماتیک مواجه است و هزینه تحقیق و توسعه به صورت موازی در بلوک‌های رقیب انجام خواهد شد که کارایی را کاهش می‌دهد. تجارت نیز با نامطمئنی از رشد اقتصادی و صنعتی بازارهای انرژی نیز آسیب‌پذیرتر می‌شوند؛ گذار به انرژی‌های تجدیدپذیر اسیر رقابت‌های ژئوپلیتیکی شده و ملی‌گرایی منابع معدنی و انرژی در غرب و شرق در حال ظهور است. تلاش‌ها برای تأمین داخلی مواد معدنی حیاتی، پایان زنجیره‌های تأمین بهینه جهانی را رقم زده و احتمالاً هزینه‌های انرژی را افزایش داده و گذار سبز را کند می‌کند.

بِنجره فرصت صنعتی شدن؛ طلایی اما گذرا

تجربه تاریخ نشان داده که هر کشور تنها یک بار فرصت طلایی برای آغاز فرایند صنعتی شدن دارد؛ دوره‌ای که در آن زمان مناسب، موقعیت جغرافیایی، منابع انسانی و فرصت‌های صادراتی جهانی هم‌زمان با یکدیگر همسو می‌شوند. اگر این فرصت از دست برود و هماهنگی میان توانایی‌ها و فرصت‌ها و آمادگی بلوغی نهادهای مدنی به هم بخورد، احتمال صنعتی شدن کشور به طور چشمگیری

کاهش می‌یابد. به همین دلیل، در میان تمامی ریسک‌هایی که در مقدمه مطرح شد، کشورهای درحال توسعه با چالشی جدی و بی‌رحمانه مواجه هستند؛ چرا که مدل‌های توسعه متعارف که مبتنی بر یکپارچگی در زنجیره‌های ارزش جهانی است، با فروپاشی این زنجیره‌ها دیگر کارآمد نخواهد بود. در چنین وضعیتی، کشورهای درحال توسعه با خطر کنار گذاشته شدن از اقتصاد جهانی و تبدیل شدن به تأمین‌کنندگان صرف مواد خام روبه‌رو هستند؛ چرا که دانش فناوری به طور فزاینده‌ای در بلوک بزرگ و رقیب متمرکز می‌شود. این روند تداعی‌کننده نظم استعماری گذشته است، زمانی که اقتصادهای کوچک‌تر از سوی قدرت‌های بزرگ عمدتاً به چشم منابع راهبردی مثل معادن و انرژی نگریسته می‌شدند و نه به عنوان شریک واقعی. در این پویایی نوین نواستعماری (که ریشه در منطق استراتژیک اخیر آمریکا در جنگ تعرفه‌ها انعکاس پیدا کرده) کشورهای کوچک‌تر مجبور می‌شوند دسترسی شاخص و ویژه به منابع خود را در برابر دریافت سرمایه و حمایت فناورانه، واگذار کنند. این وابستگی فناورانه به بلوک برتر، نوع تازه‌ای از وابستگی ساختاری ایجاد می‌کند. در نهایت، این کشورها فرصت و تجربه صنعتی شدن کامل را نیز از دست خواهند داد، و در چرخه‌ای باطل از خرید محصول از کشور ثالث و مصرف‌کنندگی گرفتار می‌شوند، به طوری که عبور از چالش خلق فناوری را ناممکن می‌یابند.

فزون‌طلبی آمریکا؛ بدهی، قدرت و چالش کلاسیک بقای امپراتوری

برای شناخت بهتر ماهیت فزون‌طلبی آمریکا به عنوان یک نقطه ضعف یا قدرت، باید بدانیم ارزیابی تحولات بنیادین در نظام بین‌الملل نه انتخاب، بلکه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و استراتژیک است. چنین رویکردی می‌تواند توان ما را برای تدوین راهبردهای مؤثر و پیشگیرانه در برابر فشارها و تحریم‌های قدرت‌های جهانی به شکل قابل توجهی تقویت نماید. با اینکه آمریکا و اروپا همچنان جایگاه

تثبیت شده‌ای در عرصه فناوری و مالی دارند، پرسش اساسی این است که تا چه حد برداشت ما از شرایط و چهره جدید این قدرت‌ها با واقعیات روز منطبق است؟ این سؤال به‌ویژه زمانی اهمیت می‌یابد که اقتصادهای نوظهور، قواعد تجارت جهانی را بازنویسی می‌کنند. شناخت نقاط ضعف ساختاری ابرقدرت‌ها نیز به‌اندازه شناسایی نقاط قوت آنها ضروری است؛ زیرا هرگونه غفلت می‌تواند مستقیماً منافع اقتصادی صنعتی ملی ما را تهدید کند. تحقق این هدف نیازمند نگاهی هم‌زمان به تحولات خارجی و بازنگری نقادانه ظرفیت‌های داخلی است، چرا که این دو رویکرد به یکدیگر وابسته‌اند.

در این راستا، باید بررسی کرد که آیا سیاست‌های یک‌جانبه تعرفه‌ای و خروج آمریکا از روندهای سنتی همکاری‌های بین‌المللی، ناشی از استراتژی افزون‌طلبانه است یا رویکردی تدافعی برای حفظ جایگاه خود در برابر قدرت‌های در حال ظهور؟ متأسفانه، پاسخ به این پرسش‌ها در تحلیل‌های داخلی ایران غالباً نادیده گرفته می‌شود. در این میان، نقش تحلیلگران و استراتژیست‌های حوزه اقتصاد و صنعت مهم است؛ چرا که با ارائه تحلیل‌های چندبعدی از ساختارها، توانمندی‌ها و آسیب‌پذیری‌های قدرت‌های سنتی مانند آمریکا، اروپا و ژاپن، می‌توانند راهنمای سیاست‌گذاران در ارتقا جایگاه کشور باشند. تکیه صرف بر برداشت‌های قدیمی از این بازیگران دیگر پاسخ‌گو نیست و بازنگری و تعمیق دانش نسبت به شرایط روز این قدرت‌ها ضرورتی راهبردی است؛ لذا برای دستیابی به تحلیل دقیق و کارآمد باید از چارچوب‌های قدیمی فراتر رفت و به درک بهتری از پویایی‌ها، انگیزه‌ها و کنش‌های داخلی و بین‌المللی آنها رسید.

نقطه شروع چنین تحلیل‌های چندبعدی، می‌تواند واکاوی جایگاه و انگیزه‌های متغیر اقتصادی آمریکا باشد. پل کندی در کتاب «ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ» مفهوم فزون‌طلبی امپراتوری (Imperial Overstretch) را مطرح می‌کند؛ طبق این نظریه، زمانی امپراتوری‌ها وارد مسیر افول می‌شوند

که تعهدات نظامی و سیاسی شان فراتر از ظرفیت اقتصادی شان می‌رود. کندی با شواهد تاریخی نشان می‌دهد که صعود یک قدرت بزرگ وابستگی مستقیم با بنیان‌های اقتصادی دارد، اما بلندپروازی‌های نظامی و ضعف اقتصادی، تهدیدی جدی هستند وقتی این تعهدات از توان فراتر برود. اکنون ایالات متحده در وضعیتی قرار گرفته که با این مفهوم تطابق دارد.

بر اساس آخرین داده‌ها، بدهی ناخالص ملی ایالات متحده تا ماه مه ۲۰۲۵ به بیش از ۳۶.۲ تریلیون دلار رسیده است. از این میزان، بدهی دولت نزد عموم تا ژانویه ۲۰۲۵ معادل ۲۸.۸ تریلیون دلار بوده است و بقیه مربوط به حساب‌های درون دولتی است. نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۲۴ حدود ۱۲۳٪ گزارش شده و پیش‌بینی می‌شود در سال‌های آینده نزدیک نیز در همین محدوده باقی بماند که اندکی بالاتر از رکورد ۱۱۹٪ پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۶) است. آمریکا همچنان شبکه‌ای متشکل از بیش از ۷۵۰ پایگاه نظامی در بیش از ۸۰ کشور جهان را حفظ کرده است که مطابق با داده‌های رسمی ۲۰۲۵ است. باتوجه به هزینه‌های ساختاری این حجم از تعهدات، آمریکا بخش فزاینده‌ای از منابع خود را به پرداخت بهره بدهی اختصاص می‌دهد. تا ژوئن ۲۰۲۵، هزینه کل بهره بدهی عمومی به ۹۲۱ میلیارد دلار رسیده است و پیش‌بینی می‌شود تا پایان سال مالی به حدود ۹۵۰ میلیارد دلار برسد. این رقم معادل حدود ۱۷٪ کل مخارج دولت است که سهم بسیار بزرگی محسوب می‌شود.

چنین روندی نشان‌دهنده گسترش بی‌رویه تعهدات مالی ایالات متحده است؛ به گونه‌ای که نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی هم‌اکنون از اوج تاریخی پس از جنگ جهانی دوم فراتر رفته است. اما بر خلاف سال‌های پس از ۱۹۴۶ که این نسبت با رشد اقتصادی طی چند دهه کاهش یافت، پیش‌بینی می‌شود بدهی ایالات متحده همچنان به رشد خود ادامه دهد و انعطاف‌پذیری سیاست مالی را محدودتر کند. در چنین شرایطی، اصرار دولت آمریکا بر استفاده

از ابزارهایی مانند تعرفه و اولویت دهی منافع کوتاه مدت اقتصادی توجیه پذیر سیاست مدارانشان می شود و مطابق با هشدارهای برخی از چهره های اقتصادی، ادامه این روند می تواند آمریکا را نیز، مانند بسیاری از قدرت های پیشین، در چرخه باطل تأمین مالی، مصرف گرایی و بدهی مزمن قرار دهد و عبور از چالش خلق فناوری های نوین و رقابت واقعی را برای این کشور دشوار یا حتی ناممکن سازد.

چشم انداز آینده دیپلماسی تعرفه ای

آسیب پذیری ساختاری اقتصاد آمریکا ریشه هایی عمیق تر از تراز تجاری آن دارد و در وهله نخست، در بحران بدهی های فزاینده آن نمایان می شود. با وجود آنکه دلار همچنان ستون قدرت آمریکاست، وابستگی به بستانکاران خارجی این ستون را به یک پاشنه آشیل راهبردی بدل کرده است. ژاپن و چین به عنوان بزرگ ترین دارندگان اوراق قرضه آمریکا، نقشی حیاتی در تأمین مالی کسری بودجه این کشور ایفا می کنند. از این رو، اقدام نظام مند چین برای کاهش ذخایر دلاری خود از سال ۲۰۱۸، بیش از یک مانور اقتصادی، نشانه ای از یک بازنگری راهبردی و هشدار جدی برای نظم پولی جهانی است. این روند، هم زمان با افزایش سرسام آور هزینه بهره بدهی ها در داخل که به مرز یک تریلیون دلار در سال رسیده توانایی دولت برای سرمایه گذاری های مولد را به شدت محدود کرده و این پرسش بنیادین را مطرح می کند: آیا دیپلماسی تعرفه ای می تواند چنین بحران عمیقی را مهار کند؟

در چنین شرایطی، توسل به دیپلماسی تعرفه ای، راهکاری سطحی برای درمان بیماری عمیق به نظر می رسد. اگرچه این سیاست ها ظاهری قاطعانه دارند، اما در عمل نتوانسته اند جایگاه ژئوپلیتیک و اقتصادی آمریکا را در برابر چین به شکل معناداری تقویت کنند. چین با اقداماتی هوشمندانه نظیر

تنوع بخشی به شرکای تجاری، تلاش برای خودکفایی فناورانه و استفاده از اهرم فشار متقابل (مانند محدودیت بر صادرات مواد معدنی کمیاب)، بخش بزرگی از این فشار را خنثی کرده است. این رویکرد تجاری پرهزینه، زمانی که در کنار بار مالی عظیم «فزون طلبی امپراتوری» قرار می گیرد، تصویر کامل تری از بحران را آشکار می سازد. حفظ بیش از ۷۵۰ پایگاه نظامی در سراسر جهان، هزینه ای است که سیاست های تعرفه ای نه تنها قادر به جبران آن نیستند، بلکه با ایجاد بی ثباتی و واگرایی متحدان، این چالش ساختاری را تشدید نیز می کنند. به نظر می رسد راهبرد آمریکا برای مقابله با این ضعف دوگانه (مالی و صنعتی)، بر چند محور استوار است که همگی کارایی یکسانی ندارند. توسل به حمایت گرایی و اعمال تعرفه های حداکثری بر دوست و دشمن، مسیری پرریسک است که آسیب متقابل را افزایش می دهد. در مقابل، راهکارهای دیگری نیز در سیاست آمریکا دیده می شود: از یک سوء، تقسیم بار مسئولیت های امنیتی با متحدان، نظیر آنچه در افزایش تعهدات دفاعی ناتو مشاهده می شود، و از سوی دیگر، بازنگری در اولویت های نظامی و تمرکز بر سرمایه گذاری در زیرساخت ها و فناوری های داخلی. این راهکارهای متنوع، در پی کنند تا به شکلی، نقاط پرریسک نظامی - مالی آمریکا را بپوشانند و رقابت پذیری بلندمدت اقتصادی این کشور را تضمین کنند.

ترغیب مصرف کنندگان به خرید کالاهای ساخت آمریکا

بر اساس اعلام رسمی، جنگ تعرفه ای دولت ترامپ باهدف ترغیب مصرف کنندگان به خرید کالاهای ساخت آمریکا، افزایش درآمدهای مالیاتی دولت و تقویت سرمایه گذاری داخلی و نهایتاً کاهش کسری تراز تجاری ایالات متحده دنبال می شود. در این راستا، تعرفه های سنگینی بر واردات اعمال گردید، به گونه ای که نرخ تعرفه بر کالاهای چینی در دوره ای تا آوریل ۲۰۲۵ به ۳۴

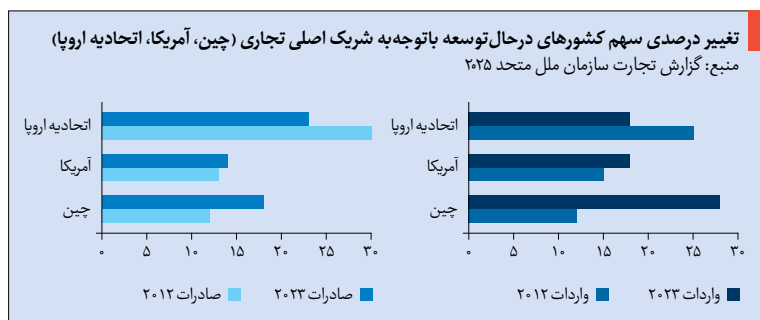
درصد افزایش یافت. این رویکرد، بیانگر عدول بنیادین از هنجارهای تجارت آزاد و گرایش آشکار به ناسیونالیسم اقتصادی است؛ سیاستی که می‌کوشد از طریق افزایش قیمت تمام شده کالاها، سایر کشورها را به تأمین یارانه غیرمستقیم برای اقتصاد آمریکا وادار سازد. این راهبرد تعرفه‌ای، هنگامی که در چارچوب نظریه «فزون طلبی امپراتوری» تحلیل شود، بینش‌های بیشتری را منعکس می‌کند. نخست، به عنوان منبع درآمدی مستقیم برای دولت عمل کرده و وابستگی به استقراض جهت تأمین مالی بدهی‌ها را کاهش می‌دهد. دوم، با گران‌تر کردن کالاهای وارداتی، بخشی از هزینه‌های اقتصادی را به تولیدکنندگان خارجی و مصرف‌کنندگان داخلی منتقل می‌کند و عملاً شرکای تجاری را در تحمل بار کسری مالی ایالات متحده سهیم می‌سازد. سوم، از طریق حمایت‌گرایی صنعتی، به دنبال کاهش وابستگی به ریسک زنجیره‌های تأمین جهانی و احیای بالقوه ظرفیت‌های تولیدی داخلی است. با این حال، این راهبرد با هزینه‌های اقتصادی قابل توجهی همراه است. تحلیلگران اقتصادی متفق‌القول اند که تعرفه‌ها عموماً از طریق ایجاد انحراف در تخصیص بهینه منابع، به کاهش رفاه اقتصادی منجر می‌شوند. علاوه بر این، بی‌ثباتی ناشی از سیاست‌های تجاری تهاجمی، با ایجاد نااطمینانی در محیط کسب‌وکار، چشم‌انداز سرمایه‌گذاری و رشد بلندمدت اقتصادی را مخدوش می‌سازد. در نتیجه، این سیاست را یک قمار اقتصادی و یا شمشیر دولبه توصیف کرد که منافع ادعایی آن در سایه پیامدهای منفی گسترده بر نظام تجارت جهانی و اقتصاد داخلی قرار می‌گیرد.

تقابل تجاری چین و ایالات متحده: اهرم‌های تولید و منابع

تحولات اخیر در روابط تجاری ایالات متحده و چین فعلاً به یک آتش بس تعرفه‌ای ۹۰ روزه منجر شده است. این توافق، کاهش معنادار سطح تعرفه‌های متقابل و تنش‌زدایی از اوج تقابل تجاری ابتدای سال جاری را به همراه داشت. با این حال،

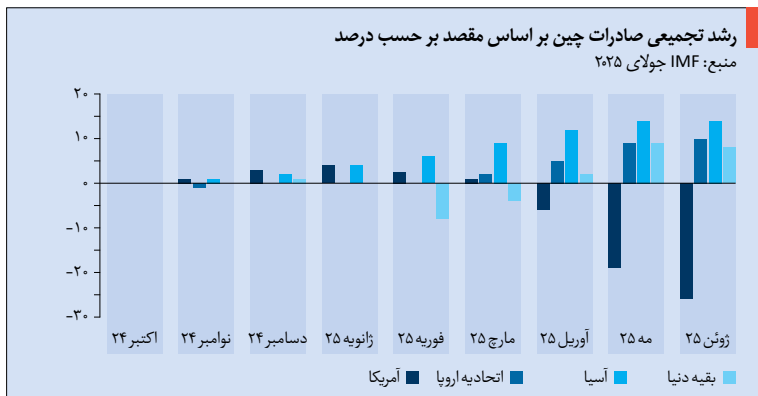
تا ۳۱ ژوئیه ۲۰۲۵، راهکار پایداری حاصل نشده است. طبق توافق ماه می ۲۰۲۵، دو کشور متعهد به کاهش تعرفه‌ها شدند؛ به گونه‌ای که تعرفه‌های آمریکا بر بخش عمده‌ای از کالاهای چینی و تعرفه‌های متقابل چین به ۱۰ درصد تقلیل یافت. این آتش‌بس در ۱۲ اوت ۲۰۲۵ خاتمه می‌یابد و در غیاب توافقی جدید، بازگشت تعرفه‌ها به سطوح پیشین (حداقل ۳۴ درصد برای آمریکا) فرض شده است. چین با بهره‌گیری از ظرفیت‌های ساختاری و اهرم‌های نفوذ خود، به مقابله با فشارهای اقتصادی آمریکا پرداخته است؛ امری که ناشی از درهم‌تنیدگی اقتصاد آمریکا با توان صنعتی چین است. توانایی چین در خنثی‌سازی نسبی فشارهای تعرفه‌ای، در اتکای راهبردی این کشور بر مزیت انحصاری خود در زنجیره تأمین مواد معدنی حیاتی مشهود است. چین با کنترل حدود ۹۰ درصد از ظرفیت جهانی فراوری عناصر کمیاب و اعمال محدودیت‌های صادراتی هدفمند بر مواد کلیدی (از جمله هفت عنصر راهبردی صنایع دفاعی)، به این فشارها واکنش نشان داده است.

اقدامات چین حاکی از آن است که مزیت تولید صنعتی و به هم تنیدگی اقتصادی، ابزار مؤثری برای مقاومت در برابر فشار اقتصادی آمریکا و تحمیل هزینه‌های متقابل است. محدودیت‌های صادراتی چین، صنایع حیاتی آمریکا مانند خودروسازی، الکترونیک و تجهیزات دفاعی را که به شدت به این مواد



اولیه وابسته‌اند، مستقیماً با بحران مواجه می‌سازد. وابستگی ایالات متحده به عناصر معدنی کمیاب، محدودیت‌های ذاتی توان راهبردی این کشور برای اعمال فشار اقتصادی را آشکار ساخته است. به باور تحلیلگران، تسلط چین بر این مواد، یک ابزار ژئوپلیتیکی بانفوذ بی‌سابقه تلقی می‌شود. با توجه به نارسایی شدید زیرساخت‌های صنعتی آمریکا برای فراوری داخلی این عناصر، این کشور صرف‌نظر از سطح تعرفه‌ها، همواره در معرض اقدامات تلافی‌جویانه چین قرار دارد. این آسیب‌پذیری ساختاری، ضمن محدودسازی دامنه مانور راهبردی آمریکا، مبین آن است که اتکای افراطی به منابع خارجی، کارایی ابزارهای فشار اقتصادی را در برابر مزیت‌های نامتقارن رقبا به شدت کاهش می‌دهد.

رشد تولید ناخالص داخلی واقعی چین با نرخ سالانه ۶ درصد فراتر از انتظاراتها بود و کاهش فروش به آمریکا با رشد بالای فروش به سایر کشورهای جهان جبران شد. اقتصاد چین نیز دارای نقاط ضعف بنیادین است. سلطه این کشور بر تولید بهینه جهانی، آسیب‌پذیری ساختاری آن را پنهان می‌سازد. تخصیص ۳۲ درصد از تولید صنعتی جهان به چین در مقابل مصرف داخلی تنها ۱۲ درصد، در سال ۲۰۲۴ به مازاد تجاری یک تریلیون دلاری منجر شد. این مازاد تجاری عمده‌تأ متکی بر قدرت خرید مصرف‌کنندگان غربی است؛ وابستگی‌های که خود یک آسیب‌پذیری استراتژیک محسوب می‌شود. همچنین تحلیل داده‌های تجاری نشان می‌دهد که تعرفه‌های آمریکا تأثیرات محسوسی بر تجارت چین داشته است. مطالعات، کاهش ۱۵ تا ۲۰ درصدی صادرات کالاهای هدف به آمریکا را تخمین می‌زنند که با افت ۸.۵ درصدی کل صادرات این کشور به ایالات متحده در قیاس با سال قبل، رابطه‌ای مستقیم دارد. این امر نشانگر فشار متمرکز بر بخش‌های خاصی از اقتصاد چین است که ملزم به جذب هزینه‌ها یا یافتن بازارهای جایگزین شده‌اند. با تمام این تنش‌ها، با توجه به گستردگی اهمیت



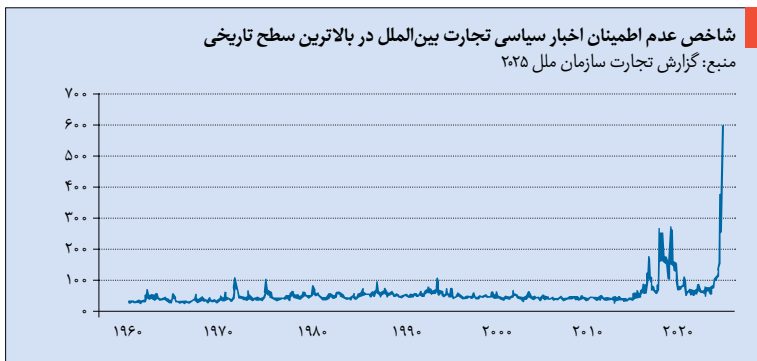
استراتژیک بازار آمریکا برای پکن، چشم‌انداز دستیابی به توافق جدید بین آمریکا و چین در آینده نزدیک بسیار محتمل است.

معادله امنیت و اقتصاد در اروپای نوین: بازگشت یک معضل کلاسیک

اروپا در میانه تلاقی چالش‌هایی چندگانه و ساختاری گرفتار آمده است: از یک سو شکنندگی فزاینده اقتصادی و الزامات نوین امنیتی، و از سوی دیگر، عقب‌ماندگی در نوآوری صنعتی در برابر رقبای اصلی خود، یعنی ایالات متحده و چین. برای فائق آمدن بر این وضعیت، اتحادیه اروپا ناگزیر است با سرمایه‌گذاری هدفمند به ابر صنایع خود جانی دوباره ببخشد و هم‌زمان از بخش‌های آسیب‌پذیر در برابر فشارهای ژئوپلیتیک محافظت کند. تجربیات اخیر، از جمله شکست برخی پروژه‌های بلندپروازانه مانند کارخانه باتری‌سازی Northvolt یا افت چشمگیر صنعت خودروسازی در رقابت با چین، مؤید آن است که تأمین مالی بی‌محابا برای هر طرح فناورانه، نه ممکن است و نه خردمندانه. این شکست‌ها نشان می‌دهد که حتی برای قدرتی اقتصادی با زیرساخت‌های صنعتی پیشرفته، کلید کامیابی اروپاییان در «هنر ظریف اولویت‌بندی» راهبردی نهفته است. پاسخ اروپا

به این چالش‌ها، اتخاذ راهبردی گزینشی است که می‌توان آن را "تخصص‌گرایی هوشمند" نامید. محور این رویکرد، شناسایی و تمرکز بر فناوری‌ها و صنایعی است که اروپا در آنها یا از مزیتی تثبیت شده برخوردار است و یا شانس واقعی برای پیش‌گامی دارد. براین اساس، منابع مالی به سمت حوزه‌هایی کلیدی هدایت می‌شوند که شاه‌رگ‌های حیاتی اقتصاد آینده به شمار می‌روند. با این حال، این تغییر مسیر به سادگی محقق نمی‌شود؛ زیرا وضعیت کنونی که نمود آشکار پویایی‌های دیگر کلان ژئوپلیتیک نیز است که بیش‌ازپیش بر روایت «افول صنعتی غرب» صحنه می‌گذارد. این شکنندگی، پیش از هر چیز، خود را در بحران بدهی‌های عمومی نمایان می‌سازد.

ساختار مالی قاره اروپا، تصویری ناهمگون و متناقض دارد: درحالی‌که آلمان نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی خود را در سطحی مدیریت‌پذیر حفظ کرده، اقتصادهایی چون فرانسه و ایتالیا با فشارهای مالی طاقت‌فرسا دست‌وپنجه نرم می‌کنند. این ناهمگونی، شکافی ساختاری میان شمال و جنوب حوزه یورو پدید آورده و مانعی جدی بر سر راه یک سیاست اقتصادی یکپارچه است. این وضعیت با وابستگی ساختاری به زنجیره‌های تأمین چینی تشدید شده و بنیان‌های تولیدی قاره را هر روز بیش از گذشته تضعیف می‌کند. ضعف اقتصادی و صنعتی اروپا با یک وابستگی تاریخی و عمیق دیگر یعنی حوزه دفاعی نمایان است که آن گره خوردن امنیت اروپا به رشد ماشین نظامی ایالات متحده گره خورده است. برای دهه‌ها، امنیت اروپا عملاً در سایه چتر حمایتی آمریکا تعریف می‌شد و اکثر اعضای ناتو از تحقق هدف تخصیص ۲٪ تولید ناخالص داخلی به بودجه دفاعی باز می‌ماندند. با این حال، جنگ اوکراین این معادله را بر هم زد و یک بازنگری راهبردی بنیادین را به اروپا تحمیل کرد. اکنون نه تنها ۲۳ عضو ناتو به سقف ۲ درصدی دست یافته‌اند، بلکه تعهد جدید برای رساندن این رقم به ۵ درصد تا سال ۲۰۳۵، اروپا را در برابر تعهدات مالی بی‌سابقه‌ای قرار داده است.



اروپا در تلاقی بحران ضعف اقتصادی و لزوم تسلیح مجدد، با دوراهی دشوار "نان یا اسلحه" روبه‌روست. بدهی‌های انباشته این انتخاب را میان افزایش بودجه دفاعی برای مقابله با تهدیدات خارجی و یا توسعه صنعتی دوباره و یا حفظ هزینه‌های اجتماعی برای ثبات داخلی، دردناک‌تر کرده است. این قاره در یک تله راهبردی گرفتار شده است؛ جایی که ضعف مالی، توان پاسخ به تهدیدات امنیتی و رقابت صنعتی را تضعیف می‌کند و هزینه‌های دفاعی، بلندپروازی‌های گذار انرژی، ثبات اقتصادی و اجتماعی را به خطر می‌اندازد.

تداوم درگیری میان روسیه و اوکراین، با توجه به پیامدهای گسترده امنیتی و اقتصادی، آینده رشد صنعتی و اقتصادی اروپا و روسیه را با مخاطرات جدی مواجه می‌سازد و هزینه‌های قابل توجهی را نیز بر ایالات متحده تحمیل می‌کند. از این‌رو، ورای کشمکش‌های نظامی فعلی، انگیزه‌های جدی در هر دو طرف غربی و روسی برای فرونشاندن شعله‌های جنگ وجود دارد که نباید تحولات آن را نادیده گرفت.

چهل سال پس از توافق پلازا: بازخوانی میراث یک توافق مناقشه‌برانگیز

چهل سالگی توافق پلازا بار دیگر توجه محققان را به این رویداد تأثیرگذار

همکاری مالی جلب کرده است؛ رویدادی که چشم انداز پولی بین المللی و سیاست اقتصادی ایالات متحده و متحدانش را دگرگون کرد. این توافق که در ۱۹۸۵ میان ایالات متحده، ژاپن، آلمان غربی، فرانسه و بریتانیا به امضا رسید، هدفش اصلاح ارزش دلار بود؛ موضوعی که رقابت پذیری صادرات آمریکا را تضعیف و کسری تجاری این کشور را عمیق تر کرده بود. بازبینی این رویداد که موفقیت ظاهری برای آمریکا با کاهش ۲۵ تا ۴۰ درصدی ارزش دلار طی دو سال به همان داشت نکته هایی که ضرورت همراهی سیاست داخلی یک ابرقدرت با تعهدات چند جانبه را نشان می دهد. دو نکته اساسی در بازخوانی های معاصر چهل سالگی توافق پلازا به چشم می خورد:

۱. مداخله اقتصادی هماهنگ تنها زمانی ثمربخش است که اقتصادهای طرف توافق، منافع مشترک روشنی ببینند. در ۱۹۸۵، کشورهای اروپایی به دنبال خروج از رکود بودند و ژاپن می کوشید از فشارهای فزاینده حمایت گرایی آمریکا بگریزد؛ همین همسویی، اثر سریع توافق را ممکن ساخت.
۲. پیامدهای منفی ناخواسته می تواند هم سنگ دستاوردهای مدنظر باشد. جهش ارزش ین، حباب دارایی ژاپن را نمایان کرد؛ هشدار که اصلاح تراز خارجی ممکن است شوک های داخلی بی ثبات کننده های ایجاد کند.

مقایسه توافق پلازا با شرایط امروز ایالات متحده هم شباهت دارد، هم تفاوت. ایالات متحده هنوز با کسری تجاری مزمن و ارز قدرتمند روبرو است و مطالبات داخلی برای اقدام اصلاحی پابرجاست. با این حال، بازیگر اصلی روبروی واشنگتن اکنون چین است رقیبی متفاوت با وزن اقتصادی و خودمختاری راهبردی به مراتب بیشتر از ژاپن ۱۹۸۵. تنش های ژئوپلیتیکی، تفاوت رویکردهای پولی و بی میلی بانک های مرکزی معاصر به مداخله مستقیم در بازار ارز، امکان تکرار الگوی پلازا را بیش از پیش تضعیف کرده است. در عوض، واشنگتن به جنگ

تعرفه‌ها و بازاریابی زنجیره‌های تأمین متوسل شده است؛ ابزارهایی که بیشتر نماد یک جانبه‌گرایی اند تا دیپلماسی هماهنگ بین الملل مثل توافق پلازا. شاید تجربه پیمان پلازا در سال ۱۹۸۵ درسی آموزنده برای وضعیت کنونی هم‌پیمانان آمریکا باشد. این پیمان، ژاپن را به افزایش ارزش پول ملی خود واداشت و اقتصادش را برای دهه‌ها دچار رکودی مزمن کرد. این رویداد تاریخی نشان داد که چگونه فشارهای اقتصادی یک قدرت مسلط برای انتقال هزینه‌ها به متحدان، می‌تواند نتایج معکوس دهد. اگرچه آمریکا در کوتاه‌مدت به اهداف تجاری خود رسید، اما رکود طولانی ژاپن، ظرفیت راهبردی این متحد کلیدی را تضعیف کرد و به منافع بلندمدت واشنگتن آسیب زد. این تجربه هشدار می‌دهد که سیاست‌های تهاجمی با تضعیف اقتصادی شرکا و ایجاد بی‌اعتمادی متقابل در سطح بین‌الملل، نهایتاً به تضعیف موقعیت قدرت اصلی و دشوار شدن همکاری‌های آینده بین آمریکا و اروپا منجر می‌شود و در مورد آمریکا بار دیگر دلار هم نقطه قوت شده و هم چالش؛ چالشی جدی برای ایالات متحده که همچنان می‌کوشد میان قدرت دلار و اهداف اقتصادی و روابط بین‌الملل تعادل برقرار کند.



واگرایی رشد اقتصادی و صنعتی در جهان امروز

در چشم‌انداز اقتصاد جهانی معاصر، پیچیدگی‌های درهم‌تنیده به‌گونه‌ای تغییر یافته است که یک بحران در بخش املاک و مستغلات چین می‌تواند در نهایت به رکود در صنایع تولیدی غرب و اخراج کارکنان در اروپا منجر شود. واقعیت اقتصاد و صنعت درهم‌تنیده غرب و شرق که اغلب از سوی بازیگران صنعتی و سیاسی، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، نادیده گرفته می‌شوند، اجزای یک تابلوی پیچیده از وابستگی‌های متقابل در اقتصاد بین‌الملل هستند که ظرفیت ایجاد اثرات زنجیره‌ای در مقیاس عظیم جهانی را دارند. بحران ماه‌های اخیر در صنعت تولید اروپا، به‌ویژه خودروسازی که با تعطیلی کارخانه‌ها و کاهش نیروی کار نمایان شده، ریشه‌هایی فراتر از مرزهای این قاره دارد. مثلاً ظهور قدرتمند چین در صنعت خودروسازی هوشمند، هم‌زمان با کاهش رشد اقتصادی این کشور که در رکود بخش ساخت‌وساز آن مشهود است، واکنش‌های زنجیره‌ای را به راه انداخته که مستقیماً به بحران فعلی صنعت خودروی جهان دامن زده است.

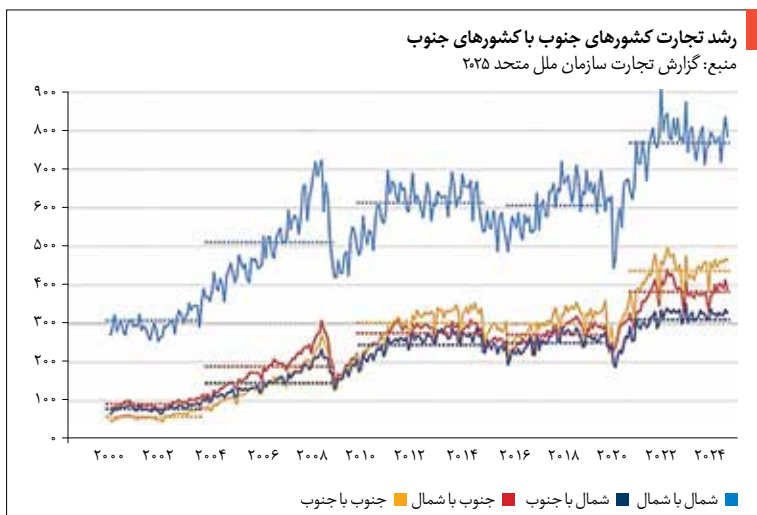
افت احتمالی فعالیت‌های ساختمانی در چین می‌تواند با ایجاد شوک در نظام مالی این کشور، یک بحران اعتباری به وجود آورد که توانایی کسب‌وکارها را برای فعالیت و توسعه مختل می‌سازد. اگرچه این سناریو قطعی نیست، اما وزن سنگین چین در اقتصاد جهانی به این معناست که هرگونه آشفتگی داخلی در چین، حتی در مقیاس محدود، از طریق شبکه‌ای وابسته در بخش صنعت غرب منعکس خواهد شد. درحالی‌که چین با چالش ظرفیت مازاد تولید و تورم منفی دست‌وپنجه نرم می‌کند، به‌طور فزاینده‌ای برابر ماشین تولیدی خود به‌عنوان اهرمی برای جبران کندی اقتصاد متمرکز شده است. این رویکرد به تولید انبوه کالاهایی منجر می‌شود که با قیمت‌های بسیار رقابتی در بازارهای خارجی عرضه می‌گردند و فشارهای تورم منفی را از طریق زنجیره‌های تأمین جهانی به

رقبا منتقل می‌کنند. این امر تولیدکنندگان اروپایی و آمریکایی را وادار به کاهش قیمت‌ها و در نهایت تعطیلی کسب‌وکارها و حذف مشاغل می‌کند. تحولات اخیر این وابستگی‌ها را بیش از پیش آشکار کرده است؛ انتقاد علنی شیء جین پینگ از سرمایه‌گذاری بی‌رویه در تولید مازاد خودروهای برقی و اعمال کنترل‌های صادراتی بر هشت فناوری کلیدی باتری در ژوئیه ۲۰۲۵، اهرم قدرتمند (ولی متزلزل) چین را در این بخش به نمایش گذاشت. تسلط این کشور بر ۶۷ درصد از بازار جهانی باتری، تنش‌های تجاری با اتحادیه اروپا را تشدید کرده است. در نشست پکن به مناسبت پنجاهمین سال روابط دیپلماتیک، اورزولا فون در این، رئیس کمیسیون اروپا، با اشاره به کسری تجاری ۳۰۵ میلیارد یورویی در سال ۲۰۲۴، بر لزوم توازن در روابط تجاری تأکید کرد و نارضایتی اروپا از هجوم خودروهای یارانه‌ای چینی را ابراز نمود، درحالی‌که چین برای جذب تولید مازاد خود به بازارهای آزاد نیاز مبرم دارد. صنعت آلمان نیز، به عنوان نمونه‌ای بارز، با چالشی بی‌سابقه مواجه است؛ فولکس‌واگن قصد دارد هزاران فرصت شغلی را حذف کند و پیش‌بینی می‌شود تقاضای جهانی خودرو تا پایان سال ۲۰۲۵ تنها ۲۰۷ درصد رشد کند که متأثر از قیمت‌های بالا، کاهش قدرت خرید و تنش‌های ژئوپلیتیکی است؛ بنابراین، بحران کنونی صرفاً چالشی یک صنعت خاص و کشور خاص نیست، بلکه نمودی از درهم‌تنیدگی عمیق اقتصاد جهانی است که در آن فروپاشی یک بازار در یک سوی جهان، به حذف مشاغل در قاره‌ای دیگر می‌انجامد.

شتاب روزافزون تجارت جنوب - جنوب، همان‌طور که در گزارش چشم‌انداز تجارت و توسعه ۲۰۲۵ سازمان ملل آمده است، نشان‌دهنده دگرگونی عمیق در فضای اقتصادی جهانی است. درحالی‌که کشورهای درحال توسعه پیوندهای تجاری خود را با یکدیگر تقویت می‌کنند و روابط درون منطقه‌ای به خصوص در آسیا افزایش می‌یابد، الگوهای سنتی تجارت شمال - جنوب جای خود را به

مسیرهای جدید می‌دهند. این تغییر، علاوه بر تنوع بخشی و افزایش پایداری اقتصادی کشورهای نوظهور، سلطه دیرینه اقتصادهای غربی بر تجارت جهانی را به چالش می‌کشد. ظهور کربدورهای تجاری و قطب های اقتصادی جدید در جنوب جهانی، نه تنها ژئوپلیتیک تجاری را متحول می‌سازد، بلکه وابستگی به مسیرهای سنتی تحت رهبری غرب را کاهش داده و تراز قدرت را در تجارت بین الملل را به چالش می‌کشد.

در این زمینه، بررسی مسیر هند، تصویری تأمل برانگیز از روندهای جهانی به دست می‌دهد. هند با مدیریت اقتصادی هوشمندانه و بدهی خارجی اندک، راه خود را از آمریکا و اروپا جدا کرده است. در سال ۲۰۲۳، نسبت بدهی خارجی هند به تولید ناخالص داخلی، تنها ۱۸.۹ درصد بود؛ رقمی بسیار پایین تر از اقتصادهای عمدتاً بدهکار غرب. این بدهی کم، به هند استقلال و انعطاف پذیری بخشیده است. راهبرد توسعه هند بر تقویت تقاضای داخلی و پیوستن تدریجی به زنجیره های تأمین جهانی استوار است. اتکای محدود به سرمایه خارجی،



سپری در برابر تلاطم‌های بیرونی فراهم آورده است. ساختار متعادل اقتصاد هند، مقاومت این کشور را در برابر فشارهای ناشی از بدهی بالا، دوچندان ساخته است. استقلال مالی، هند را قادر ساخته که روابطی متوازن با قدرت‌های بزرگ برقرار کند و گرفتار وابستگی یک‌سویه نشود؛ مزیت کمیاب در عصر رقابت ابرقدرت‌ها. بااین حال، هند همچنان چشم امید به بهره‌برداری از ظرفیت نیروی انسانی‌اش با کمک غرب دارد؛ انگیزه‌ای که برای غرب هم در رقابت با چین اهمیت یافته است. بر پایه تحلیل S&P Global در مه ۲۰۲۵، جهش تولید در هند و رشد سفارش‌های جدید به‌ویژه از بستر صادرات، موتور محرک اقتصاد این کشور شده است. اما همین اتکا، آسیب‌پذیری هند را برملا می‌کند: وابستگی به «قدرت خرید غرب»، تعرفه غیرمعارف اخیر ترامپ بر کالاهای هندی، زنگ خطری جدی برای رقابت‌پذیری صادراتی و رشد اقتصاد هند به صدا درآورده است. تحلیلگران هشدار می‌دهند؛ غرب به اتحاد راهبردی با هند نیاز دارد و اگر غرب سفارش تولید دهد و قدرت خرید خود را حفظ کند، هند فرصت توسعه صنعتی خواهد یافت وگرنه این امید، تبدیل به رؤیایی می‌شود با ریسک بزرگ در جهان پرآشوب امروز.

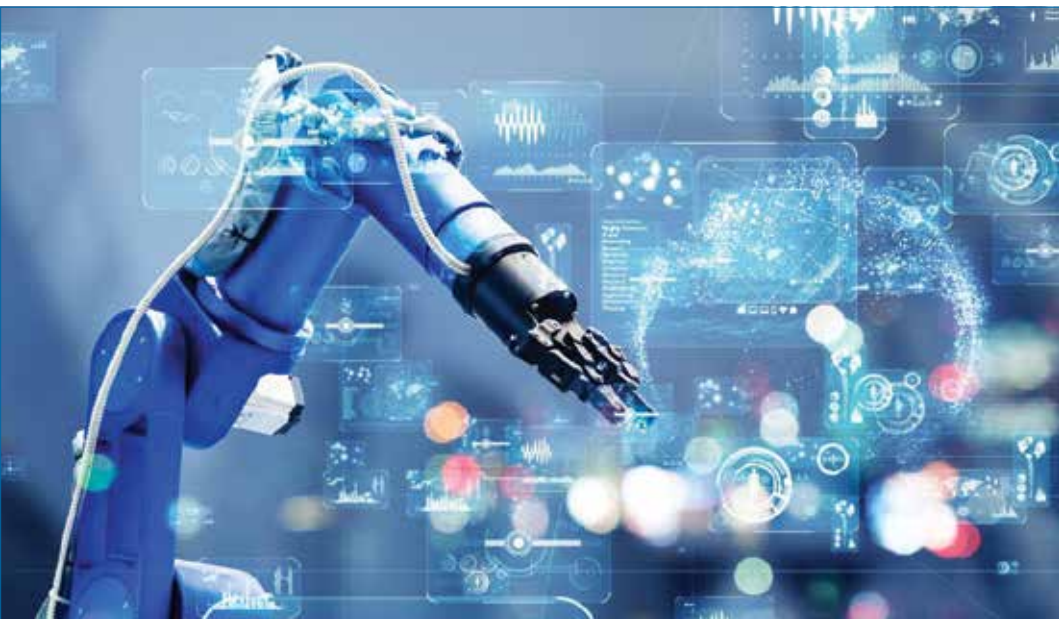
بازیگران اقتصاد فردا؛ دولت، مردم و نظم نوین جهانی

بی‌گمان، نخستین و بنیادی‌ترین وظیفه هر دولت، پاسداشت سلامت و امنیت اجتماعی مردم خویش است. امروزه اما مفهوم سلامت اجتماعی از صرف ریشه‌کنی بیماری‌ها فراتر رفته و به معنایی همه‌جانبه بدل شده است؛ معنایی که رشد رفاه عمومی و کیفیت تعاملات اقتصادی را نیز در بر می‌گیرد. اقتصاد توانمند، نه فقط شالوده حکمرانی کارآمد است، بلکه نمود قدرت نرم دولت‌ها در صحنه پرقاب‌ت جهانی نیز به شمار می‌آید. عصر کنونی که در اثر منازعه بی‌رحمانه جهانی بر سر منابع حیاتی، فناوری‌های نوظهور و تنظیم زنجیره‌های

تأمین، رنگ و بوی خصمانه‌ای به رقابت‌های صنعتی بخشیده است، نیازمند مهارتی جدید از سوی تصمیم‌سازان کلان ملی است تا با درکی عمیق، پیوند پویا و ناپایدار میان عوامل اقتصادی، شکوفایی صنعتی و پیامدهای دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی را راهبردی بنگرند و توجیهی مبنی بر غافل شدن از این مهم ارائه ندهند. رخدادهایی همچون همه‌گیری بیماری کووید-۱۹ نشان داد که حفاظت از سلامت عمومی، در پیوندی ناگسستنی با پایداری شبکه‌های جهانی تأمین و همکاری‌های فراملی است. آنچه این بحران عالم‌گیر به وضوح عیان ساخت، آن است که اختلال در نظام عرضه و تقاضا، نه منحصر به حوزه‌های خاص و جغرافیایی خاص می‌ماند و نه دیگران را مصون می‌گذارد؛ بلکه کل ساختار اقتصاد جهانی را با التهاب فراگیر روبرو می‌کند. جوامعی که بر بستر اقتصادی استوار، صنایع تولیدی پیش‌گام، بافت اجتماعی مقاوم سامان داده‌اند، در گرداب بحران‌ها پایداری بیشتری نشان می‌دهند و تزلزل کمتری را تجربه می‌کنند. امروزه، با شتاب بی‌سابقه و دگرگونی فناوری‌های دیجیتال، بلوغ هوش مصنوعی و فزونی اقتصادهای خدمات‌محور، علاوه بر فرصت‌ها، با چالش‌های متنوعی نیز روبرو هستیم: تیزتر شدن رقابت اقتصادی که ریشه در تحولات فناورانه و پیشروی علمی دارد. در چنین چشم‌اندازی، توان مقابله با تهدیدات ژئوپلیتیکی، مستقیماً وابسته به میزان پیشرفت فناوری و توسعه صنعتی هر کشور شده است. تولید صنعتی پیشرفته اکنون نقشی اساسی در تقویت امنیت اقتصادی و ارتقای رفاه ملی ایفا می‌کند؛ بنابراین، سیاست‌گذاری آینده‌نگر باید همواره ساختار تعامل میان حوزه‌های اقتصاد و اجتماع را محور توجه و تدبیر قرار دهد؛ چراکه سطح سلامت و رفاه اجتماعی، بازتاب واقعی کنش متقابل میان اجزای سیستمی و کارآرایی نهادی در سطح ملی است و هیچ سیاست نوبی بدون درک عمیق نسبت به هم‌افزایی‌ها و واگرایی‌های نهادی، به قوام نخواهد رسید.

دستیابی به استحکام لازم در برابر امواج سیال تحولات ژئوپلیتیک، تنها در سایه هم‌افزایی میان نهادهای پژوهشی، سیاست‌گذاران و جامعه علمی ممکن است؛ چراکه در دنیای به‌هم‌پیوسته و پرچالش امروز، سلامت و رفاه مردم بیش‌ازپیش به اقتصاد صنعت محور و تحولات بین‌المللی گره خورده است. این درهم‌تنیدگی ما را وادار می‌کند تا بنیاد نگرش‌های سنتی به رویدادهای صنعتی و اقتصادی را بازنگری کنیم، قدرت‌های قدیم و نوظهور را بازشناسایی کنیم و خود را برای الگوهای نوین صنعتی جهانی آماده سازیم.

در کنار وظایف حاکمیت، نباید از نقش بنیادی جامعه و مردم در تعیین سرنوشت اقتصادی و فناوری آینده غافل شد. امروزه، مسئولیت اجتماعی فقط به مشارکت مدنی یا پیگیری مطالبات عمومی محدود نمی‌شود؛ بلکه رشد و پویایی هر کشور، مستلزم حضور آگاهانه مردم در عرصه‌های اقتصادی، به‌ویژه کارآفرینی، نوآوری و درک فرصت‌ها و ریسک‌های فناوری‌های نوین است. مطالعه پذیرش و بومی‌سازی فناوری‌های جدید، افزایش دانش دیجیتال، ارتقای مهارت‌های فناورانه و تشویق به استفاده مؤثر از منابع و سرمایه‌های ملی و



طبیعی، از جمله انتظاراتی است که جامعه باید در قبال توسعه پایدار و دفاع ملی برعهده گیرد. همچنین، الگوی مصرف مسئولانه و مشارکت در ارتقای بهره‌وری منابع، نقشی تعیین‌کننده در آماده‌سازی بدنه اجتماعی برای چالش‌های آینده خواهد داشت. انتظار جامعه نباید چنین باشد که دولت وظیفه دارد برای ارتقای شاخص اقتصادی تک‌تک افراد برنامه‌ریزی کند؛ بلکه سیاست‌گذاری فراگیر دولت و هم‌افزایی قانونمندی ملت است که کشورهای پیشرو صنعتی را پدید آورده است. چنین رویکردی، بر همسویی کنش‌های مردم با سیاست‌های کلان تأکید دارد و تضمین می‌کند که توسعه فناورانه و اقتصادی، پشتوانه اجتماعی و فرهنگی پایدار بیابد.

در مجموع، نمی‌توان نقش کلیدی دولت‌ها را در پاسداشت سلامت و امنیت شهروندان، جدا از سیاست‌های اقتصادی و صنعتی دانست؛ به‌واقع، رسالتی که بر دوش صاحبان قدرت نهاده شده (تضمین سلامت و امنیت آحاد جامعه) جز با فهم عمیق ارتباط میان اقتصاد، صنعت و تحولات ژئوپلیتیک، ممکن نخواهد بود. مدیریت بحران‌ها، منازعات و مناقشات، راهی جدا از تعهد نخستین دولت‌ها نیست؛ بلکه دنباله‌ای منطقی از رویکرد اصیل، «صیانت از جان و رفاه مردم» است. درعین حال، توسعه پایدار و پیشرفت ملی زمانی تضمین خواهد شد که جامعه نیز با ایفای نقش فعال در مسیر نوآوری، پذیرش و گسترش فن‌آوری‌های نوین، مدیریت مسئولانه منابع و ارتقای بهره‌وری، دوشادوش سیاست‌های کلان، نقشی سازنده در شکل‌گیری آینده کشور ایفا کند. از این رو، نگاه سیستمی و رصد مستمر به برهم‌کنش‌های پیچیده، همان منطق همیشگی مسئولیت حاکمان برای حفظ سلامت، امنیت و سرفرازی جامعه بوده و خواهد بود، و هم‌زمان، مسئولیت‌پذیری مردم و تعامل آنها با تحولات اقتصادی و فناورانه، پشتوانه‌ای حیاتی برای دوام، اقتدار و رفاه اجتماعی کل جامعه به شمار می‌رود.

جمع‌بندی

این مطالعه نشان می‌دهد که حتی کشورهای صنعتی پیشرفته از چالش‌های درهم‌تنیده چندوجهی مصون نیستند. امروزه ایالات متحده، اروپا، ژاپن و چین همگی با بده‌بستان‌های دشوار میان ژئوپلیتیک، صنعت، رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی مواجه‌اند. نسخه واحدی برای موفقیت کل کره زمین وجود ندارد. بااین حال، روشن است که چالش‌ها و توانایی‌هایی هر کشور از مرزها فراتر می‌رود و پیامدهای جهانی به همراه دارد. دستیابی به رشد اقتصادی - صنعتی عادلانه و پایدار مستلزم همکاری برای خیر عمومی گسترده‌تر است مشروط بر آنکه دینامیک‌های ژئوپلیتیکی امکان اندیشیدن فراتر از قیود متعارف را برای رهبران فراهم آورد. در جهان معاصر پارادایم‌های سنتی تجارت آزاد و حکمرانی، جای خود را به منطق پیچیده ژئواکونومیک و رقابت همه‌جانبه می‌دهد. در چنین عصری، رسالت بنیادین دولت‌ها، یعنی پاسداشت سلامت و امنیت اجتماعی، دیگر از توانمندی صنعتی، استقلال فناورانه و پایداری زنجیره‌های تأمین ملی قابل تفکیک نیست.

آنچه نگران‌کننده است افول موتور تولید و مصرف در اقتصادهای پیشرو و صعود بحران‌های ساختاری بدهی که نظام جهانی را به سوی انقباض و بلوک‌بندی سوق داده و رقابت فناورانه را جایگزین همکاری‌های پیشین ساخته است. این بازارآیی پرهزینه که در آن امنیت بر رفاه و سلطه بر همکاری اولویت یافته، کشورهای درحال توسعه را با خطر بازگشت به جایگاه سنتی تأمین‌کننده مواد خام مواجه می‌سازد. در این چشم‌انداز پرابهام، توانایی یک کشور برای مقابله با تهدیدات و بهره‌گیری از فرصت‌ها، بیش از آنکه به ادغام در الگوهای همیشگی اقتصاد جهانی وابسته شود، به ظرفیت‌های درونی و انسجام ملی آن سوق داده می‌شود. جهش ظرفیت‌های درونی این عصر، مستلزم هم‌افزایی دوسویه میان سیاست‌گذاری کلان و کنشگری اجتماعی است. از یک سو،

دولت‌ها موظف به تدوین راهبردهای آینده‌نگر برای تقویت زیرساخت‌های تولیدی، حمایت از سرمایه‌گذاری مولد، و مدیریت هوشمندانه مناسبات بین‌المللی هستند. از سوی دیگر، تحقق این اهداف راهبردی بدون مشارکت فعال جامعه در پذیرش و بومی‌سازی فناوری‌های نوین، ارتقای بهره‌وری و ایفای نقش مسئولانه در عرصه‌های اقتصادی، تضمین نخواهد شد.

با چنین چالش‌های چندوجهی اکنون برای کشورهای درحال توسعه روشن شده که تکیه صرف بر زنجیره تأمین‌های تعریف شده همیشگی، دیگر راهبردی ایمن و کارآمد اقتصادی - سیاسی نیست. آمریکا با بحران‌های مالی و صنعتی فراگیر و بازنگری در نقش جهانی خود مواجه است؛ ادامه این روند، با تداوم بدهی‌های بالا، تعهدات چندوجهی و افزایش استفاده از ابزارهای قهری اقتصادی، احتمالاً همان روند افول اثرگذاری خویش را سرعت می‌بخشد. اما گریز از این وضعیت برای آمریکایی‌ها، مستلزم پذیرش واقعیت محدود شدن قدرت آمریکا و مشارکت فعال در بنیان‌گذاری نظامی متوازن‌تر و چندجانبه است، امری که چشم‌انداز تحقق آن، فعلاً ضعیف است. بحران بدهی و هزینه‌های روبه‌رشد نظامی در کنار رفتار منفعلانه متحدان سنتی آمریکا، ضرورت بازتعریف اساسی راهبردهای اقتصادی این کشور را آشکار ساخته است.

از سوی دیگر اروپا نیز با افول صنعتی نسبت به آسیا و آمریکا و تضعیف قدرت خرید شهروندان روبروست که ظرفیت جذب کالا در بازار جهانی را می‌کاهد. اتکا جهانی به موتور صنعتی چین و هند نیز بی‌مخاطره نیست، چرا که رشد اقتصاد این کشورها به بازار مصرف غرب وابسته است و این بازارها خود در حال رکودند. جمعیت عظیم هند و یا توسعه بیشتر بازار داخلی چین قادر نیستند جایگزین مصرف‌کننده غربی با درآمد بالای ۶۰ تا ۷۰ هزار دلار شوند؛ بنابراین چین و هند نیز بدون بازار غرب، با ریسک اضافه ظرفیت غیرمولد، کاهش ارزش پول ملی و تشدید خروج سرمایه و فشار تورمی روبه‌رو خواهند بود. حتی سرمایه‌گذاری چین

در قالب ابتکار کمربند و جاده، با ناتوانی وام‌گیرندگان در بازپرداخت بدهی، این ریسک به وجود آورد که به دارایی‌های معطل تبدیل می‌شود و فشار بر نظام مالی این کشورها می‌افزاید.

بی شک تعریف متعارف غربی «بازار آزاد جهانی» در حال افول تدریجی است و دست‌کم در مقطع فعلی، بدیلی پایدار و هماهنگ در قالب شرقی برای آن شکل نگرفته است. این تحول گسترده، صرفاً به سطحی از اصطکاک تجاری میان کشورها محدود نیست، بلکه از بروز نگرانی‌های عمیق‌تر نسبت به وضعیت اقتصادی و صنعتی قدرت‌های غربی در نظام جهانی حکایت دارد. روندهایی از افزایش رقابت اقتصادی بین شرق و غرب و شمال و جنوب مشهود گشته و شتاب تحولات چین به همان نسبت قابل توجه است که چالش‌های ساختاری اقتصادهای صنعت محور غرب. درعین حال، پیش‌بینی فروپاشی قریب‌الوقوع اقتصادی ایالات متحده آمریکا و اروپا به همان اندازه دور از واقع‌بینی است که انتظار شکل‌گیری سریع و همه‌جانبه همکاری میان کشورهای شرق و جنوب باهدف اصلاح کارآمد قواعد تجاری جهان جدید. در این میان، بازیگران نوظهور همچنان در فرایند تطبیق با دگرگونی‌های برآمده از سیاست‌های جدید تجاری ایالات متحده با موانع و عدم قطعیت‌هایی مواجه‌اند و کشورهای عضو گروه بریکس نیز، علی‌رغم ظرفیت‌های فزاینده، تاکنون موفق به ایفا نقش تعیین‌کننده در معماری نوین اقتصادی نگردیده‌اند. آینده تجارت و صنعت جهانی بیش از هر زمان دیگری در هاله‌ای از عدم قطعیت و ابهام قرار گرفته است؛ و اگر قدرت‌های بزرگ غربی، راهبردهای خویش را به‌گونه‌ای بنیادین بازنگری ننمایند، احتمال کاهش تدریجی نفوذ و جایگاه جهانی ایشان منتفی نخواهد بود.

در عصر کنونی که شاهد بازآرایی ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک ساختارهای جهانی هستیم، بقا و تعالی ملی دیگر نه در اتکا به قدرت‌های سنتی، بلکه در

گرو ایجاد یک نظام داخلی منسجم، نوآور و انعطاف پذیر است. در این منظومه، توانمندی اقتصادی - صنعتی و انسجام اجتماعی، دوروی یک سکه برای تضمین امنیت و رفاه پایدار به شمار می‌روند و موفقیت از آن جوامعی خواهد بود که این پیوند حیاتی را به بهترین شکل مدیریت کنند. این مدیریت، اکنون با چالشی جدی روبروست، زیرا مدل رشد مبتنی بر یکپارچگی در زنجیره‌های ارزش جهانی، به شدت سیاسی شده و در نتیجه، کشورهای در حال توسعه با خطر بازگشت به جایگاه سنتی خود یعنی تأمین‌کننده مواد خام مواجه‌اند. بلوک‌های قدرتمند با بهره‌گیری از استقلال استراتژیک، می‌کوشند منابع کشورهای کوچک‌تر را در ازای وعده‌های امنیتی به انحصار درآورده و وابستگی‌های ساختاری نوینی را شکل دهند. این تنش‌های فزاینده، ماهیتی فراتر از اصطکاک‌های تجاری صرف دارند؛ دنیا با بازآرایی پرهزینه و پرتلاطم ساختارهای صنعتی مواجه است که در آن، هژمونی و امنیت بر رفاه و همکاری اولویت یافته‌اند.

با این حال اعمال فشار از طریق قهر اقتصادی، غالباً به واکنش‌های معکوس می‌انجامد، چنان‌که ابتکارات کشورهای نظیر چین و روسیه برای ایجاد سازوکارهای مالی بدیل و کاهش وابستگی به دلار، نمونه‌های بارز از این روند است. این تقابل‌ها، آینده تجارت و صنعت جهانی را در هاله‌ای از ابهام فروبرده و افت سرمایه‌گذاری به بزرگ‌ترین مانع بلندمدت رشد اقتصادی بدل شده است. مجموعه چالش‌های تجاری، ابهامات ژئوپلیتیک و رکود اقتصادی، اصلاحات عمیق ساختاری را الزام‌آور می‌سازد؛ اصلاحاتی که بر کیفیت زندگی، رقابت‌پذیری و نوآوری متمرکز باشند.

گرچه وضعیت فعلی اقتصاد جهانی به یک بن‌بست نزدیک شده، اما این شرایط، قطعی نیست و عبور از آن، مستلزم بازآفرینی مشارکتی مناسبات اقتصادی بین‌المللی است؛ امری که ناکامی در آن می‌تواند به فرسایش پویایی بازار و سرآغاز یک روند قهقروایی غیرقابل بازگشت منجر شود. با وجود این، علی‌رغم تمامی این

تلاطم‌ها و ریسک‌ها، فرصت‌هایی برای ظهور الگوهای نوین توسعه فراهم آمده است، چرا که بحران‌ها همواره بستری برای زایش خلاقیت بشری بوده‌اند. در شرایط کنونی نیز، راه برون‌رفت در سرمایه‌گذاری هدفمند بر دانش، تحکیم همکاری هوشمندانه و تقویت نهادهای ملی نهفته است تا بتوان تهدیدهای امروز را به فرصت‌هایی برای ساختن آینده پایدار و متعالی تبدیل کرد.

فصل دوم

خیزش ژئو اقتصادی اروپا؛ چالشی برای نظم بین الملل

مقدمه

در ماه‌های اولیه ۲۰۲۵، رویکرد سیاست خارجی اروپا به‌ویژه آلمان، فرانسه و بریتانیا به‌طور محسوسی تهاجمی‌تر و حتی در مواردی آشکارا خصمانه‌تر شده است، به‌ویژه در قبال ایران. این تحول، امری تصادفی به نظر نمی‌آید؛ بلکه بازتاب دگرگونی بنیادی و پایدار در رویکرد اروپا به روابط بین‌الملل است. به نظر می‌آید قاره اروپا به تدریج گفت‌وگو و تعامل را کنار گذاشته و به سمت تقابل حرکت می‌کند؛ پدیده‌ای که به نظر می‌آید نه سطحی است و نه موقتی و نه محدود به حوزه مورد تنش با ایران (انرژی هسته‌ای). بلکه نشانه‌ای از بازآرایی اساسی گسترده‌تر و ماهیت سیاست خارجی اروپاست که تحت تأثیر فشارهای اقتصادی، رقابت صنعتی و تحولات ژئوپلیتیک خود شکل گرفته و آینده روابط خارجی اتحادیه اروپا، به‌ویژه با جهان جنوب، را تا حدی مبهم ساخته است.

مطالعات گوناگون بین‌الملل نشان می‌دهد که اروپا و غرب به‌طور

فزاینده‌ای رویکردی معاملاتی (Transactional) را در روابط بین‌الملل برگزیده و از پایبندی سخت‌گیرانه به حقوق بین‌الملل (Rule-based International Law) فاصله می‌گیرند. این روند با تغییرات سیاست خارجی آمریکای فعلی تشدید شده و بر اولویت توافقات فوری و منافع ملی به جای هنجارهای چندجانبه و چارچوب‌های حقوقی تأکید دارد. در نتیجه، اهرم‌های اقتصادی و چانه‌زنی جایگزین قواعد تثبیت‌شده بین‌المللی شده و نظم چندجانبه‌گرایی پساجنگ جهانی دوم را تضعیف کرده است. افول سلطه اقتصادی و صنعتی غرب در برابر قدرت‌های نوظهور شرقی، این روند را تسریع نموده است.

در سطح جهانی، نظام چندجانبه‌گرایی که روزگاری (حتی باوجود کاستی‌هایش) بازتاب‌دهنده ثبات و مبتنی بر همکاری حقوقی بود امروزه زیر فشار سیاست قدرت و تقدم منافع ملی ایالات متحده و اروپا تضعیف شده است. این فرایند، ساختاری سلسله‌مراتبی و نابرابر را پدید آورده که یادآور فضای طنز تلخ رمان "مزرعه حیوانات" است. اروپای امروزی با مجموعه‌ای از بحران‌های بنیادین از جمله کسری بودجه، افول صنعت، ناامنی انرژی، پیری جمعیت و تغییر در اتحادهای راهبردی روبه‌روست؛ عواملی که همگی نشانه‌ای از افول هژمونی این قاره به شمار می‌روند. داده‌های اقتصادی، کاهش تولید صنعتی و افزایش کسری بودجه در اتحادیه اروپا را تأیید می‌کنند. جنگ اوکراین نیز آسیب‌پذیری ساختار امنیت انرژی اروپا را آشکار ساخته و کاهش بهره‌وری و نوآوری، فشار مضاعفی بر نظام اجتماعی و اقتصادی این منطقه وارد کرده است. در چنین شرایطی، اصلاحات سطحی پاسخ‌گو نبوده و اروپا در صدد بازاندیشی عمیق در نقش خود در نظم جهانی چندقطبی است؛ فرایندی که لزوماً به راهبردهای سازنده یا صلح‌آمیز از سوی اروپاییان منتهی نخواهد شد. حتی رویکردهای تقابلی اروپا در عرصه بین‌المللی، سطحی یا موقتی به نظر نمی‌رسد، بلکه بازتاب دگرگونی عمیقی است که آینده روابط خارجی اتحادیه اروپا با سایر

کشورها، به ویژه کشورهای درحال توسعه، را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است. در فوریه ۲۰۲۵، کایا کالاس، نماینده عالی اتحادیه اروپا در امور سیاست خارجی و امنیتی، در جمع سفرای اتحادیه اروپا در بروکسل بر اهمیت اتخاذ رویکردی مبتنی بر تعاملات معاملاتی (بده‌بستان) در سیاست خارجی اتحادیه اروپا به منظور "کسب احترام بیشتر برای منافع این اتحادیه" تأکید نمود. کالاس این پرسش را مطرح کرد که آیا اتحادیه اروپا نیز باید رویکردی معاملاتی اتخاذ کند و تصریح کرد: "در بسیاری جهات، اکنون زمان آن فرا رسیده است." هدف اصلی سخنان وی این بود که اتحادیه اروپا باید در مطالبه احترام به منافع خود، به ویژه با بهره‌گیری از نفوذ اقتصادی خود در عرصه جهانی، قاطع‌تر عمل کند. همچنین در ژوئیه ۲۰۲۴، رئیس‌جمهور فرانسه اعلام کرد: "برای آزاد بودن در این دنیا، باید ترس ایجاد کرد و برای ایجاد ترس، باید قدرتمند بود." او این اظهارات را در حالی بیان کرد که بر لزوم افزایش بودجه دفاعی و تقویت توان نظامی اروپا تأکید داشت و بی‌ثباتی‌های جهانی و گسترش درگیری‌های بزرگ را از دلایل اصلی این نیاز عنوان کرد. این موضع‌گیری تنش‌زای فرانسه حاکی از گرایش اروپاییان به نظامی‌سازی بیشتر و تکیه بر توان داخلی برای تأمین امنیت است، به جای تقویت نهادهای بین‌المللی و ترویج گفت‌وگو چندجانبه‌گرایی برای حل بحران‌ها. یک نگرانی جدی بین‌الملل وجود دارد که اروپا برای جبران خلأ اقتصادی خود (بدهی سنگین مالی خود)، دوباره به تجربه‌های سلطه بر کشورهای ضعیف‌تر بازگردد. افول هژمونی اروپا که با کاهش قدرت اقتصادی، صنعتی و انرژی همراه است، می‌تواند آن را به سوی تکرار الگوهای استعماری (البته با روش‌های نوین) سوق دهد. لحن تند و غیردیپلماتیک اخیر برخی دولت‌های اروپایی، مانند آلمان و فرانسه، نسبت به ایران نشان می‌دهد این رویکرد ساختاری است نه موردی. این تحول، اروپا را از رویکرد مبتنی بر قانون به سوی تعاملات معاملاتی (بده‌بستان) سوق داده است، به گونه‌ای که برای تأمین منافع

خود، آماده نادیده گرفتن چارچوب‌های نهادهای بین‌المللی هستند که خود و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به تشکیل آنها کمک کرده بودند.

گستره نقد

برای تبیین دقیق چارچوب این نوشتار، ابتدا باید نقش اروپا در شکل‌گیری نهادهای بین‌المللی معاصر و حقوق بین‌الملل مبتنی بر قانون را روشن ساخت. چنین رویکردی نه تنها مرزهای بحث را مشخص می‌کند، بلکه زمینه را برای ادامه بررسی انتقادی و منسجم‌تر در فصل‌های آتی فراهم می‌آورد.

نگاهی به سیر تحول تاریخی نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل حاصل صرف سنت‌های فکری غربی نیست. تمدن‌های آسیایی و آفریقا، پیش از نفوذ استعمار اروپایی، نظام‌های پیشرفته‌ای برای تنظیم روابط میان دولت‌ها و تدوین تعهدات معاهداتی و پروتکل‌های دیپلماتیک ایجاد کرده بودند؛ بنابراین، هرچند غرب سهمی مهم در تدوین حقوق بین‌الملل مدرن داشته است، اما نمی‌تواند به تنهایی مدعی خلق این مفاهیم باشد. افزون بر این، این تصور که چارچوب‌های حقوق بین‌الملل صرفاً پس از سال ۱۹۴۵ شکل گرفته‌اند، با واقعیت تاریخی همخوانی ندارد. وجود کنوانسیون‌ها و مقررات پیشین، بیانگر تلاش‌های مستمر برای تدوین روابط بین‌المللی و ایجاد نهادهای چندجانبه‌گرایی است. این روند، نشانه تکامل تدریجی اندیشه حقوقی بین‌المللی است و نه محصول یک نوآوری ناگهانی پس از جنگ جهانی دوم. در ادامه باید توجه داشت که نهادهای بین‌المللی و چارچوب‌های حقوقی معاصر، با وجود دستاوردهای چشمگیر، همچنان با انتقادات و چالش‌هایی روبه‌رو هستند. کشورهای در حال توسعه و غیرغربی، نگرانی‌هایی جدی درباره نمایندگی، سوگیری‌های فرهنگی و حقوقی و نابرابری قدرت در ساختار این نهادها مطرح کرده‌اند. این انتقادات، بازتاب‌دهنده دغدغه‌های واقعی درباره عدالت و فراگیری است و نباید

نادیده گرفته شود. هم زمان، تکامل حقوق بین الملل در هشت دهه اخیر، ضرورتی اجتناب ناپذیر بوده است. چارچوب های حقوقی همواره برای پاسخگویی به چالش های نوظهور، پیشرفت های فناورانه و تغییرات در موازنه قدرت، خود را تطبیق داده اند. این روند پویا همچنان ادامه دارد و جامعه بین المللی امروز با مسائلی چون جنگ، تغییرات اقلیمی و بحران های فقر و بهداشتی مواجه است. در این میان، تمرکز نقد این نوشتار بر میزان ثبات پایبندی غرب به اصول تأسیس نهادهای حقوق بین الملل پس از جنگ جهانی دوم است، نه بر صحت یا نادرستی قوانین خاص. باید تأکید کرد که گستره نقد علمی نهادهای حقوق بین الملل نمی تواند نامحدود باشد و مهم تر آنکه نمی توان صرفاً بر اساس ناکامی های غرب، برتری حقوق بین الملل شرقی را نتیجه گرفت. نقض هنجارهای بین المللی در تمامی مناطق و نظام های سیاسی رخ می دهد و این امر، چالش جهانی در تعادل میان حاکمیت ملی و تعهدات بین المللی را نشان می دهد. از سوی دیگر، کشورها حقوق بین الملل را بر مبنای سنت های حقوقی، زمینه های فرهنگی و منافع ملی خود تفسیر می کنند. این رویکرد، اختلاف نظرهایی طبیعی در کاربرد و اجرای قوانین ایجاد می کند که تنها با توسل به اصول جهانی می توان



آن‌ها را حل و فصل کرد. در این میان، نهادهای بین‌المللی ایجاد شده پس از جنگ جهانی دوم جایگاهی ویژه در صلح جهانی دارند.

در نهایت، چالش اساسی در حل اختلافات بین‌المللی، انتخاب میان گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز و رویارویی نظامی است. ترجیح راه حل‌های دیپلماتیک، بازتاب تجربه تلخ اروپا پس از جنگ‌های جهانی است و غربی‌ها با تأسیس نهادهای بین‌المللی تلاش کردند از تکرار چنین تراژدی‌هایی جلوگیری کنند. در مجموع، چارچوب حقوقی بین‌المللی پس از ۱۹۴۵ نمادی از پیشرفت در حاکمیت چندجانبه‌گرایی جهانی است. اثربخشی این نظام نه ایده‌آل بوده و تکامل آن نه به کمال یک گروه خاص، بلکه به تعهد جمعی جامعه بین‌المللی برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات و اصلاح تدریجی نهادها بستگی دارد. این فرایند پویا، نیازمند گفت‌وگوی مستمر، احترام متقابل و آمادگی کشورها برای تطبیق چارچوب‌ها با نیازهای جهانی در حال تحول است. پس وقتی در این نوشتار اشاره می‌شود که "اروپا و غربی‌ها به‌گونه‌ای که برای تأمین منافع خود، آماده نادیده‌گرفتن چارچوب‌های نهادهای بین‌المللی هستند که خود و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به تشکیل آنها کمک کرده بودند." گستره نقد این نوشتار محدود به پرسش‌هایی درباره ثبات پایبندی غرب به اصول تأسیس نهادهای حقوق بین‌الملل است نه درستی و غلطی قوانین خاص.

تضعیف چارچوب‌های حقوق بین‌الملل

تضعیف چارچوب‌های حقوقی بین‌الملل توسط ایالات متحده، تنها به خروج این کشور از نهادهای بین‌المللی محدود نمی‌شود؛ بلکه نقض نظام‌مند پروتکل‌های سازمان تجارت جهانی از طریق اعمال تعرفه‌های یک‌جانبه را نیز در بر می‌گیرد. این اقدامات، بیانگر تقدم منافع سیاسی کوتاه‌مدت بر تعهدات حقوقی بین‌المللی است و انتخاب‌گرزینشی اجرای حقوق بین‌الملل بر اساس اتحادهای سیاسی، اعتبار سازوکارهای حکمرانی جهانی را به طور اساسی تضعیف می‌کند.

در این میان، دوره ترامپ نقطه عطفی در فاصله‌گیری ایالات متحده از حمایت سنتی از نظم بین المللی مبتنی بر قواعد به شمار می‌رود. دولت او با ترجیح اقدامات یک جانبه، اعمال تعرفه‌ها و توافقات مستقیم، اغلب توافقات چند جانبه و حقوق بین الملل را به حاشیه راند. این تغییر رویکرد در اروپا نیز بازتاب یافته است؛ به گونه‌ای که رهبران اروپایی سیاست خارجی خود را با شرایط جدید که کمتر مبتنی بر هنجارهای ایالات متحده و پیش‌بینی‌پذیر است، تطبیق داده و گاه برخی جنبه‌های راهبرد آمریکا را در روابط خارجی خود تقلید می‌کنند. با این حال، به نظر می‌رسد ریشه این رویکرد در غرب، به‌ویژه در اروپا، فراتر از تأثیرات زودگذر دولت ترامپ باشد. پژوهش‌های مدرسه کندی دانشگاه هاروارد نیز ترامپ را نقطه عطفی تعیین‌کننده در این نابسامانی می‌داند و تأکید می‌کند که رویکرد منفی ترامپ نشانگر حذف و تحول پیوندهای سنتی بین المللی، به‌ویژه پیوندهایی است که ایالات متحده را به اروپا متصل می‌کرد. تحلیل‌های کارشناسان سیاست خارجی مؤسسه بروکینگز نشان می‌دهد که جنگ‌های اخیر آمریکا (از افغانستان تا عراق و غیره) اثبات کرد قدرت‌های بزرگ، زمانی که توسط رقبای هم‌سطح کنترل نشوند، می‌توانند قواعد حقوق بین الملل را نقض کرده و اقدامات غیرقانونی انجام دهند، حتی اگر خود را لیبرال بنامند. پژوهش‌های این مؤسسه این فرض را به چالش می‌کشد که هژمونی غربی همواره تضمین‌کننده نظم بین المللی فعلی بوده است. زمانی که حقوق بین الملل به ابزاری برای نمایش قدرت و نه دآوری بی‌طرفانه (حتی در ظاهر) تبدیل شود، مشروعیت و اقتدار اخلاقی نظم کنونی جهان تضعیف می‌گردد. این دوگانگی استاندارد، کشورهای قدرتمند و متحدانشان را برتر می‌سازد و کشورهای ضعیف‌تر را مشمول استانداردهای متفاوت پاسخگویی می‌کند؛ وضعیتی که به نظامی دوگانه از عدالت بین المللی می‌انجامد و با اصول بنیادین برابری حاکمیت و شمولیت جهانی قانون در تضاد است. در نتیجه، احتمال آنکه مسیر کنونی به سوی

هرج و مرجی جهانی پیش رود، افزایش یافته است؛ جهانی که در آن حوزه‌های رقیب با قواعد متفاوت شکل می‌گیرد، استانداردهای جهان شمول با استناد به نسبی‌گرایی فرهنگی و استدلال‌های حاکمیتی تضعیف می‌شود، نهادهای بین‌المللی به تدریج فرومی‌پاشند و سیاست قدرت هم‌پیمانان جایگزین اصول حقوقی می‌گردد.

این رویکرد غربی، خطر خلق نیرویی مخرب را در بر دارد که در نهایت می‌تواند به زیان خود اروپا تمام شود. تضعیف چارچوب حقوقی بین‌المللی که قدرت‌های غربی خود از بنیان‌گذاران آن در هشتاد سال اخیر بوده‌اند، با ایجاد چنین هرج و مرجی، نهایتاً به نفع خود غربی‌ها نخواهد بود. زمانی که حقوق بین‌الملل صرفاً به ابزاری برای زورگویی بدل شود، توان مهار رفتارهای قدرت‌محور و ایجاد چارچوب‌های همکاری را از دست می‌دهد و در نهایت، این آسیب به زیان بنیان‌گذاران آن تمام خواهد شد.

ابزارسازی حقوق بین‌الملل؛ از آرمان تا واقعیت در نظم نوین جهانی

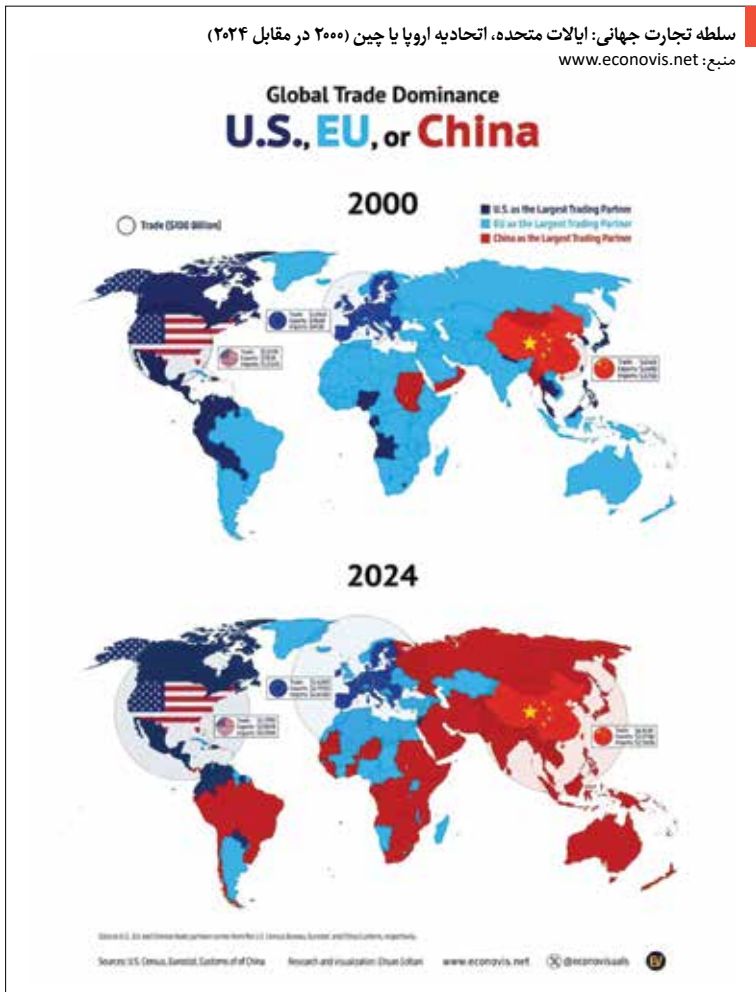
بررسی‌های علمی منتشرشده در نشریاتی همچون Cambridge Review of International Studies Quarterly و International Affairs نشان می‌دهد که افول هژمونی غرب، به‌ویژه ایالات متحده، تأثیر عمیقی بر جایگاه و کارکرد حقوق بین‌الملل گذاشته است. این پژوهش‌ها تأکید دارند که دوران تک‌قطبی غربی به پایان رسیده و برتری آمریکا در سیاست بین‌الملل که از ۱۹۴۵ آغاز شده بود، به سرعت رو به افول است. به موازات این روند، نشریه Journal of International Law and Foreign Affairs دانشگاه UCLA نیز بر این نکته تأکید دارد که نظم بین‌المللی تحت رهبری آمریکا از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون، دستخوش تغییرات چشمگیری شده و تداوم پایداری این کشور به آن نظم، به شدت زیر سؤال رفته است. در همین راستا، مؤسسه امور بین‌المللی

فنلاند اشاره می‌کند که رویکرد سنتی اتحادیه اروپا به چندجانبه‌گرایی نیز تحت فشار قرار گرفته و اتحادیه اروپا اکنون به‌گونه‌ای متفاوت به چندجانبه‌گرایی می‌نگرد؛ این تحول، نشانه‌ای از فاصله‌گرفتن اروپا از تعهد تاریخی خود به چندجانبه‌گرایی فراگیر است. پژوهش دانشگاه نیو ساوت ولز استرالیا نیز نشان می‌دهد که آرمان حقوق بین‌الملل، به‌ویژه توسط ایالات متحده، به طور فزاینده‌ای به حاشیه رانده شده است.

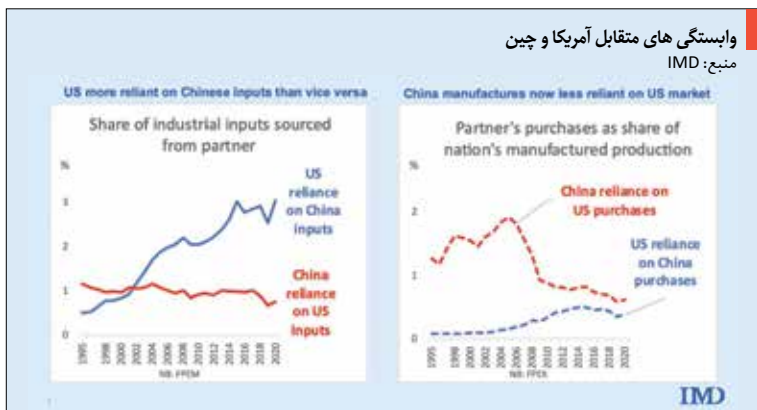
باید دقت داشت فرسایش حقوقی فعلی، زمینه را برای ظهور مدل‌های جایگزینی که با منافع غرب همسویی ندارند، فراهم می‌کند؛ ولی به‌کندی؛ به‌گونه‌ای که سایر کشورها نیز از این خلأ برای ساخت نهادهای موازی و به چالش کشیدن هژمونی غرب بهره می‌برند. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که فروپاشی نظام‌های حقوقی بین‌المللی حتی ضعیف اغلب به رقابت‌های خشونت‌بار می‌انجامد و نهایتاً این فروپاشی به ندرت به سود آغازگران آن است. در این بستر، تحولات کنونی را می‌توان نقطه عطفی میان بازگشت به اجرای جهانی حقوق بین‌الملل یا پذیرش نظمی دانست که در آن صرفاً قدرت مشروعیت می‌آورد. به نقل از محمد البرادعی، رئیس‌پیشین آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، (در پی حملات آمریکا و اسرائیل به ایران) این مسیر می‌تواند به جهانی شبیه "مزرعه حیوانات" منتهی شود؛ جایی که برابری حقوقی بی‌معنا می‌شود و قدرت به جای عدالت، از طریق زور حاکم می‌گردد. اظهارات البرادعی در چارچوب انتقاد از کشورهای غربی بیان شد که به تعهدات بین‌الملل خود پایبند نبوده و با استفاده از اهرم‌های نظامی و سیاسی، نظم جهانی را شکل می‌دهند که به طور بنیادین ناعادلانه است.

جابه‌جایی قدرت اقتصادی؛ افول غرب و صعود شرق

در آغاز قرن حاضر، ایالات متحده به‌عنوان شریک اصلی تجاری برای حدود



۴۵ کشور جهان شناخته می‌شد و نقش محوری در تجارت و زنجیره‌های تأمین جهانی ایفا می‌کرد. اما تا سال ۲۰۲۴، این تعداد به تنها ۸ کشور کاهش یافته و حوزه نفوذ آمریکا عمدتاً به کانادا، مکزیک و چند کشور حوزه اقیانوس آرام محدود



شده است. این کاهش از ۴۵ به ۸ کشور طی ۲۴ سال، بازتابی از تغییرات بنیادین در نظم اقتصادی جهانی و تثبیت جایگاه اقتصادهای نوظهور است. سهم آمریکا از تولید ناخالص داخلی جهان نیز از حدود ۳۰ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۲۷ درصد در سال ۲۰۲۴ رسیده است، اگرچه این کشور همچنان نقش محوری در رشد اقتصاد جهانی ایفا می کند.

در مقابل، چین رشدی چشمگیر را تجربه کرده است. در سال ۲۰۰۰، تنها ۱۱ کشور چین را بزرگ ترین شریک تجاری خود می دانستند، اما تا سال ۲۰۲۴ این عدد به ۱۲۸ کشور رسیده است. تولید ناخالص داخلی چین از ۱.۲ تریلیون دلار (۳.۷ درصد اقتصاد جهان) در سال ۲۰۰۰ به ۱۸.۸ تریلیون دلار (۱۷.۷ درصد اقتصاد جهان) در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته است. سهم چین از رشد تولید ناخالص داخلی جهان نیز از ۷.۶ درصد در دهه ۱۹۹۰ به ۳۲ درصد در دهه های اخیر رسیده است.

اتحادیه اروپا نیز تغییرات مهمی را تجربه کرده است. در سال ۲۰۰۰، این اتحادیه بزرگ ترین شریک تجاری حدود ۵۷ کشور بود، اما تا سال ۲۰۲۴ این تعداد به ۲۰ کشور کاهش یافته و نفوذ آن عمدتاً به اروپای غربی و چند منطقه

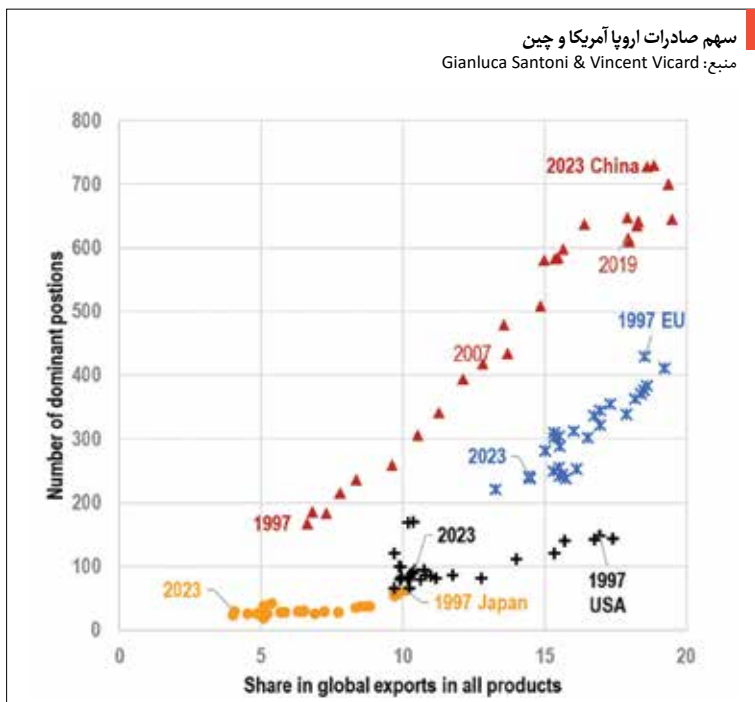
مجاور محدود شده است. سهم اتحادیه اروپا از تولید ناخالص داخلی جهان از ۱۹ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۱۸.۳ درصد در سال ۲۰۲۴ کاهش یافته و سهم آن از رشد جهانی نیز از ۱۹ درصد به حدود ۸ درصد رسیده است.

مجموعه این ارقام نشان می‌دهد که فرسایش حقوق بین‌الملل و افول هژمونی غرب، نظم جهانی را با چالش‌های بنیادین روبرو ساخته است؛ غرب از نظر اقتصادی به چالش کشیده شده و ظهور قدرت‌ها و نهادهای جایگزین فراهم شده است. این روند با ذائقه غرب ناسازگار است و چشم‌انداز تنش‌های جهانی با ریشه‌های اقتصادی را به شدت محتمل‌تر و پرمناقشه ترسیم می‌کند.

روابط تجاری اروپا و چین؛ از فرصت تا تهدید راهبردی

روابط تجاری اتحادیه اروپا با چین طی دو دهه اخیر به شکل چشمگیری نامتوازن شده و این وضعیت به تهدیدی جدی برای استقلال راهبردی اروپا بدل گشته است. چین در حال حاضر دومین شریک بزرگ تجاری اتحادیه اروپا پس از ایالات متحده محسوب می‌شود و حجم تجارت دوجانبه میان دو طرف در سال ۲۰۲۳ به رقم قابل توجه ۷۳۹ میلیارد یورو رسیده است. با این حال، این رابطه با کسری تجاری عظیمی برای اروپا همراه است؛ به گونه‌ای که کسری تجاری اتحادیه اروپا با چین در سال ۲۰۲۳ به ۲۹۲ میلیارد یورو افزایش یافته است.

افزایش سهم چین از واردات اتحادیه اروپا، یکی از مهم‌ترین نشانه‌های این عدم توازن است. سهم چین از واردات اروپا که در سال ۲۰۰۲ حدود ۷.۸ درصد بود، تا سال ۲۰۲۳ به ۲۰.۵ درصد رسید و چین را به بزرگ‌ترین شریک وارداتی اروپا تبدیل کرد. این روند افزایشی، به ویژه در حوزه محصولات پیشرفته صنعتی که آلمان پیش‌تر در آن‌ها مزیت رقابتی داشت، نگرانی‌های جدی برای اروپاییان ایجاد کرده است، چرا که سهم آلمان در صادرات به چین نیز طی این مدت کاهش یافته است.



از سوی دیگر، رقابت تجاری میان اروپا و چین فراتر از بازارهای دوجانبه به عرصه بازارهای جهانی نیز کشیده شده است. شرکت‌های اروپایی گزارش داده‌اند که سیاست جایگزینی واردات و خودکفایی چین، همراه با دشواری‌های رقابت محصولات اروپایی در بازار چین، فضای فعالیت را برای آن‌ها محدودتر کرده است. هم‌زمان، چین به طور سیستماتیک روابط تجاری اتحادیه اروپا را در کشورهای درحال توسعه جایگزین کرده و مدل متفاوتی از همکاری اقتصادی ارائه می‌دهد که برای بسیاری از اقتصادهای جنوب جهانی جذاب است.

در یک نگاه کلان، طی ۲۵ سال گذشته، نقشه تجارت جهانی دگرگونی بنیادینی را تجربه کرده است. ایالات متحده و اتحادیه اروپا هر دو با کاهش

چشمگیر در تعداد کشورهای بی‌سابقه، اکنون شریک تجاری اول اکثریت کشورهای جهان به شمار می‌رود. این تغییرات در سهم هر منطقه از تولید ناخالص داخلی جهان نیز بازتاب یافته است: سهم ایالات متحده اندکی کاهش یافته، چین جهش چشمگیری داشته و سهم اتحادیه اروپا نسبتاً ثابت مانده، هرچند نفوذ تجاری آن خارج از حوزه اصلی خود کاهش یافته است. اگرچه چین طی این مدت پیشرفت اقتصادی چشمگیری داشته و از عقب‌نشینی آمریکا در عرصه اقتصادی و تجاری بهره‌برده و خود را به عنوان شریکی باثبات‌تر معرفی می‌کند، اما هنوز تمایلی به ارائه چشم‌انداز یا چارچوبی جامع برای نظم نوین جهانی از خود نشان نداده است. این تردید و بی‌میلی چین، شکاف نظم جهانی را در مقطع گذار احتمالی نظام بین‌الملل (از غرب به شرق) عمیق‌تر ساخته و آینده نظم تجارت جهانی را با چالش‌های جدیدی روبه‌رو کرده است.

بحران‌های مالی اروپا؛ بدهی، رشد و نوآوری در تنگنا

اتحادیه اروپا در سال‌های اخیر با مجموعه‌ای از چالش‌های مالی و ساختاری مواجه شده است که موقعیت رقابتی و استقلال راهبردی این قاره را به شدت تهدید می‌کند. افزایش بدهی‌های ملی، انعطاف‌پذیری مالی دولت‌ها را کاهش داده و این در حالی است که اروپا برای بازصنعتی‌سازی و تقویت نوآوری، به سرمایه‌گذاری‌های کلان نیازمند است. این وضعیت، توازن میان انضباط مالی و سرمایه‌گذاری بلندمدت ایجاد کرده که با توجه به تنوع اقتصادی کشورهای عضو، تحقق آن را پیچیده‌تر ساخته است.

تا سال ۲۰۲۴، نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی اتحادیه اروپا به ۸۱ درصد رسیده و کشورهایی چون یونان (۱۵۸ درصد)، ایتالیا (۱۳۶ درصد)، فرانسه (۱۱۳ درصد) و اسپانیا (۱۰۵ درصد) با وضعیت نگران‌کننده‌ای روبه‌رو هستند.

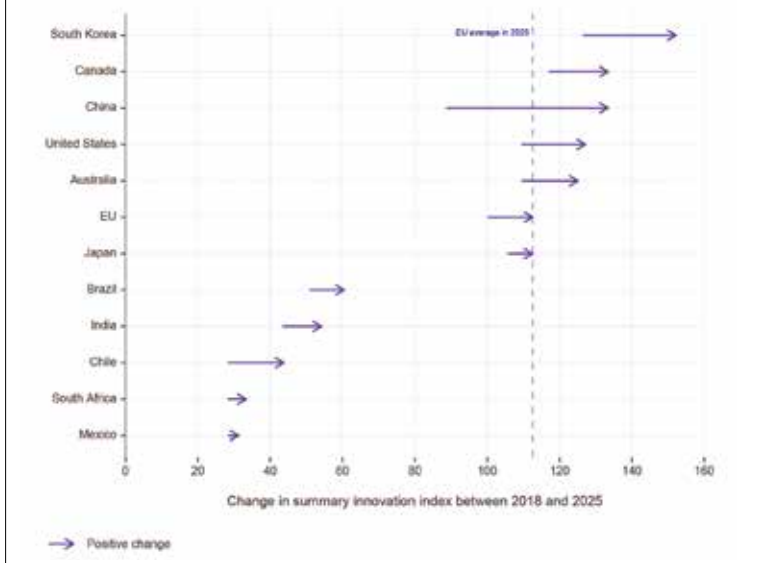
این سطح بالای بدهی، همراه با نرخ بهره بالا و رشد اقتصادی ضعیف، نگرانی‌ها درباره پایداری مالی دولت‌ها را افزایش داده است. وضعیت بریتانیا پس از برگزیت نیز بهبود نیافته و با کسری بودجه ۱۳۷ میلیارد پوندی و نسبت بدهی ۹۶ درصد از تولید ناخالص داخلی، در موقعیتی شکننده قرار دارد. پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که اگر سیاست‌های فعلی ادامه یابد، بدهی بریتانیا تا دهه ۲۰۷۰ به بیش از ۲۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی خواهد رسید که فشار سنگینی بر بودجه عمومی و رشد اقتصادی وارد خواهد کرد. بانک مرکزی اروپا هشدار داده است که عصر وام‌گیری ارزان به پایان رسیده و کشورهای بدهکار با نرخ‌های بهره بالاتر و ریسک شوک‌های بازار مواجه خواهند شد. همچنین پیش‌بینی می‌شود نسبت بدهی اتحادیه تا سال ۲۰۲۶ به ۸۴ درصد برسد، درحالی‌که رشد اقتصادی منطقه برای جبران این شکاف کافی نیست.

در مقایسه با آمریکا، اروپا در سال ۲۰۲۴ رشد اقتصادی بسیار پایین‌تری را تجربه کرده است؛ به‌طوری‌که نرخ رشد اقتصادی اروپا ۰.۹ درصد و آمریکا ۲.۸ درصد بوده است. طی سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۳، تولید ناخالص داخلی اتحادیه اروپا تنها ۱۳.۵ درصد رشد داشته، درحالی‌که آمریکا در همین دوره ۸۷ درصد رشد را ثبت کرده است. این واگرایی، استاندارد زندگی و بهره‌وری نیروی کار را نیز تحت تأثیر قرار داده است، به‌گونه‌ای که تولید ناخالص داخلی سرانه اروپا در سال ۲۰۲۳ تنها ۵۰ درصد سرانه آمریکا بوده و رشد بهره‌وری نیروی کار در اروپا به ۵ درصد محدود شده است.

پس از جنگ جهانی دوم، اتحادیه اروپا رشد سریعی را تجربه کرد که ناشی از افزایش بهره‌وری و رشد جمعیت بود. با این حال، هر دو عامل رشد اکنون در حال کندشدن هستند. بر اساس گزارش اخیر اتحادیه اروپا در ژوئیه ۲۰۲۵، کشورهای عضو این اتحادیه در سنجش جهانی ظرفیت نوآوری به چهار دسته تقسیم می‌شوند: "پیش‌گامان نوآوری"، "نوآوران قدرتمند"، "نوآوران متوسط" و

روند تغییر عملکرد نوآوری (۲۰۱۸ تا ۲۰۲۵): اتحادیه اروپا در مقایسه با رقبای

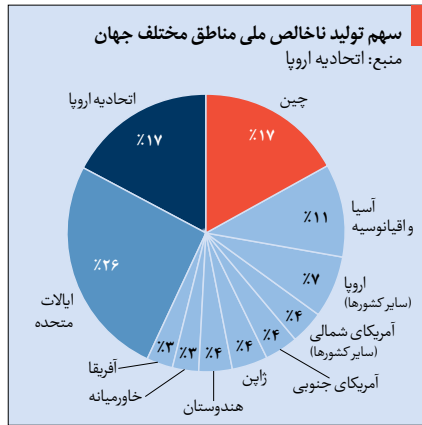
منبع: اتحادیه اروپا



"نوآوران نوظهور". سیمای نوآوری در اروپا بسیار متنوع و تحت تأثیر مجموعه‌ای از چالش‌های به هم پیوسته است که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به وابستگی به کشورهای ثالث در فناوری‌های کلیدی، مواد اولیه و زنجیره‌های تأمین اشاره کرد. افزون بر این، بحران‌های اقلیمی و زیست محیطی، ضرورت دستیابی به پیشرفت‌های شتابان‌تر در بهره‌وری انرژی و توسعه راهکارهای پایدار را دوچندان کرده است. همه‌گیری کووید-۱۹ نیز ضعف‌های ساختاری نظام سلامت و تاب‌آوری اقتصادی اروپا در مواجهه با بحران‌ها را آشکار ساخت. کمبود نیروی انسانی ماهر و نابرابری در سطح آمادگی دیجیتال، به‌ویژه در میان شرکت‌های کوچک و متوسط (SMEs)، یکی از موانع اصلی شتاب‌گیری پذیرش نوآوری در سراسر اروپا به شمار می‌رود. در همین حال، رقابت جهانی در حوزه

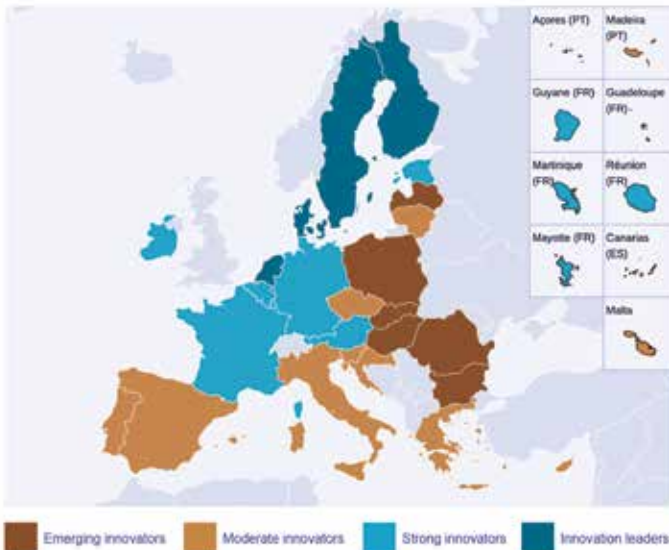
فناوری‌های پیشرفته شدت یافته و خطر عقب ماندن اروپا از رقبای، حتی در حوزه‌هایی چون هوش مصنوعی که از پشته علمی قابل توجهی برخوردار است، بسیار جدی است.

در زمینه نوآوری محصول و فرایند، شرکت‌های کوچک و متوسط اروپایی به ترتیب جایگاه سوم و چهارم را کسب کرده‌اند؛ این در حالی است که ایالات متحده عمدتاً در



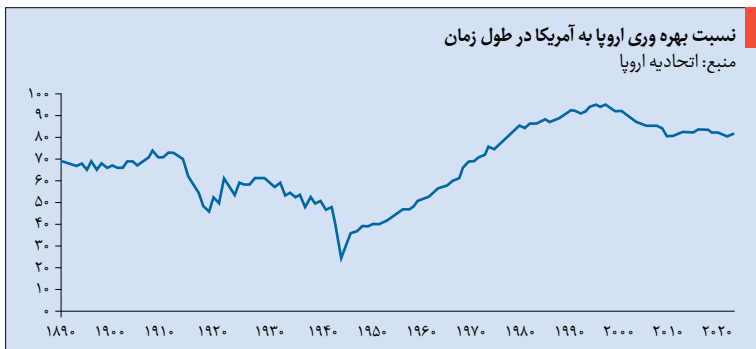
عملکرد نوآوری ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا در سال ۲۰۲۵

منبع: اتحادیه اروپا



شاخص نوآوری محصول پیشرفت چشمگیری داشته، اما در نوآوری فرایند با افت مواجه شده است. باوجود این، همکاری شرکت‌های کوچک و متوسط اروپایی با سایر نهادها، همچنان پاشنه آشیل عملکرد نوآورانه در اروپا به شمار می‌رود، به‌گونه‌ای که اتحادیه اروپا در این شاخص آخرین رتبه میان رقبا را کسب کرده است. همچنین، در زمینه همکاری‌های علمی میان بخش خصوصی و دولتی، اتحادیه اروپا در سال ۲۰۲۵ در میان رقبا در جایگاه پنجم قرار دارد؛ جایگاهی که نسبت به سال ۲۰۱۸ تغییر قابل‌ملاحظه‌ای نداشته است. در حوزه مالکیت فکری نیز، اتحادیه اروپا از منظر تعداد ثبت اختراع و طرح‌های صنعتی، به ترتیب به رتبه‌های پنجم و چهارم سقوط کرده است. در هفت سال گذشته، پیشرفت اتحادیه اروپا در تمامی شاخص‌های مالکیت فکری کندتر شده و از نظر بهبود در تعداد ثبت اختراعات، طرح‌های صنعتی و علائم تجاری، در بین رقبای صنعتی، در جایگاه آخر یا یکی مانده به آخر قرار داشته است.

بهره‌وری نیروی کار اتحادیه اروپا که در سال ۱۹۴۵ تنها ۲۲٪ سطح ایالات متحده بود، تا سال ۱۹۹۵ به ۹۵٪ رسید، اما رشد بهره‌وری نیروی کار پس از آن شدیدتر از ایالات متحده کاهش یافته و دوباره به زیر ۸۰٪ سطح ایالات متحده رسیده است. در همین زمان، اروپا وارد نخستین دوره در تاریخ مدرن شده است که در آن رشد تولید ناخالص داخلی دیگر توسط رشد خالص و پیوسته نیروی کار پشتیبانی نمی‌شود. بر اساس پیش‌بینی‌ها، تا سال ۲۰۴۰، نیروی کار اتحادیه اروپا به طور متوسط سالانه نزدیک به ۲ میلیون نفر کاهش خواهد یافت. در این میان، اکوسیستم نوآوری اروپا نسبت به آمریکا و چین عقب مانده است. طی دهه گذشته، سرمایه‌گذاری خطرپذیر در اتحادیه اروپا به طور متوسط فقط ۰.۳ درصد تولید ناخالص داخلی بوده که کمتر از یک سوم متوسط آمریکا است. در سال ۲۰۲۳، تنها ۵ درصد از کل سرمایه جذب‌شده توسط صندوق‌های سرمایه‌گذاری خطرپذیر جهان به اروپا اختصاص یافت، درحالی‌که آمریکا ۵۲ درصد و چین



۴۰ درصد را به خود اختصاص داده‌اند. این وضعیت سبب کاهش نوآوری و موفقیت کمتر استارت‌آپ‌های اروپایی شده است. همچنین پراکندگی بودجه تحقیق و توسعه، چالش‌ها را تشدید کرده است؛ بودجه اتحادیه تنها یک دهم کل هزینه عمومی تحقیق و توسعه را شامل می‌شود و این پراکندگی، توان رقابتی اروپا را در حوزه‌هایی مانند هوش مصنوعی کاهش داده است. آنچه مسلم است اروپا با بدهی بالا، رشد اقتصادی پایین، بهره‌وری ضعیف و اکوسیستم نوآوری کند نسبت به رقبای خود یعنی چین و آمریکا روبه‌روست و برای حفظ رقابت‌پذیری و پایداری مالی، ناگزیر به یافتن راهکارهایی جهت پرداخت بدهی‌ها و تقویت سرمایه‌گذاری در نوآوری و فناوری است.

بازآرایی قدرت دفاعی اروپا

بر اساس گزارش کمیسیون اروپا (۲۰۲۵)، قاره اروپا با پدیده‌ای موسوم به "چندبحرانی" مواجه است؛ مجموعه‌ای از چالش‌های به هم پیوسته که بنیان‌های اقتصادی، خودمختاری راهبردی و الگوی اجتماعی آن را به طور جدی تهدید می‌کنند. وسعت و عمق این بحران‌ها سبب شده است تحلیلگران نسبت به توان اروپا برای حفظ سطح فعلی رفاه و نفوذ جهانی بدون اصلاحات ساختاری

بنیادین تردید داشته باشند. در همین راستا، گزارش جامع دراگی (۲۰۲۴) اروپا را در آستانه "لحظه‌ای سرنوشت‌ساز" توصیف می‌کند که عبور از آن مستلزم هماهنگی و سرمایه‌گذاری بی‌سابقه است. هم‌زمانی فشارهای مالی، کاهش رقابت‌پذیری صنعتی، آسیب‌پذیری انرژی، گذار جمعیتی و تحولات ژئوپلیتیکی، شرایطی بی‌سابقه را رقم زده است.

در بازه زمانی ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۴، هزینه دفاعی کشورهای عضو اتحادیه اروپا بیش از ۳۰٪ افزایش یافته و در سال ۲۰۲۴ به حدود ۳۲۶ میلیارد یورو (معادل ۱.۹٪ تولید ناخالص داخلی اتحادیه اروپا) رسیده است. اگرچه این رشد قابل توجه است، اما همچنان کمتر از هدف ۲٪ ناتو و ناکافی برای پاسخگویی به الزامات امنیتی جدید تلقی می‌شود. هدف جدید ناتو برای سال ۲۰۳۵، صرف ۵٪ تولید ناخالص داخلی برای دفاع را تعیین کرده که مستلزم افزایش چشمگیر بودجه‌هاست. ایالات متحده نیز به عنوان شریک ناتوی، معتقد است توان دفاعی اروپا برای مواجهه با چالش‌های کنونی کافی نیست و اکثر کشورهای اروپایی باید بودجه‌های دفاعی خود را دو یا سه برابر کنند. در این چارچوب، استراتژی صنعتی دفاعی اروپا (EDIS) باهدف تقویت پایگاه فناوری و صنعتی دفاعی و دستیابی به آمادگی صنعتی تا سال ۲۰۳۵ تدوین شده است، اما با چالش‌های مالی جدی روبه‌روست و کارشناسان نسبت به کفایت بودجه ۱.۵ میلیارد یورویی برنامه صنعتی دفاع اروپا تردید دارند. این فشارهای داخلی، بازتعریف اتحاد‌های بین‌المللی را نیز به همراه داشته است؛ به‌گونه‌ای که توافقات اخیر همکاری هسته‌ای میان فرانسه و بریتانیا، در سایه نگرانی از دوری آمریکا از ناتو و تحولات روسیه و اوکراین، نشانه‌ای از تلاش اروپا برای جلوهدادن خودمختاری راهبردی نوین خود به جهانیان (بدون نیاز به آمریکا) است.

در سال‌های اخیر، رویکرد تهاجمی دولت جدید ایالات متحده در خروج

از نهادهای چندجانبه، به ویژه سازمان های کلیدی وابسته به سازمان ملل، نشانه ای از تغییر بنیادین در سیاست خارجی غرب است و این رویکرد تلاش دارد اروپا را با خود همسو کند. این روند، هم زمان با تضعیف اعتبار و اهمیت سازوکارهای سازمان ملل توسط قدرت های غربی، ابعاد تازه ای یافته است. اگر در گذشته، دولت های انگلیس و آمریکا حداقل در ظاهر تلاش می کردند اقدامات خود (مثلاً در عراق و افغانستان) را از طریق سازمان ملل توجیه کنند، اما امروزه شاهد بیان آشکار مطالبات یک جانبه، به ویژه از سوی آمریکا و متحدانش هستیم. اروپا نیز که پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده را مثلاً "رهبر جهان دموکراتیک" می دانست، اکنون در تلاشی متزلزل میان حفظ رضایت واشنگتن و پایبندی به اصول حقوقی خود گرفتار شده است. این وضعیت، فضای مانور اروپا را محدود و کارآمدی دیپلماسی را تضعیف کرده است.

در شرایط کنونی، قدرت های غربی بدون اتکا به توجیهات حقوق بین الملل، اهداف خود را دنبال می کنند و حتی برای اقدامات یک جانبه خود پوشش حقوقی قائل نمی شوند. نمونه بارز این روند، اعمال تحریم علیه مقامات دادگاه کیفری بین المللی توسط آمریکا است؛ اقدامی بی سابقه که به ویژه زمانی رخ داد که این نهادها مصونیت متحدان آمریکا را به چالش کشیدند. در نتیجه این رویکرد جدید، کارآمدی و نفوذ نهادهای بین المللی نظیر سازمان ملل، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که از نظم فعلی بین الملل حمایت می کنند، کاهش یافته است. هرچند این سازمان ها توسط غربی ها تأسیس شده اند، اما اکنون تنها در صورتی مورد حمایت قرار می گیرند که منافع غرب را تأمین کنند. کشورهای غربی در سال های اخیر بیشتر این سازوکارها را دور زده و مذاکرات مستقیم و مبتنی بر منافع را ترجیح داده اند. با وجود این روند، اروپا دست کم در ظاهر، بیش از آمریکا به چندجانبه گرایی و حقوق بین الملل پایبند بوده است، هرچند این وضعیت نیز در حال تغییر است. این تغییر مطلق نیست و ترکیبی

از خودخواهی ملی و دوری از قواعد بین الملل را بازتاب می دهد که نهایتاً نتیجه فشارهای ژئوپلیتیکی و فرسایش اعتماد به نهادهای جهانی است. به اعتقاد "بنیاد کارنیگی برای صلح بین المللی"، این تغییر بخشی از یک تحول گسترده تر است که طی آن نظم مبتنی بر قواعد و دفاع از دموکراسی به ابزارهای سیاسی پرکاربرد در غرب تبدیل شده اند؛ زیرا تغییرات عمیق در توازن جهانی نیروها تأثیر آشکاری بر نحوه چارچوب بندی سیاست خارجی غرب داشته است. پژوهش های این بنیاد نشان می دهد کشورهای غربی به طور فزاینده ای رویکردهای مبتنی بر منافع را جایگزین رویکردهای مبتنی بر قوانین جاری بین الملل در همکاری های بین المللی کرده اند. اروپایی که همواره داعیه دار قانون گرایی بوده، امروز خود به گسترش بی قانونی در عرصه بین الملل دامن می زند. نتایج نظرسنجی مجمع اقتصادی جهانی در سال ۲۰۲۵ نیز بیانگر آن است که اکثریت مردم جهان دیگر به نهادهایی چون سازمان ملل آمیدی ندارند.

افول قدرت هنجاری اروپا؛ گذار از دیپلماسی ارزشی به منفعت گرایی

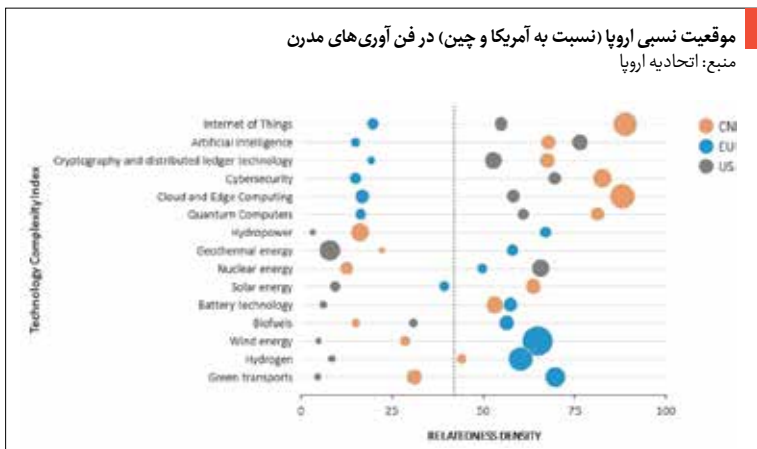
اتحادیه اروپا که زمانی خود را پیش گام تجارت قانونمند بین الملل و ارزش های دموکراتیک می دانست، امروز با تحولی بنیادین مواجه است که هویت بین المللی آن را به طور اساسی دگرگون ساخته است. این اتحادیه که سال ها بر اصول حاکمیت قانون تأکید می کرد، اکنون منافع اقتصادی و ملاحظات ژئوپلیتیک را بر دیپلماسی ارزشی ترجیح می دهد، به ویژه در تعامل با کشورهای ضعیف تر. این تغییر راهبردی، نشانه ای از بحران عمیق در قدرت هنجاری اتحادیه اروپا به شمار می رود و بازتابی از دگرگونی های ساختاری عمیق تر در مسیر حرکت این اتحادیه در جهانی چندقطبی و رقابتی است.

اعتبار اتحادیه اروپا به عنوان مدافع قانون مندی، به دلیل ناتوانی در مواجهه مؤثر با چالش های جهانی، به شدت آسیب دیده است. با وجود چارچوب های

نظری جامع، سازوکارهای حاکمیت قانون در عمل ناکارآمد بوده و این ناکارآمدی نهادی، شکافی عمیق در اعتبار اتحادیه ایجاد کرده و توان آن را برای ترویج حکمرانی دموکراتیک در سطح بین المللی به شدت تضعیف نموده است. افت شدید صنعتی اتحادیه اروپا نسبت به دیگر قدرت های جهانی، جایگاه راهبردی آن را دگرگون ساخته و اروپا را وادار به بازنگری در دیپلماسی مبتنی بر ارزش ها و حرکت به سوی منفعت طلبی کرده است.

تلاش برای دستیابی به خودمختاری راهبردی، به طرزی متناقض، وابستگی های اقتصادی تازه ای را ایجاد کرده که توان اتحادیه را در حفظ مواضع اصولی سیاست خارجی محدود می کند. نمونه بارز این وابستگی، اتکای گسترده اروپا به آسیا برای تأمین مواد خام حیاتی و عناصر کمیاب است. این وابستگی، اتحادیه را در برابر فشارهای اقتصادی نظام مند آسیب پذیر ساخته و اقتدار هنجاری سنتی آن را تضعیف کرده است. محدودیت های اخیر چین در صادرات این مواد، اختلالات جدی در صنایع اروپایی، به ویژه صنعت خودروسازی، ایجاد کرده و ده ها خط مونتاژ را به تعطیلی موقت کشانده است. راهبرد جدید امنیت اقتصادی اتحادیه اروپا، کاهش وابستگی های راهبردی و تقویت تاب آوری را آشکارا بر ترویج ارزش های دموکراتیک مقدم می دارد و این رویکرد، فاصله ای معنادار با تأکید سنتی اتحادیه بر قدرت هنجاری دارد.

تمرکز بر "مدیریت و کاهش ریسک" به جای "جدایی کامل" از چین، بازتابی از محدودیت های عمیق سیاسی و اقتصادی است که توان اتحادیه را برای اجرای سیاست خارجی محدود ساخته است. سرمایه گذاری های گسترده شرکت های اروپایی در چین، جبهه های داخلی قدرتمندی ایجاد کرده که فعالانه در برابر سیاست هایی که ممکن است روابط اقتصادی را به خطر اندازد، مقاومت می کنند. دگرگونی سیاست تجاری اتحادیه اروپا به ابزاری برای رقابت ژئوپلیتیکی،



نماد این تغییر راهبردی است. اگرچه توافق نامه های تجاری بین المللی همچنان شامل بندهای مرتبط با استانداردهای ارزش انسانی (نیروی کار) هستند، اما این مؤلفه ها هرچه بیشتر به عنوان اولویت های ثانویه در مقایسه با اهداف اقتصادی و راهبردی تلقی می شوند.

مفهوم اتحادیه اروپا به عنوان متوازن کننده قدرت جهانی که قادر است رفتار بین المللی را از طریق اشاعه ارزش های انسانی صنعت و اقتصاد شکل دهد، تقریباً رنگ باخته است. در جهانی که شاهد صعود اقتدارگرایی و افول قانون مندی بین المللی توسط خود اروپا و آمریکا هستیم، این مفهوم به شدت تحت فشار قرار گرفته است. رویکرد سنتی اتحادیه در بالانس قدرت جهانی، برای مقابله با چالش های نوظهور ناشی از قدرت های اقتدارگرا ناکافی بوده و مقامات اروپایی امروز اذعان دارند که در جهانی مبتنی بر "دادوستد" فعالیت می کنند؛ جایی که همه قدرت ها، از جمله اروپا، منافع تجاری خود را در اولویت قرار می دهند. این رویکرد بازتابی از پذیرش برتری سیاست زورگویی بر دیپلماسی آرمان گرایانه است. برخی معتقدند این رویکرد همواره در پس نقاب ارزش مداری اروپا نهفته

بوده و اکنون آشکار شده است. آنچه مسلم است، نظمی که غرب در چند دهه اخیر ترویج داد، هرچند در راستای منافع خود بود، بر حقوق بین الملل نیز تأکید داشت. با ظهور رقبای اقتصادی چون چین و افول نسبی اقتصاد اروپا، دیگر این قواعد برای اروپایی ها حداکثر منافع را به همراه نمی آورد و بنابراین، تمایل به هزینه کرد برای اجرای آن ها کاهش یافته است.

رویکرد نوین اتحادیه اروپا در عرصه روابط بین الملل، تأکید فزاینده ای بر منافع متقابل به جای ارزش های مشترک بین المللی دارد؛ تغییری که به ویژه در تعاملات این اتحادیه با کشورهای جنوب جهانی به وضوح قابل مشاهده است. اتحادیه اروپا به دلیل فاصله گرفتن از اصول چندجانبه گرایی و اتخاذ سیاست های حمایت گرایانه و مداخله جویانه، با انتقادات گسترده ای مواجه شده است. کشورهای در حال توسعه، اتحادیه اروپا را به ترجیح دادن خودمختاری راهبردی بر رویکردهای مشارکتی متهم می کنند؛ امری که به تضعیف اعتبار همکاری های چندجانبه انجامیده است. در سیاست خارجی اتحادیه اروپا، گزینش ابزاری و اعمال استانداردهای متفاوت بر اساس ملاحظات راهبردی، به وضوح مشاهده می شود. این رویکرد، جهان شمولی قوانین بین الملل را (چه در حوزه تجارت و چه در عرصه سیاسی و نظامی) با چالش مواجه ساخته است. همچنین، تغییر سریع تمرکز اروپاییان از روسیه به منابع انرژی در خاورمیانه و آفریقا نشان دهنده آن است که امنیت انرژی، مهم ترین اولویت اروپا محسوب می شود و سایر امور در رتبه های بعدی قرار دارند. در این راستا، اتحادیه اروپا تمایل شدیدی به تسلط سیاسی (حداقل در سطح نفوذ سیاست گذاری) بر ذخایر انرژی خاورمیانه و آفریقا از خود نشان می دهد. این رویکرد نه تنها بیانگر نگرش تصاحب گرایانه نسبت به منابع این مناطق است، بلکه دسترسی به انرژی ارزان عاملی کلیدی برای رقابت صنعت اروپاییان با چین و آمریکا است زیرا انرژی حوزه واگرایی منافع اروپا و ایالات متحده است.

ملی‌گرایی اقتصادی اتحادیه اروپا

تحولات اخیر در سیاست‌های اقتصادی و امنیتی اتحادیه اروپا، نشانه‌ای آشکار از چرخش عمیق این اتحادیه به سوی ملی‌گرایی اقتصادی است؛ چرخشی که روابط اقتصادی باز و مبتنی بر ارزش‌ها را به طور بنیادین محدود ساخته است. سازوکارهای غربالگری سرمایه‌گذاری و تدابیر امنیت اقتصادی، بیانگر اولویت یافتن حمایت از صنایع راهبردی و رقابت‌پذیری اقتصادی نسبت به ملاحظات ارزشی در سیاست خارجی اتحادیه هستند. در عرصه سیاست خارجی، رویکرد اتحادیه اروپا به تحولات غرب آسیا نمونه‌ای روشن از این گذار سریع از سیاست مبتنی بر ارزش‌ها به سیاست مبتنی بر منافع است. سیاست‌های جدید اتحادیه، منافع اقتصادی را بر هر اصل دیگری مقدم می‌دارد و این اولویت‌بندی، تناقضی آشکار با ادعاهای دیرینه اروپا در زمینه ترویج عادلانه ثروت و دسترسی به منابع طبیعی بین کشورهای در حال توسعه ایجاد کرده است. روابط اتحادیه با کشورهای جنوبی خلیج فارس نیز کاملاً معامله‌محور و مبتنی بر منافع اقتصادی شده است؛ به گونه‌ای که اروپا دیگر حاضر نیست حتی در ظاهر، منافع اقتصادی خود را برای اصول قوانین بین‌الملل فدا کند. این تغییر نگرش، موجب شده رشد و توسعه منطقه غرب آسیا بدون لحاظ منافع اروپایی، به نوعی تهدید تلقی شود و همکاری بین‌المللی به جای رویکرد مشارکتی، به رقابت‌جویی بدل گردد. در چنین شرایطی، تعهد به چندجانبه‌گرایی و حقوق بین‌الملل در سیاست خارجی اتحادیه اروپا، گزینشی و راهبردی شده است؛ به این معنا که اتحادیه تنها در مواقعی که منافعش اقتضا کند، به حقوق بین‌الملل استناد می‌کند و در تعارض با اولویت‌های اقتصادی، تعهدات حقوقی را دور می‌زند. همچنین، رژیم‌های تحریمی اتحادیه غالباً خارج از چارچوب حقوق بین‌الملل و به صورت یک جانبه اعمال می‌شوند.

تعامل اتحادیه اروپا با سازمان‌های منطقه‌ای در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین

نیز از همکاری مشارکتی به رقابت برای مقابله بانفوذ چین تغییر یافته است. این رویکرد جدید، فضای همکاری واقعی چندجانبه برای مواجهه با چالش‌های جهانی؛ مانند تغییرات اقلیمی، کاهش فقر و حکمرانی اصولی را محدود ساخته است. تمرکز بر مقابله با قدرت‌های رقیب اقتصادی به جای ساخت راه حل‌های مشترک، اتحادیه اروپا را به رقیبی صرف برای کسب نفوذ تجاری بدل کرده و نقش آن را به عنوان شریکی متعهد به ارزش‌های مشترک بین الملل و توسعه متقابل، به شدت تضعیف نموده است. در نتیجه، قدرت نرم اتحادیه و احترام جهانی به آن به عنوان یک الگوی هنجاری، کاهش یافته است. این تحول عمیق در رویکرد اقتصادی و سیاست خارجی اتحادیه اروپا، پرسش‌های اساسی درباره آینده هویت و نقش این اتحادیه در نظم بین المللی مطرح می‌کند. آنچه اکنون آشکار است، اینکه اتحادیه اروپا دیگر نمی‌تواند خود را به عنوان وزنه‌ای متمایز از سایر قدرت‌های بزرگ معرفی کند؛ واقعیتی که نه تنها بر اعتبار بین المللی اتحادیه تأثیرگذار است، بلکه آینده نظم بین المللی را نیز دستخوش تغییرات جدی می‌سازد.

چالش‌های ساختاری درون اتحادیه؛

امنیت، جمعیت و انرژی در تلاقی بحران‌ها

اروپا در سال‌های اخیر با مجموعه‌ای از چالش‌های پیچیده و درهم تنیده روبه‌رو شده است که ابعاد امنیتی، اقتصادی، جمعیتی و انرژی را دربر می‌گیرد و آینده موقعیت راهبردی و کیفیت زندگی در این قاره را به طور جدی تحت تأثیر قرار داده است. با کاهش حمایت نظامی آمریکا و بی میلی واشنگتن به سرمایه‌گذاری بیشتر در ناتو، اتحادیه اروپا به ویژه فرانسه و بریتانیا در سال ۲۰۲۵ برای نخستین بار به هماهنگی رسمی در بازدارندگی هسته‌ای متعهد شدند. این توافق، همگرایی بی‌سابقه‌ای میان دو قدرت هسته‌ای اروپا ایجاد کرد و عبور از تنش‌های برگزیت

را به نمایش گذاشت. همکاری هسته‌ای جدید، آمادگی برای واکنش مشترک و توسعه ساختارهای فرماندهی و پژوهش نظامی را تقویت می‌کند و هم‌زمان، افزایش فشارهای آمریکا برای بالا بردن بودجه دفاعی ناتو به پنج درصد تولید ناخالص داخلی، تردیدهای عمیق‌تری نسبت به تعهدات امنیتی آمریکا در اروپا ایجاد کرده است. رهبران اروپایی اکنون سیاست‌هایی برای افزایش استقلال دفاعی و کاهش اتکا به آمریکا تدوین می‌کنند.

تولید صنعتی اروپا روندی نزولی یافته و کشورهای کلیدی مانند آلمان، ایتالیا و فرانسه بین سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۴ با کاهش ۵.۵، ۳.۳ و ۲.۳ درصدی روبه‌رو شده‌اند. رهبران فناوری هشدار داده‌اند که تداوم این روند، رقابت‌پذیری و سبک زندگی اروپایی را تهدید می‌کند؛ زیرا سهم اتحادیه اروپا از درآمد جهانی فناوری از ۲۲ درصد در ۲۰۱۳ به ۱۸ درصد در ۲۰۲۳ کاهش یافته است. نیاز شدید صنعت اروپا به انرژی ارزان و بحران‌های اخیر موجب از دست رفتن ۸۵۰ هزار شغل از ۲۰۱۹ تاکنون شده و رشد بهره‌وری کارگران اروپایی سالانه تنها نیم درصد بوده است، درحالی‌که این رقم در آمریکا ۱.۶ درصد است. این شکاف بهره‌وری، سطح زندگی و رقابت‌پذیری اروپا را کاهش داده و رشد اقتصادی منطقه یورو برای سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ به ترتیب ۱.۳ و ۱.۸ درصد پیش‌بینی شده که پایین‌تر از میانگین تاریخی و اقتصادهای رقیب است.

اروپا در آستانه یک تحول جمعیتی بی‌سابقه قرار دارد. نسبت جمعیت بالای ۶۵ سال در ۲۶ کشور اتحادیه اروپا در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته و میانگین سنی به ۴۴.۷ سال رسیده است. نسبت وابستگی سالمندان به ۳۳.۹ درصد رسیده و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۱۰۰ به ۶۰ درصد برسد؛ به این معنا که برای هر بازنشسته کمتر از دو نفر شاغل وجود خواهد داشت. سهم جمعیت بالای ۸۰ سال نیز تا سال ۲۱۰۰ سه برابر می‌شود. این تحولات فشار فزاینده‌ای بر نظام‌های بازنشستگی و بهداشت وارد می‌کند و نیازمند سرمایه‌گذاری گسترده در

حوزه سلامت است، درحالی که جمعیت شاغل روبه کاهش است. کشورهای شرق و جنوب اروپا با سرعت بیشتری با پیری جمعیت و کاهش نیروی کار مواجه اند و این امر انسجام و رقابت پذیری اقتصادی اتحادیه را تهدید می کند.

درگیری روسیه و اوکراین نه تنها بحران حمایت نظامی، بلکه نخستین بحران واقعی انرژی را برای اروپا رقم زد و ساختار انرژی این قاره را متحول ساخت. پیش از جنگ، اتحادیه اروپا به شدت به روسیه وابسته بود و ۴۰ درصد گاز و تقریباً یک سوم نفت خود را از این کشور تأمین می کرد. پس از بحران، هزینه انرژی اروپا به طور قابل توجهی بالاتر از سایر مناطق جهان باقی ماند. در سال ۲۰۲۴، متوسط قیمت برق عمده فروشی در اروپا ۷۹.۶ یورو به ازای هر مگاوات ساعت بود، درحالی که این رقم در آمریکا ۵۵.۴ و در آسیا ۶۰ یورو بود. شکاف قیمت گاز نیز چشمگیر است و از ۵.۹ یورو در آمریکا تا ۳۱.۷ یورو در اروپا متغیر است.

افزایش سهم انرژی های تجدیدپذیر می تواند هزینه برق را در اروپا کاهش داده و استقلال انرژی را تقویت کند، اما آنچه اروپا در سال های اخیر تجربه کرد آن بود که مسیر گذار به انرژی های تجدیدپذیر با چالش های زیرساختی و مالی جدی روبه روست. همچنین سهم بالاتر انرژی های تجدیدپذیر به نوسان تولید و افزایش قیمت عمده فروشی منجر می شود. سرمایه گذاری اروپا در انرژی های تجدیدپذیر در مراکش و مصر، با وجود ادعای منافع مشترک، عملاً روابط نواستعماری را تقویت کرده و منابع را به سود غرب استخراج می کند، بدون ارزش افزوده واقعی برای اقتصادهای جنوب جهانی. پروژه هایی مانند کربودر هیدروژن جنوب با اعتراضات گسترده مواجه شده اند و به تشدید نابرابری جهانی و تقویت دینامیک های استخراج گرایانه به سود اروپا و زیان جوامع محلی متهم هستند. راهبردهای هیدروژنی اروپا در شمال آفریقا نیز ادامه الگوهای تاریخی استعمار به شمار می رود و اکنون استعمار سنتی منابع آفریقا جای خود را به استعمار فناوری داده است که توسعه اقتصادی این قاره را محدود می کند. پروژه های هیدروژن

در تونس عمدتاً به نفع سرمایه‌گذاران خارجی است و سهم محلی اندکی دارد. پس می‌توان گفت که در مجموع اروپا با چالش‌هایی چندوجهی در حوزه‌های امنیتی، اقتصادی، جمعیتی و انرژی روبه‌روست که نیازمند بازنگری‌های اساسی در سیاست‌گذاری و رویکردهای راهبردی برای حفظ موقعیت و کیفیت زندگی در این قاره است.

به‌طورکلی، رفتار شرکت‌های اروپایی در پروژه‌های زیرساختی خاورمیانه بیشتر مبتنی بر منافع اقتصادی کوتاه‌مدت است و کمتر جنبه حمایت از توسعه پایدار بنیادین را دارد. این رویکردها ممکن است منافع بلندمدت کشورهای منطقه را با مخاطره مواجه سازد. تجربه پروژه‌های عمده در کشورهای خلیج فارس نشان می‌دهد که هزینه‌های انجام‌شده غالباً بسیار بیش از نتایج به‌دست‌آمده بوده است. هرچند سرمایه‌گذاری خارجی تا حدی ضروری به نظر می‌رسد، اما به‌تنهایی برای پیشرفت صنعتی کافی نبوده و منافع آن عمدتاً نصیب شرکت‌های خارجی می‌گردد. خروج منابع مالی از مسیر قراردادهای، افزایش بدهی خارجی و نقش گسترده مشاوران بیرونی، در شرایط فقدان ظرفیت داخلی، نتایج موردانتظار این روند است. کاربرد تعابیری مانند - گاو شیرده - نیز از نگاه سودجویانه نسبت به کشورهای منطقه حکایت دارد. علاوه بر این، وابستگی به پیمانکاران و منابع خارجی موجب - نشست اقتصادی - می‌شود و بخش مهمی از سرمایه‌گذاری‌ها را از چرخه اقتصادی ملی خارج می‌کند.

اقتصادمحوری و ژئوپلیتیک؛ بازتعریف نقش اروپا

در سال‌های اخیر، اتحادیه اروپا با تحولات بنیادینی در سیاست خارجی خود مواجه شده است که ریشه در فشارهای اقتصادی، رقابت‌های ژئوپلیتیک و محدودیت‌های نهادی دارد. این عوامل موجب شده‌اند که اتحادیه اروپا به تدریج از سیاست خارجی مبتنی بر ارزش‌های بین‌الملل فاصله بگیرد و رویکردی

اقتصاد محور و مبتنی بر دادوستد را در پیش گیرد که در آن منافع راهبردی بر اصول جهان شمول اولویت یافته‌اند. چنین چرخشی، بازتاب بحران‌های متنوع داخلی اتحادیه است که اعتبار آن را به عنوان بازیگری ارزش محور تضعیف کرده و فشارهای سیاسی داخلی را برای محدودسازی سیاست خارجی مبتنی بر ارزش‌ها افزایش داده است. وابستگی‌های اقتصادی و فشارهای رقابتی، اجرای سیاست‌های ارزشی را پرهزینه و ناپایدار ساخته و محیط بین‌المللی دگرگون شده، اثربخشی قدرت هنجاری اروپا را کاهش داده است. این تحولات نه تنها حوزه‌های سیاستی خاص، بلکه ماهیت بنیادین پروژه اروپای منسجم را نیز در سیاست خارجی تحت تأثیر قرار داده و نقش اتحادیه را به عنوان یک قدرت متعادل‌کننده جهانی تضعیف کرده است؛ به گونه‌ای که اروپا اکنون بیش از پیش به قدرتی بزرگ در پی منافع راهبردی بدل شده و بخش زیادی از تمایز و جذابیت بین‌المللی خود را از دست داده است.

این تحولات بازتابی از ضرورت انطباق با نظم نوین جهانی است؛ چرا که در فضای رقابتی کنونی، الگوهای همکاری جمعی برای بسیاری از بازیگران عمده، ناکارآمد و شکننده شده‌اند. چالش اساسی اتحادیه اروپا اکنون، حفظ وفاداری به اصول دیرینه در کنار سازگاری با واقعیت‌های متحول ژئوپلیتیک است. این کشمکش میان ارزش‌ها و منافع، با توجه به پیشینه هنجاری اروپا، اهمیت مضاعفی یافته است. توانایی اتحادیه در ایجاد توازن میان آرمان‌های اصولی و الزامات راهبردی، نه تنها جایگاه آینده آن را در عرصه بین‌الملل رقم خواهد زد، بلکه افق رویکردهای ارزشی در حکمرانی جهانی را نیز ترسیم می‌کند. افزایش مطالبات اتحادیه از کشورهای ضعیف‌تر، نشانه‌ای از دگرگونی‌های عمیق‌تر در نظام بین‌الملل است که پیوند میان ارزش‌ها و منافع اقتصادی اروپا را زیر سؤال می‌برد. با تداوم این روند، جامعه جهانی ناگزیر به بازاندیشی در شیوه‌های ارتقای حکمرانی نهاد‌های بین‌المللی خواهد بود؛ رویکردی که ضمن توجه به واقعیت

قدرت، بر اصول جهان شمول نیز استوار بماند. آینده صلح جهانی وابسته به موفقیت در برقراری توازن میان مؤلفه‌های متعارض در جهانی پیچیده است و سرنوشت اروپا نیز بیش از پیش به توان بازتعریف نقش و بازیابی قدرت رقابتی آن با رعایت احترام متقابل گره خورده است. البته این نقد به سو استفاده احتمالی اروپا از منابع کشورهای دیگر به معنای چشم‌پوشی از رفتار چین و آمریکا در عرصه تجارت و پایبندی به قواعد بین‌المللی نیست.

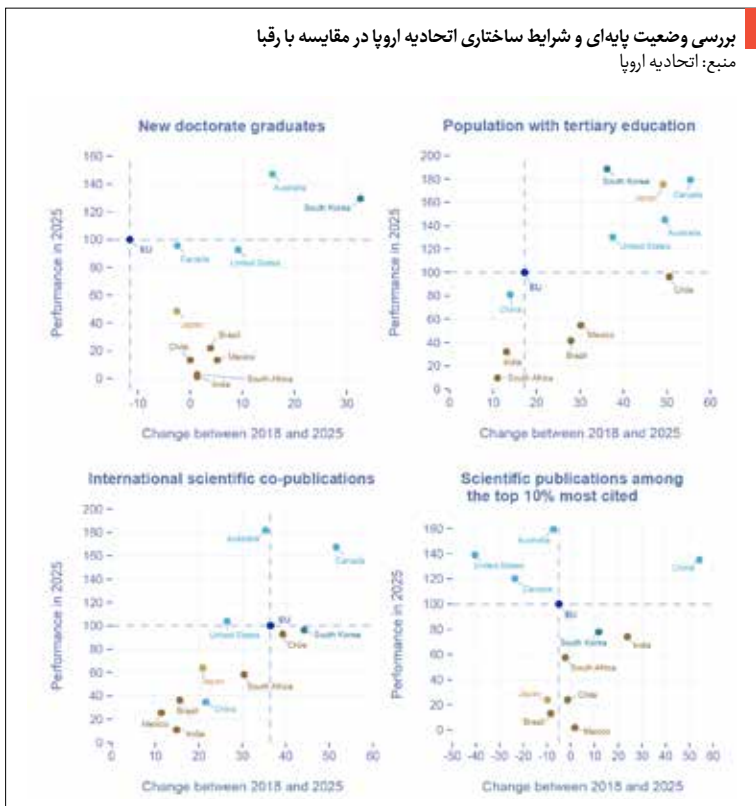
بی‌ثباتی جهانی؛ مانعی برای منافع بشریت و توسعه پایدار

در سطح کلان، وضعیت کنونی جهان با خلأی خطرناک در همگرایی حکمرانی مواجه است، چرا که هیچ نظام جامعی برای جایگزینی نظم رو به تزلزل موجود شکل نگرفته است. این شرایط چندین پیامد اساسی دارد. نخست، نظام بین‌الملل به سمت تقسیم به نظم‌های منطقه‌ای رقیب و ترتیبات دوجانبه پیش می‌رود که ظرفیت همکاری جهانی را به طور چشمگیری کاهش می‌دهد و کشورها را به اقدامات یک جانبه و سیاست‌های حمایت‌گرایانه سوق می‌دهد. دوم، برخلاف گذارهای تاریخی میان نظم‌های بین‌المللی، هیچ هژمون نوظهوری با چشم‌انداز جایگزین جامع وجود ندارد و جهان چندقطبی کنونی فاقد معماری نهادی لازم برای حکمرانی مؤثر جهانی است. سوم، در غیاب قواعد مشترک، کشورها به اقدامات یک جانبه و اجرای گزینشی حقوق بین‌الملل بازمی‌گردند که این امر به افزایش بی‌ثباتی و تشدید خطر درگیری منجر می‌شود.

بررسی‌های مرکز ویلسون نشان می‌دهد که نظم چندجانبه مورد علاقه اروپا به شدت تضعیف شده و هنوز چشم‌انداز روشنی برای تدوین جایگزینی کارآمد برای آن وجود ندارد. در این میان، حتی کشورهای سنتی حامی چندجانبه‌گرایی همچون آلمان و فرانسه نیز، دیگر تلاشی جدی برای حفظ و پاسداشت اصول جهانی از خود نشان نمی‌دهند. نمونه بارز این روند را می‌توان در اظهارات اخیر

بررسی وضعیت پایه‌ای و شرایط ساختاری اتحادیه اروپا در مقایسه با رقبا

منبع: اتحادیه اروپا



صدراعظم آلمان درباره ایران مشاهده کرد؛ اظهاراتی که نشان‌دهنده افول همان ارزش‌هایی است که اروپا سال‌ها مدعی آن بود و اکنون به وضوح از آنها فاصله گرفته است.

در نتیجه این تحولات، نبود یک نظم جهانی معتبر و فراگیر، نه تنها زمینه همکاری جمعی را تضعیف کرده، بلکه خطر بی‌ثباتی و افزایش تنش‌های بین‌المللی را نیز به همراه آورده است. جامعه جهانی اکنون با دوره‌ای طولانی از عدم قطعیت روبه‌روست؛ دوره‌ای که در آن منافع ملی کشورها بیش از هر

زمان دیگری بر ضرورت همکاری جهانی سایه افکنده است. در این میان، روابط اقتصادی و تجاری با چین نیز به عنوان عاملی تأثیرگذار، در عصر فعلی نقش مهمی در شکل دهی به این تحولات ایفا می‌کند. در نهایت، ناکامی و عدول اروپا از اصول حقوق بین‌الملل، نه برای این قاره و نه برای جامعه جهانی دستاوردی مثبت به همراه نخواهد داشت. با توجه به گستره جغرافیایی، پیشینه تاریخی و جایگاه راهبردی گذشته اروپا، در این فضای پرچالش و متغیر امروزی، سرنوشت حکمرانی جهانی و نقش اروپا بیش از هر زمان دیگری به توان این قاره در احیای قدرت رقابتی مبتنی بر احترام به قواعد بین‌المللی وابسته است. از این رو، رویکرد مثبت و آینده‌نگر اروپا در این مسیر می‌تواند نه تنها به سود جامعه جهانی باشد، بلکه افق نظم بین‌المللی و روند تحولات آینده را نیز امیدوارانه‌تر ترسیم کند.

چشم‌انداز تحقق خودمختاری راهبردی اروپا؛ امکان یا آرمان؟

نظام بین‌المللی مبتنی بر قواعد که از سال ۱۹۴۵ بر روابط جهانی حاکم بوده، اکنون با سرعتی فزاینده و غیرمنتظره توسط بنیان‌گذاران خود در حال تضعیف است. آنچه این روند را به‌ویژه نگران‌کننده می‌سازد، فقدان هرگونه نظام جایگزین منسجم است؛ نه از سوی قدرت‌های سنتی غربی و نه از جانب رقبای نوظهور شرقی. گزارش ریسک‌های جهانی مجمع جهانی اقتصاد در سال ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که ۵۲ درصد از کارشناسان، چشم‌اندازی نامطمئن برای جهان پیش‌بینی می‌کنند و ۳۱ درصد دیگر انتظار آشفتگی دارند؛ این ارقام نسبت به ارزیابی‌های پیشین، وخامت سریع‌تر بحران را آشکار می‌سازد. اروپا در چنین شرایطی در مسیر گذار به نوعی دولتمداری قرار گرفته که وزن دستیابی به منافع اقتصادی بر احترام به قواعد بین‌الملل می‌چربد و این رویکرد بیش از پیش با اهداف و ملاحظات ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک جهان آمیخته شده است. راهبرد امنیت اقتصادی اتحادیه اروپا به صراحت مسیری را ترسیم می‌کند که در

آن همه انواع ارتباطات می‌توانند توسط دولت‌های اروپایی برای کسب اهرم و پیشبرد منافع اقتصادی یا ژئوپلیتیک "ابزارسازی" شوند. اروپا در حال وضع و بررسی مجموعه‌ای از قوانین و تدابیر مالی برای تقویت امنیت اقتصادی از منظر دفاعی و همچنین احیای سیاست‌های صنعتی است؛ از جمله سرمایه‌گذاری در ابزارهای دفاع تجاری، غربالگری سرمایه‌گذاری خارجی.

ایجاد صنایع سبز (پاک) اتحادیه اروپا نیز تلاشی برای همسویی اهداف اقلیمی با رقابت‌پذیری صنعتی است و ابزارهایی برای کاهش هزینه انرژی، تسریع صدور مجوزها و حمایت از شرکت‌های فناور اروپایی فراهم می‌آورد. با این حال، شکاف میان اهداف بلندپروازانه کمیسیون اروپا و رویکردهای پیشنهادی همچنان باقی است و بسیاری از کارشناسان معتقدند که بدون تغییر اساسی در رویکرد فناورانه و ساده‌سازی سیاست‌ها، اروپا قادر به جذب سرمایه‌گذاری کافی یا تأمین انرژی موردنیاز برای رقابت جهانی نخواهد بود. حتی سرمایه‌گذاری در حوزه دفاعی نیز بعد عمیق تحول اقتصادی و صنعتی یافته است. در این میان همکاری جدید فرانسه و بریتانیا فراتر از هماهنگی صرف هسته‌ای، توسعه مشترک موشک‌های نسل جدید را نیز در بر می‌گیرد و قرار است ۱۳۰۰ شغل تخصصی در بریتانیا ایجاد کند. این توافق، نشان‌دهنده این واقعیت است که امنیت اروپا در عصر بازتوزیع قدرت جهانی، نیازمند اتکای بیشتر به توانمندی‌های داخلی یا تأمین هزینه‌های خرید آن از ایالات متحده است.

اروپا در جست‌وجوی اروپای نوین

تحلیل‌های اندیشکده‌های معتبر و نشریات دانشگاهی نشان می‌دهد که اتحادیه اروپا به طور فزاینده‌ای در حال سازگاری با دیپلماسی تراکنشی و رویکردهای گزینشی است. چتم هاوس، در گزارش کارشناسی ۲۰۱۹ خود، تأکید می‌کند که نظام چندجانبه پس از ۱۹۴۵ تحت فشار قرار گرفته و ساختارهای موجود دیگر

قادر به حمایت مؤثر از همکاری‌های حیاتی نیستند. شورای روابط خارجی اروپا نیز مستند ساخته است که اتحادیه اروپا بیش از گذشته به استفاده دوجانبه از قدرت و تمرکز بر چارچوب‌های موردی روی آورده تا اثربخشی همکاری جهانی را حفظ کند؛ این امر بازتابی از تغییر آشکار از چندجانبه‌گرایی فراگیر به سمت تعامل تراکنشی و گزینشی است.

اروپا اکنون در مقطعی قرار دارد که می‌تواند سرنوشت استقلال اقتصادی و موقعیت راهبردی این قاره را در نظم چندقطبی جهانی امیدوارکننده‌تر تعیین کند. همان‌گونه که دراگی، نخست‌وزیر پیشین ایتالیا، اشاره کرده است، این لحظه تاریخی می‌تواند نقطه عطفی برای آینده قاره باشد. بحران‌های مالی، صنعتی، جمعیتی و انرژی به شکلی درهم تنیده‌اند که چالش‌هایی بی‌سابقه و پیچیده برای اروپا پدید آورده‌اند؛ چالش‌هایی که نه تنها ساختار اقتصادی، بلکه بنیان‌های نهادی، اجتماعی و هویتی اروپا را نیز زیر سؤال برده‌اند.

افزون بر این، تحلیل‌های موجود هشدار می‌دهند که تمرکز صرف بر راه‌حل‌های داخلی، خطر بازتولید روابط استعماری با کشورهای ضعیف‌تر را در قالبی مدرن به همراه دارد؛ رویکردی که نه تنها مشکلات ساختاری اروپا را حل نمی‌کند، بلکه به تداوم آن‌ها می‌انجامد. حتی اگر کاربرد واژه استعمار برای سیاست‌های جدید اروپا اغراق‌آمیز به نظر برسد، اما مطالبات فزاینده و نامتوازن اروپاییان در قراردادهای و مناسبات بین‌المللی به وضوح مشهود است. از سوی دیگر، اروپا ناگزیر است شکاف بدهی خود را پر کند،

درحالی‌که تحولات جهانی نه تنها به سود این قاره نیست، بلکه نقش آن به عنوان قطب سوم متعادل‌کننده جهان نیز تضعیف شده است. شواهد متعدد حاکی از آن است که بحران‌های اروپا ماهیتی ساختاری دارند و عبور از آن‌ها مستلزم دگرگونی‌های عمیق در چارچوب‌های نهادی و مفاهیم سنتی حاکمیت و قراردادهای اجتماعی است. پاسخ اتحادیه اروپا به این چالش‌ها در بازتعریف

اساسی اولویت‌ها و منابع نهفته است. تمرکز بر برنامه‌های سبز صنعتی، با هدف افزایش رقابت‌پذیری صنایع سبز و تسریع گذار به بی‌طرفی کربنی، محور اصلی این پاسخ است. توافق صنعتی پاک با بودجه ۱۰۰ میلیارد یورویی، بزرگ‌ترین تلاش اتحادیه برای ترکیب کاهش کربن با رقابت صنعتی محسوب می‌شود. بااین حال، اروپا همچنان بر طبل همگرایی جهانی برای حفاظت از محیط‌زیست می‌کوبد، درحالی‌که خود فاقد منابع مالی کافی و پایگاه صنعتی مستقل است و عمدتاً به چین وابسته مانده است.

پایگاه صنعتی اتحادیه اروپا به طور مداوم در برابر رقبا عقب‌نشینی کرده و سهم آن از بازار جهانی صادرات کالاهای غیرانرژی کاهش یافته، درحالی‌که سهم چین به طور پیوسته افزایش یافته است. این روند ناشی از تغییرات ساختاری اقتصادی و ضعف رقابتی در بخش‌های کلیدی است. باوجود ابتکارات جدید، اتحادیه اروپا تا سال ۲۰۳۰ سالانه به حدود ۳۳۰ میلیارد یورو سرمایه‌گذاری نیاز دارد تا گذار به انتشار خالص صفر را تأمین مالی کند. اروپا قصد دارد دست‌کم ۱ تریلیون یورو سرمایه‌گذاری "پایدار" طی دهه آینده جذب کند، اما تأمین مالی کافی همچنان چالش اصلی باقی مانده است. در نتیجه، گذار به انتشار کربن صفر برای اروپا به دلایل عمدتاً اقتصادی غیرممکن به نظر می‌رسد. همچنین، "بسته آمادگی ۲۰۳۰" با هدف حمایت از صنعت دفاعی اروپا، تعمیق بازار واحد دفاعی و تسهیل افزایش هزینه‌های دفاعی طراحی شده است. در مجموع اروپا ناگزیر به اصلاحات ساختاری عمیق، بازنگری در اولویت‌ها و منابع و یافتن راهکارهای نوین برای حفظ استقلال و رقابت‌پذیری صنایع خود در رقابت بی‌رحم جهانی است.

تعاملات معاملاتی؛ پیامدهای جهانی بر اقتصاد و صنعت

مطالعات منتشرشده در نشریه Leiden Journal of International Law وابسته به انتشارات دانشگاه کمبریج نشان می‌دهد که مفهوم نظم بین‌المللی

مبتنی بر قواعد، بیش از پیش جنبه‌ای انتزاعی یافته و در عمل تابع اراده قدرت‌های مسلط، به‌ویژه ایالات متحده و متحدانش، شده است. این قدرت‌ها به جای پایبندی به حقوق بین‌الملل فراگیر، به سمت استفاده گزینشی از قواعد حرکت کرده‌اند و این رویکرد، به‌ویژه در میان کشورهای اروپایی، با تمایل فزاینده به تعاملات معاملاتی و ترجیح منافع موردی بر اصول حقوقی، گسترش یافته است.

این تغییر جهت، پیامدهای قابل توجهی برای ثبات تجارت جهانی به همراه داشته است. تضعیف اعتماد به چارچوب‌های چندجانبه تثبیت شده، به‌طور اجتناب‌ناپذیر منجر به افزایش پیش‌بینی‌ناپذیری در محیط تجاری شده و اقدامات حمایت‌گرایانه و تعرفه‌های تلافی‌جویانه را تشویق می‌کند؛ روندی که زنجیره‌های تأمین جهانی را مختل ساخته و اعتماد سرمایه‌گذاران و شرکای تجاری را، به‌ویژه در افق بلندمدت، تضعیف می‌کند. این فضای جدید بیش از همه به زیان کشورهایی است که از قدرت اقتصادی کمتری برخوردارند و منافع آن‌ها در مذاکرات دوجانبه غالباً نادیده گرفته می‌شود.

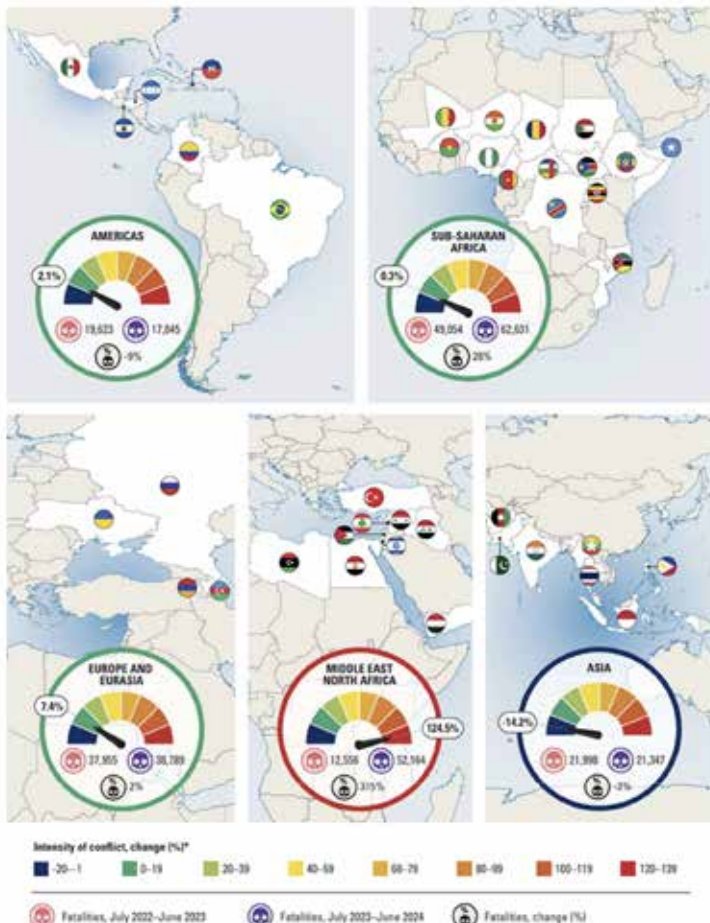
از منظر رشد صنعتی، عدم قطعیت ناشی از تصمیم‌گیری‌های موردی و منافع‌محور، انگیزه سرمایه‌گذاری و نوآوری بلندمدت را کاهش می‌دهد؛ زیرا شرکت‌ها در شرایط تجاری غیرقابل پیش‌بینی، تمایلی به تخصیص منابع ندارند. افزون بر این، ریسک تغییر ناگهانی سیاست‌ها یا اعمال تحریم‌ها می‌تواند جریان فناوری و مواد اولیه ضروری را مختل کند و توسعه صنعتی و نوسازی اقتصادی را با مانع روبرو سازد.

در حوزه مالی، فاصله‌گرفتن از همکاری‌های مبتنی بر قواعد، یکپارچگی نظام مالی بین‌المللی را تهدید می‌کند. زمانی که منافع ملی بر مسئولیت جمعی ارجحیت می‌یابد، انضباط لازم برای ثبات نرخ ارز و هماهنگی سیاست‌های پولی تضعیف می‌شود و این امر نه تنها ریسک سیستمی را افزایش می‌دهد، بلکه اعتبار

نهادهای مالی جهانی را نیز خدشه دار می سازد. در چنین شرایطی، حفظ اعتماد و ثباتی که برای شکوفایی اقتصاد جهانی ضروری است، دشوارتر می شود.

نقشه مناقشات جهانی در سال ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ در جهان (شدت مناقشات و تلفات انسانی)

منبع: iiss



اگرچه نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین به‌طور کامل کنار گذاشته نشده، اما توازن به سمت رویکردی منافع‌محور در بسیاری از عرصه‌های روابط بین‌الملل تغییر یافته است. گزارش بررسی راهبردی ۲۰۲۴ مؤسسه بین‌المللی مطالعات راهبردی (IISS) تأکید می‌کند که افزایش منازعات دولتی و تحولات ژئوپلیتیکی، مشروعیت و کارآمدی سازوکارهای تثبیت‌شده حل‌منازعه و حقوق بین‌الملل را به‌شدت تضعیف کرده است. این وضعیت، با افزایش جسارت سیاست خارجی قدرت‌های غیرغربی و ناتوانی غرب در حفظ پاسخ‌های چندجانبه منسجم و قانونمند، شتاب بیشتری یافته و آینده اقتصاد و صنعت جهانی را با عدم قطعیت و چالش‌های عمیق‌تری مواجه ساخته است.

اثرات تعاملات معاملاتی؛ ریسک‌های جهانی برای اقتصاد و صنعت

تحول بنیادین سیاست خارجی و اقتصادی اتحادیه اروپا ریسک‌های چندلایه و پیچیده‌ای برای صنعت در سطوح جهانی، منطقه اروپا و کشورهای درحال توسعه دارای پیوند با اروپا به همراه دارد از جمله:

۱. **ریسک جهانی: بازتعریف قواعد و افزایش بی‌ثباتی صنعتی:** سیاست معاملاتی و گزینشی اروپا، با فاصله‌گرفتن از همکاری‌های چندجانبه و چارچوب‌های حقوقی تثبیت‌شده، موجب تضعیف اعتماد به نظام تجارت جهانی و افزایش بی‌ثباتی در زنجیره‌های تأمین می‌گردد. این رویکرد، زمینه‌ساز تشدید اقدامات حمایت‌گرایانه، اعمال تعرفه‌های تلافی‌جویانه و افزایش ریسک‌های ژئوپلیتیک در عرصه صنعت بین‌الملل است. در چنین فضایی، سرمایه‌گذاران و شرکت‌های چندملیتی با افق‌های نامطمئن و تغییرپذیر مواجه می‌شوند و تمایل به سرمایه‌گذاری بلندمدت و نوآوری کاهش می‌یابد. همچنین، قطب‌بندی صنعتی و شکل‌گیری بلوک‌های

تجاری جدید، بهره‌وری جهانی را کاهش داده و روند انتقال فناوری و استانداردهای صنعتی را کند می‌کند.

۲. ریسک منطقه‌ای: افول رقابت‌پذیری در اروپا؛ در سطح منطقه‌ای،

سیاست معاملاتی جدید اتحادیه اروپا، اگرچه در کوتاه مدت می‌تواند برخی صنایع داخلی را در برابر رقابت خارجی محافظت کند، اما در بلندمدت با پیامدهای منفی جدی مواجه است. افزایش هزینه‌های تولید ناشی از محدودیت واردات مواد اولیه و فناوری‌های پیشرفته، همراه با پراکندگی بودجه تحقیق و توسعه و کاهش سرمایه‌گذاری خطرپذیر، موجب تضعیف نوآوری و رقابت‌پذیری صنایع اروپایی می‌شود. بحران‌های ساختاری همچون بدهی بالا، رشد اقتصادی پایین و بهره‌وری ضعیف، در کنار سیاست‌های معاملاتی، فشار مضاعفی بر صنعت اروپا وارد می‌کند و خطر افول پایگاه صنعتی این قاره را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر، وابستگی فزاینده به بازارهای خارجی و شوک‌های ژئوپلیتیک، آسیب‌پذیری صنایع استراتژیک اروپا را حتی می‌تواند تشدید کند.

۳. ریسک فرامنطقه‌ای: چالش‌هایی نو برای کشورهای در حال توسعه؛

کشورهای در حال توسعه که دارای پیوندهای تجاری و صنعتی با اروپا هستند، بیش از پیش در معرض آسیب‌های سیاست معاملاتی جدید قرار می‌گیرند. محدودیت‌های تجاری، کاهش تقاضای وارداتی و نوسانات بازار اروپا، رشد صنعتی و اشتغال در این کشورها را تهدید می‌کند. افزون بر این، جایگزینی همکاری‌های مبتنی بر ارزش و انتقال فناوری با مذاکرات صرفاً معاملاتی، موقعیت کشورهای ضعیف‌تر را در تعاملات دوجانبه تضعیف نموده و دسترسی آن‌ها به بازار و فناوری اروپا را محدود می‌سازد. در نتیجه، این کشورها ناگزیر به جستجوی شرکای جایگزین، به ویژه چین و سایر



قدرت‌های نوظهور، خواهند بود؛ امری که می‌تواند به بازتعریف ساختار صنعتی و تجاری جهان منجر شود.

پس همان‌طور که گفته شد باتوجه به پیشینه و وسعت صنعت اروپا، سیاست معاملاتی جدید اتحادیه اروپا ساختار و چشم‌انداز صنعتی این قاره را به‌طور اساسی دگرگون می‌سازد و پیامدهای مهمی برای ثبات، نوآوری و توسعه صنعتی در سطح جهانی، به‌ویژه در کشورهای درحال توسعه، به همراه دارد. این رویکرد با افزایش رقابت و قطب‌بندی، همکاری‌های صنعتی و رشد پایدار را با چالش‌های جدی مواجه کرده و آینده صنعت را در بستری از عدم قطعیت و ریسک‌های ژئوپلیتیک قرار می‌دهد؛ بنابراین، موفقیت یا ناکامی سیاست جدید تهاجمی اروپاییان نه‌تنها سرنوشت صنعت اروپا، بلکه مسیر تحول صنعت جهانی و توازن قدرت اقتصادی را نیز تعیین خواهد کرد. به همین روال هرگونه اختلال در بخش صنعت قاره اروپا، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، اقتصاد کلان اروپا و جهان را تحت تأثیر قرار داده و افق‌های توسعه و رفاه را بازتعریف می‌کند. صنعت به‌عنوان موتور رشد اقتصادی، نقشی کلیدی در اشتغال، تولید ناخالص داخلی، بهره‌وری

و ارتقای فناوری دارد. کاهش رقابت پذیری یا نوآوری، به سرعت موجب افت رشد اقتصادی، افزایش بیکاری و تضعیف ظرفیت مالی دولت ها می شود. این روندها بر برنامه های راهبردی و توسعه ای اروپا و شرکای تجاری آن اثرگذار است، چرا که اقتصاد پویا و صنعت پیشرو پیش شرط تحقق اهدافی چون گذار سبز و تحول دیجیتال است. در سطح جهانی، اختلال در صنعت اروپا می تواند زنجیره تأمین را تضعیف کند، رشد اقتصادی جهان را کاهش دهد و رقابت برای منابع و بازارها را تشدید کند؛ وضعیتی که نه تنها اقتصادهای توسعه یافته، بلکه کشورهای در حال توسعه را نیز با چالش های جدید مواجه می سازد و افق توسعه پایدار را تیره تر و شاید پرتنش تر کند؛ بنابراین، سرنوشت سیاست جدید اتحادیه اروپا، نه فقط آینده صنعت این قاره، بلکه پویایی اقتصاد جهانی و تحقق اهداف راهبردی را تعیین خواهد کرد. در این میان، سیاست گذاری هوشمندانه و هماهنگ، شرط لازم برای حفظ پیوستگی میان صنعت، اقتصاد و توسعه پایدار کشورهای دیگر با این قاره است.

جمع بندی

دیدگاهی که زمانی غرب جهان را به دو بخش تقسیم می کرد (غرب لیبرال در برابر بقیه جهان) به تدریج در حال از میان رفتن است. این نگاه زمانی رواج داشت که کشورهای غربی از سلطه بلامنازع صنعتی و اقتصادی برخوردار بودند و می توانستند بدون چالش جدی، با اهرم های اقتصادی و صنعتی، ارزش ها و سیاست های خود را به دیگر مناطق جهان تحمیل و صادر کنند. اما امروز آن پایه های قدرت تضعیف شده اند. قدرت های شرقی، به ویژه چین، در حال صعود هستند و در حوزه هایی چون صنعت و اقتصاد به تدریج جایگزین غرب می شوند. به طور منطقی، می توان انتظار داشت که چالش شرق با غرب، به زودی به حوزه سیاست و ارزش ها نیز گسترش پیدا کند. با این حال، طنز ماجرا آنجاست که خود

غرب نیز اکنون در حال به چالش کشیدن نظم بین‌المللی‌ای است که زمانی برای حفظ برتری‌اش بنا کرده بود (متیازاسپیکتر ۲۰۲۵).

دنایای معاصر در حال گذار از تحولی عمیق است؛ تحولی که با افزایش منازعات تجاری و تغییر محسوس سیاست خارجی به سوی روابطی مبتنی بر معامله‌گری، شناخته می‌شود. این رخدادها پدیده‌هایی منفرد نیستند، بلکه بازتابی از روندهای عمیق‌تر جهانی‌اند و نشان از ورود به عصری تازه هستند. دولت‌ها تمایل کمتری به مشارکت در مذاکرات چندجانبه نشان می‌دهند و مشروعیت نهادهای بین‌المللی بیش‌ازپیش مورد تردید قرار گرفته است. چارچوب‌های همکاری که زمانی بنیان حکمرانی جهانی را شکل می‌دادند، اکنون جای خود را به رقابت‌های قدرت‌محور داده‌اند؛ امری که در غیاب جایگزینی معتبر، احتمال بی‌ثباتی و مخاطرات بی‌سابقه‌ای را به همراه دارد.

یکی از چالش‌های مهم پیش روی اروپا و کلاً غرب، افزایش اتهام رباکاری است. سال‌هاست که قدرت‌های اروپایی و آمریکایی به ناسازگاری میان اصول اعلامی و عملکرد سیاست خارجی‌شان متهم‌اند (از دفاع از دموکراسی تا مداخلات بحث‌برانگیز). در گذشته، غرب می‌توانست این انتقادات را نادیده بگیرد و با توجیه مصالحه میان آرمان‌ها و واقعیت، آن‌ها را پاسخ دهد. اما در جهانی چندقطبی که قدرت اقتصادی - صنعتی در میان بازیگران متنوع‌تر تقسیم شده، هزینه اثبات رباکاری افزایش یافته است. کشورهایی که پیش‌تر تابع تصمیمات غرب بودند، اکنون آن قدر توان اقتصادی دارند که با غربی‌ها مخالفت کنند. در نتیجه، غرب دیگر نمی‌تواند این اتهامات را نادیده بگیرد. هم‌زمان، شاهد تغییری نگران‌کننده هستیم؛ سیاست‌گذاران غربی حاضرند برای رقابت با قدرت‌های نوظهور مبانی نظم پس از جنگ جهانی دوم را کنار بگذارند. این رفتارها در دنیای امروز نه تنها جذاب نیستند، بلکه تصویری سودمحور و متزلزل از نظم غربی ارائه می‌دهند. افزون بر این، غرب نتوانسته

فرا تر از متحدان سنتی خود، ائتلافی گسترده بسازد. همکاری فراتلانتیکی بین اروپا و آمریکا شکل گرفته، ولی تعامل جدی با کشورهای غیر غربی کم رنگ بوده است. در نتیجه، لحن غرب اغلب تحقیرآمیز و خارج از واقعیت جوامع هدف به نظر می رسد و به جای اعتماد، واکنش منفی می یابد. اگر غرب خواهان حفظ نظم بر پایه چندجانبه گرایی است، نمی تواند به وضع موجود دل خوش کند. باید روایت فراگیر و همگانی از ارزش هایش ارائه دهد که البته تا حدودی دیر شده است. تنها در این حالت است که مشروعیت نظم فعلی حفظ می شود نه با زور، بلکه از مسیر بازسازی اعتماد و ارزش های مشترک. در مجموع، سازوکارهای موجود برای مدیریت بحران های جهانی ناکارآمد شده اند و حتی قدرت های شرق نیز بدیلی جامع ارائه نداده اند. در فقدان نظم جایگزین، همکاری جهانی تضعیف شده و جهان در آستانه ضعف نهادی و خلأ حکمرانی قرار دارد و این تهدیدی جدی برای توان ما در مقابله هماهنگ با بحران های مشترک خواهد بود (متیاز اسپکتر ۲۰۲۵).

در این میان، وضعیت اروپا پیچیدگی خاصی یافته است. تحلیل گران بر این باورند که اروپا برای حفظ جایگاه خود، راهبردهای متنوع مثبت و منفی را جهت کند کردن روند افول اقتصادی و ژئوپلیتیک خود در پیش گرفته است. سهم این قاره از اقتصاد و صنعت جهانی کاهش یافته و عقب ماندگی فناورانه و نبود وحدت در اتحادیه اروپا بر مشکلات آن افزوده است. تلاش های اروپا برای کسب خودمختاری راهبردی بیشتر، بیش از آنکه نشانگر قدرت نمایی باشد، حکایت از مدیریت دوران افول دارد. اروپا به پایان دورانی که اتکای آن به انرژی آسان روسیه، تولیدات چین و امنیت آمریکا بود، اذعان کرده و ناگزیر به تغییر رویکرد شده است. با این حال، درباره موفقیت راهبردهای اروپاییان اتفاق نظر وجود ندارد؛ برخی آن ها را تدابیری برای مدیریت افول اقتصادی - سیاسی اروپاییان می دانند و برخی دیگر زمینه ساز سیاست هایی جسورانه تر می پندارند. به هر حال سیاست خارجی اروپا در



حال دگرگونی عمیقی است؛ دگرگونی ای که متأثر از واقعیات اقتصادی و رقابت‌های صنعتی فزاینده، آینده روابط خارجی اتحادیه اروپا را با عدم قطعیت روبرو ساخته است. نظم چندجانبه پس از جنگ جهانی دوم در اروپا رو به سستی نهاده و معیارهای زورگویی جایگزین اصول حقوقی شده‌اند. اروپا با بحران‌هایی همچون کسری بودجه، افت صنعتی، ناامنی انرژی و جمعیت رو به پیری مواجه است و داده‌های اقتصادی نیز کاهش تولید و نفوذ این قاره را تأیید می‌کنند. بدهی‌های بالا و عقب‌ماندگی از رقبا، اروپا را ناگزیر ساخته تا از سیاست‌های همیشگی‌اش فاصله گرفته و بر منافع امنیتی و اقتصادی متمرکز شود. با وجود این تحول نگرش، اروپا که روزگاری به عنوان معمار و پیش‌گام چندجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل شناخته می‌شد، اینک همگام با ایالات متحده به سوی الگویی مبتنی بر معامله‌گری و منفعت‌محوری در روابط جهانی سوق یافته است.

جایگاه اروپا در نظام بین‌الملل، به رغم تداوم نقش کلیدی آن، در مقایسه با قدرت‌های نوظهور در حال بازتعریف است. این تحول، در بستری از فرسایش نظم حقوقی بین‌المللی، پرسشی بنیادین را پیش می‌کشد: آیا امکان شکل‌گیری الگویی کارآمدتر برای حکمرانی جهانی، با الهام از رویکردهای نوین (چه شرقی

و چه ترکیبی)، وجود دارد؟ در غیاب بدیلی کارآمد برای نظم کنونی، پایداری نهادهای چندجانبه‌گرا و محوریت اروپا در آن‌ها، اکنون بیش از هر زمان دیگری به ظرفیت این مجموعه‌ها برای اصلاحات درونی گره خورده است؛ اصلاحاتی که هدفشان ایجاد توازنی نوین میان ارزش‌ها و منافع و ایفای نقشی سازنده در مدیریت بحران‌های جهانی است. ناکامی در این مسیر، به استمرار و تشدید رقابت‌های مخرب اقتصادی و صنعتی خواهد انجامید. از این رو، چشم‌انداز آینده اروپا مستقیماً به موفقیت آن در اجرای اصلاحات ساختاری در اتحادیه اروپا و توانایی‌اش برای مواجهه با چالش‌های عمیق اقتصادی و صنعتی وابسته است. این اقدامات تنها در صورتی به نتایج پایدار می‌انجامند که با پرهیز از تکرار الگوهای تاریخی و با پایبندی به موازین حقوق بین‌الملل صورت پذیرند.

بدین ترتیب، این فصل از نوشتار با تحلیل خط‌مشی‌های کنونی اروپا در نظم جهانی به پایان می‌رسد، اما پرسش اصلی همچنان باقی است: آیا اروپا خواهد توانست بار دیگر زمینه‌های رشد و شکوفایی اقتصادی و صنعتی خود را بازابد، یا باید خود را با نقشی کمتر تعیین‌کننده در معادلات جهانی تطبیق دهد؟ آنچه امروز به عنوان یک بحران تلقی می‌شود، می‌تواند فرصتی برای بازاندیشی در اولویت‌ها، تقویت انسجام داخلی و ترسیم افقی روشن‌تر داخل اتحادیه اروپا فراهم آورد. با این حال، تردیدها در خصوص توانایی این قاره برای بازگشت به جایگاه مطلوب، رو به گسترش است. باید توجه داشت که فرصت‌های پیش‌رو برای بسترسازی صلح جهانی و تقویت قانون‌مداری در نظام بین‌المللی، نه همیشگی‌اند و نه فراگیر؛ از این رو، تصمیم‌گیری‌های امروز برای آینده اروپا و جهان سرنوشت‌ساز خواهند بود.

فصل سوم

معمای توسعه در خلیج فارس؛ جدال صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک

مقدمه

برای شکل دهی به پژوهشی علمی پیرامون وضعیت معاصر کشورهای حوزه خلیج فارس، ضروری است تحلیل خود را در قاب پیوندها و تأثیرات متقابل صنعت، توسعه اقتصادی و ژئوپلیتیک صورت بندی کنیم. چنین رهیافتی اجازه می دهد تا از نقل گزاره های عمومی، روایت های شتاب زده و پیش داوری های ناشی از هیجان سیاسی، نژادی یا پیشینه های تاریخی بگریزیم و به ارزیابی ای واقع گرایانه و عمیق تر از دینامیک های منطقه ای دست یابیم. در گزارش ها و بازنمایی های بسیاری از رسانه های بین المللی و حتی ملی خود، رشد چشمگیر فناوری های دیجیتال و تحول اقتصادی در بخش هایی از شورای همکاری خلیج فارس به منزله نشانه هایی از دگرگونی و جهش منطقه ای و گاهی عقب افتادگی ایران معرفی می شود. بی تردید این تیتراها اغلب بی اساس یا کاملاً نادرست نیستند، اما باید اذعان داشت که در فقدان زمینه سازی جامع و نگاه تحلیلی چند موضوعی، چنین

گزارش‌هایی تنها سطح ماجرا را بازنمایی می‌کنند و به تحلیل نگرش‌های متفاوت آن نمی‌پردازند. اساساً این‌گونه مقایسه‌ها اغلب به سنجش سطح رفاه محدود می‌شوند و در نتیجه، ابعاد عمیق‌تر تفاوت‌های صنعتی و اقتصادی نادیده گرفته می‌شوند؛ چراکه پیچیدگی‌ها و تحولات صحنه منطقه، بسیار فراتر از آن چیزی است که در این تصاویر به نمایش درمی‌آید. اینجاست که این پرسش‌های کلیدی مطرح می‌شود:

- آیا سطح بالای رفاه و دسترسی به فناوری‌های نوین در برخی کشورها، می‌تواند نمایانگر واقعیت‌های پیچیده و لایه‌های ژئوپلیتیک خاورمیانه باشد یا به روایتی ساده‌انگارانه تنزل پیدا کرده است؟
- آیا این تصاویر، بازتابی دقیق از مناسبات قدرت و روابط در حال تغییر منطقه هستند یا تنها روایتی یک‌سویه از پیشرفت‌ها و شکاف‌ها عرضه می‌کنند؟

ارزیابی دقیق پیشرفت‌های فناورانه و صنعتی کشورها، به معنای نادیده‌گرفتن اهمیت رفاه اجتماعی نیست، بلکه مستلزم توجه به شاخص‌های متعدد و بعضاً پنهان است. معیارهای رایج مانند دسترسی به محصولات پیشرفته، مالکیت خودروهای تجملی یا تولید ناخالص داخلی، اگرچه بخشی از تصویر توسعه را نشان می‌دهند، اما برای ترسیم چشم‌اندازی کامل از تحولات کافی نیستند. از این رو، توجه به عواملی بنیادی‌تر ضروری است؛ عواملی نظیر کیفیت اکوسیستم دانشی، عمق فرهنگ علمی در جامعه، و شیوه‌های بومی‌سازی و ادغام فناوری در ساختارهای نهادی. تحلیل این متغیرهای کیفی، درک عمیق‌تری از مسیر توسعه کوتاه‌مدت و بلندمدت یک کشور به دست می‌دهد. از سوی دیگر، باید به این پرسش اساسی پرداخت که تحولات فناورانه و صنعتی تا چه میزان قادر به تغییر واقعی ساختار قدرت ژئوپلیتیک در منطقه هستند؟ آیا این پیشرفت‌ها به بازآرایی بنیادین هرم قدرت منجر می‌شوند، یا آنکه بزرگ‌نمایی رسانه‌ای تصویری

اغراق آمیز و نامنطبق با واقعیت ارائه می دهد؟ پاسخ به این پرسش ها، نه تنها جایگاه راهبردی کشورها را در منطقه آشکار می سازد، بلکه تحلیل توسعه و قدرت را از هیجانات رسانه ای به سمت ارزیابی های عمیق و علمی هدایت می کند.

وظیفه یک کاوشگر علمی، قضاوت مبتنی بر پیش فرض نیست، بلکه ارزیابی موضوع با رویکردی پرسشگرانه است. اگرچه پیشرفت های مهمی در برخی کشورهای حاشیه خلیج فارس و ایران مشاهده می شود که پتانسیل تغییر معادلات صنعتی، اقتصادی و ژئوپلیتیک را دارند، اما نباید از نظر دور داشت که بسیاری از برداشت های خوش بینانه یا بدبینانه در این زمینه، همچنان ماهیتی آرمان گرایانه دارند و پایداری و تأثیرات بلندمدت آن ها به صورت تجربی اثبات نشده است. هدف این نوشتار، ایجاد توازن میان روایت های غالب و تحلیل های عمیق تر است تا به درکی آگاهانه، چندوجهی و مستقل از هیجانات رسانه ای درباره خاورمیانه معاصر دست یابد. تنها از این طریق می توان چشم اندازی انتقادی و واقع بینانه برای فهم روندهای اقتصادی - صنعتی آینده منطقه ترسیم کرد و مبانی گفت وگو و سیاست گذاری را به شکلی منطقی پی ریزی نمود.

بررسی تطبیقی آمارهای منتخب کشورهای حوزه خلیج فارس

در پژوهش حاضر، با رویکردی تطبیقی در موضوعات محدود انتخابی به بررسی جایگاه ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس (GCC) در سه گانه صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک پرداخته می شود؛ لذا ارزیابی جامع در این حوزه مستلزم انتخاب درستی از مجموعه ای از معیارهای کمی و کیفی است که در ادامه، به فراخور موضوع، بخش هایی از مهم ترین شاخص های مقایسه ای مرور می شود. ناگفته پیداست که اتکای صرف بر داده های آماری نه تنها نمی تواند تمامی ابعاد پویای این مقایسه را به تصویر کشد، بلکه به دلیل تفاوت در منابع و تعاریف، همواره محدودیت هایی در تحلیل و تفسیر نتایج وجود خواهد داشت.



با این وجود، مرور برخی از آمارهای وجود می‌تواند تصویری واقع‌بینانه‌تر از ظرفیت‌ها، چالش‌ها و روندهای غالب در این دو بازیگر مهم منطقه‌ای ارائه کند. ایران با جمعیتی در حدود ۹۰ میلیون نفر، از نظر جمعیت جمع کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس (GCC) را به وضوح پشت سر می‌گذارد؛ به گونه‌ای

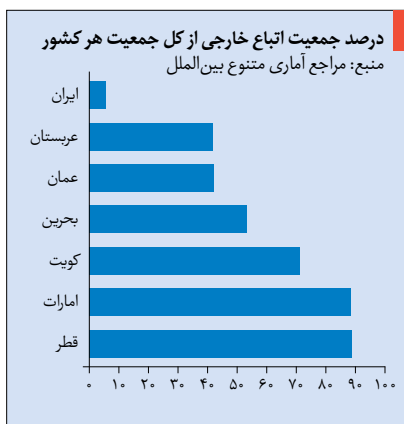


که جمعیت آن تقریباً ۵۰ درصد بیش از مجموع جمعیت همه این کشورها برآورد می‌شود. با این همه، تأمل در ساختار جمعیتی نشان می‌دهد که سهم جمعیت جوان در کشورهای حاشیه خلیج فارس از ایران فراتر است. برای نمونه، نسبت جمعیت جوان در این کشورها بیش از ۳۸ درصد ذکر شده، حال آنکه این

شاخص برای ایران نزدیک به ۲۲ درصد است. بی تردید، روند پیرشدن جمعیت در ایران در دهه‌های آتی، اثراتی مستقیم بر بازار کار، نرخ مشارکت اقتصادی و پویایی توسعه بخش خصوصی بر جای خواهد گذاشت. از سوی دیگر، یکی از شاخص‌ترین ویژگی‌های جمعیتی اعضای شورای همکاری خلیج فارس، اتکای بی سابقه آن‌ها به نیروی کار مهاجر است. در قطر، اتباع خارجی بیش از ۸۸.۴٪ جمعیت کل را تشکیل می‌دهند؛ در امارات متحده عربی این نسبت ۸۸٪ است و کویت نیز با ۷۱٪ جمعیت مهاجر، در سطح بالایی قرار دارد. حضور مهاجران در بحرین معادل ۵۳.۲٪ جمعیت، در عمان حدود ۴۲٪ و در عربستان سعودی نیز نزدیک به ۴۱.۶٪ برآورد شده است. به طور کلی، در سطح کل منطقه GCC، بالغ بر نیمی از جمعیت (تقریباً ۵۱٪) را مهاجران و نیروی کار خارجی تشکیل می‌دهند. چنین ساختار جمعیتی، بیانگر وابستگی عمیق کشورهای حوزه خلیج فارس به نیروی کار وارداتی در کلیه سطوح (از مشاغل ساده تا تخصصی) برای پیشبرد موتور اقتصاد، صنایع و پروژه‌های عمرانی و خدماتی است. از یک منظر، این کشورها با جذب نیروهای خارجی محیطی جذاب برای تنوع بخشی به اقتصاد خود فراهم کرده‌اند. اما روی دیگر سکه آن است که اقتصاد و توسعه اجتماعی و صنعتی این کشورها بدون نیروی کار بین‌المللی به سختی پایدار می‌ماند و همین وابستگی می‌تواند در بلندمدت، ریسک‌های ساختاری جدی برای ثبات اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی آن‌ها در پی داشته باشد. در نتیجه، آینده بازار کار و پایداری توسعه در این کشورها تا حد زیادی به وضعیت جوانی جمعیت، گسترده‌ی مهاجرت و سیاست‌های مدیریت نیروی کار بسته است.

در برخی حوزه‌های کلیدی فناوری و منابع طبیعی، ایران جایگاه ممتازی را در سطح منطقه و جهان داراست. در حوزه‌های راهبردی چون تولید علم پایه هوش مصنوعی، ایران در بین ۱۷ کشور برتر جهان قرار گرفته و در فناوری‌هایی چون نانوفناوری (رتبه چهارم جهانی)، زیست فناوری (رهبر منطقه‌ای در تولید واکسن

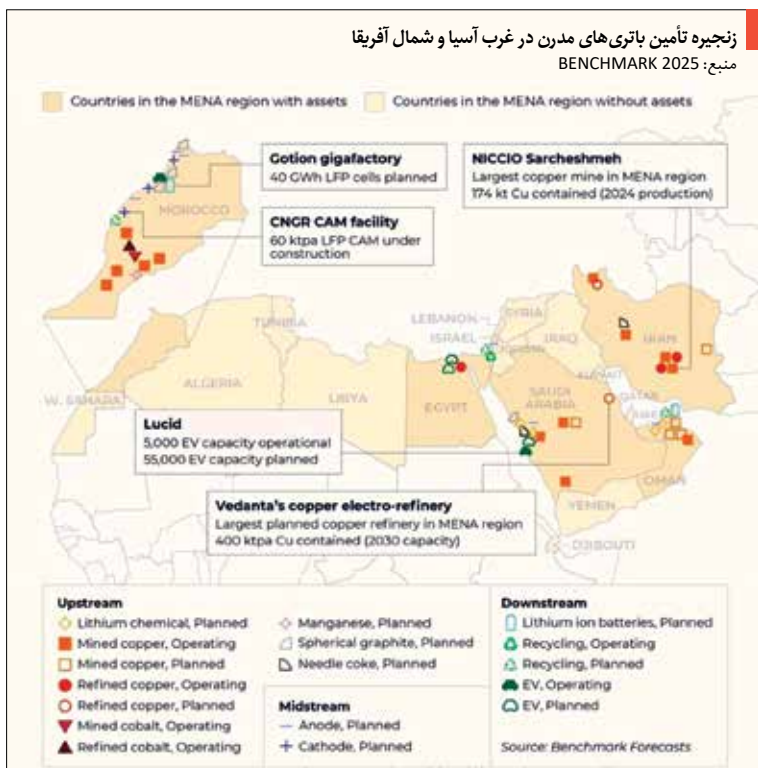
و داروهای زیستی) و هوافضا (در جمع ۱۱ کشور دارای توان پرتاب مستقل ماهواره) موفقیت‌هایی بسیار مهم کسب نموده است. افزون بر این، در فناوری دفاعی و تولید مواد کامپوزیتی صنعتی، ظرفیت‌های ایران در سطح منطقه خاورمیانه کم‌نظیر است و در تولید سیمان و فولاد و مس و برخورداری



از ذخایر کلان نفت و گاز (چهارمین ذخایر نفت و دومین ذخایر گاز جهان) وضعیت ممتازی را دارد. همچنین ایران با حدود هزاران فارغ‌التحصیل سالانه در حوزه علوم پایه و مهندسی، از نظر نیروی انسانی متخصص در سطح جهانی مطرح است.

کشورهای GCC، به‌ویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی، از منظر شاخص‌های کلان اقتصادی و مشارکت در اقتصاد جهانی سرآمد هستند. تولید ناخالص داخلی کل این کشورها و میزان سرانه تولید ناخالص، عمدتاً بالاتر از ایران است. برای نمونه، قطر رتبه ششم جهان را در سرانه GDP دارد. امارات با تسلط بر بازار تجارت منطقه‌ای، نقشی محوری در تسهیل مبادلات جهانی ایفا می‌کند و عربستان، علاوه بر برخورداری از بزرگ‌ترین اقتصاد منطقه و عضویت در گروه ۲۰، شرکت نفتی آرامکو عربستان را نیز به‌عنوان بزرگ‌ترین شرکت نفت و گاز جهان در اختیار دارد. شورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در سال ۲۰۲۳ به سهمی در حدود ۳.۴٪ از حجم کل تجارت کالایی جهان دست یافته‌اند. این رقم، بر اساس گزارش‌های رسمی منتشرشده توسط مراکز آماری شورای همکاری و رسانه‌های تحلیلی اقتصادی، مبتنی بر ارزش کل تجارت

کالایی (مجموع صادرات و واردات) کشورهای GCC با جهان است که به حدود ۱.۵ تریلیون دلار در سال ۲۰۲۳ رسیده است. این سهم، جایگاه ششم جهان را برای منطقه این کشورها در میان بزرگ‌ترین بازیگران تجاری دنیا تثبیت می‌کند و نشانه‌ای از اهمیت اقتصادی بالای این منطقه در شبکه تجارت جهانی کالا محسوب می‌شود. سهم چشمگیر GCC از تجارت کالایی جهان و توسعه شتابان زیرساخت‌های فناوری دیجیتال (با پیشسازی امارات) نیز مزید بر علت است. همچنین کشورهای GCC در شاخص‌هایی همچون گردشگری بین‌المللی، راهبردهای ملی هوش مصنوعی و توسعه زیرساخت‌های دیجیتال همچنان



گام‌هایی بلند برداشته‌اند، گرچه در آموزش و تربیت نیروی انسانی مهندسی و فنی نسبت به ایران و برخی رقبای آسیایی، ضعیف‌تر عمل کرده‌اند. از نظر توان صنعتی، ایران با وجود محدودیت‌های گسترده ناشی از تحریم، همچنان به عنوان یکی از مهم‌ترین قدرت‌های صنعتی منطقه شناخته می‌شود. بر اساس جدیدترین شاخص‌های بین‌المللی، در رتبه‌بندی عملکرد صنعتی رقابتی (UNIDO CIP)، امارات متحده عربی جایگاه ۲۹ جهان را دارد و ایران نیز در رتبه ۴۹ قرار گرفته است. این وضعیت نشان می‌دهد که ایران در میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس، پس از امارات، جایگاه برتری دارد و دیگر کشورهای این شورا (حتی با پیشرفت‌های اقتصادی اخیر) در رتبه‌بندی جهانی پس از ایران و امارات قرار می‌گیرند. این واقعیت نقش تعیین‌کننده ایران و امارات را در عرصه صنعت منطقه‌ای متمایز می‌کند.

باید دقت داشت که آمارهای فوق، پیچیدگی‌ها و تفاوت‌های ساختاری اقتصاد، صنعت و سیاست‌گذاری ایران و کشورهای جنوبی خلیج فارس را در حوزه‌های محدودی بازتاب می‌دهند. هم‌زمان باید اذعان داشت که هرگونه

مقایسه آماری میان این کشورها، تحت تأثیر تفاوت در منابع آماری، تعاریف، شرایط سیاسی و تأثیر تحریم‌های ناعادلانه (بر ایران) قرار دارد و به همین دلیل، تفسیر این آمارها باید با احتیاط و با مدنظر قراردادن شرایط زمینه‌ای صورت پذیرد. در مجموع، می‌توان گفت که ایران و شورای همکاری خلیج فارس هر یک باتکیه بر



ویژگی‌های جمعیتی، منابع طبیعی و راهبردهای فناورانه و اقتصادی متمایز، نقش‌آفرینی خاص خود را در ساختار صنعتی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی منطقه دنبال می‌کنند و مقایسه دو بلوک می‌بایست با توجه به این خصوصیات انجام پذیرد.

مسیر متفاوت آموزش کلاسیک و صنعتی شدن در منطقه خلیج فارس

حرکت ایران به سوی صنعتی‌سازی بسیار زودتر از همسایگان خلیج فارس آغاز شد، به‌ویژه از دهه ۱۹۲۰ با مداخله گسترده دولت و اتخاذ سیاست جایگزینی واردات. تا دهه ۱۹۳۰، زیرساخت‌های کلیدی نظیر راه‌آهن سراسری ایران، کارخانه‌های فولاد و نساجی و تولید سیمان ایجاد شده بود. پس از جهش قیمت نفت در دهه ۷۰ میلادی، ایران راهبردی جاه‌طلبانه با تمرکز بر رشد صنعتی مبتنی بر دولت را در پیش گرفت. بین سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷، تولید ناخالص داخلی بخش دولتی به‌طور میانگین سالانه ۲۲ درصد افزایش یافت و ساختار صنعتی کشور از محصولات مصرفی سبک به کالاهای سرمایه‌ای تنوع یافت. با این حال، در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی مدل صنعتی‌سازی ایران با چالش‌های ساختاری مستمری نیز مواجه بود. در مقابل، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس عمدتاً پس از دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی و با اتکا به درآمدهای نفتی وارد مسیر صنعتی‌سازی شدند. برخلاف رویکرد خودکفایی ایران پس از انقلاب، این کشورها در ابتدا فناوری و تخصص را وارد کرده و ثروت نفتی را صرف توسعه زیرساخت‌ها از طریق پروژه‌های کلید در دست و یارانه‌های دولتی نمودند. مدل توسعه کشورهای عربی بر خرید فناوری روز دنیا، توسعه زیرساختی مدرن و جلب سرمایه‌گذاری خارجی جهت انتقال فناوری متمرکز بود، نه نوآوری بومی در ایران. ایران از سنتی ریشه‌دار در ارزش‌گذاری اجتماعی به کسب علم بهره‌مند بوده است؛ سنتی که زمینه‌ساز پیشرفت‌های فناورانه معاصر شد. این مسیر به‌ویژه

در دوران جنگ با عراق و در پی اعمال تحریم‌های بین‌المللی، قوت گرفت و ایران را مصمم‌تر کرد تا ظرفیت‌های علمی و فناوری داخلی خود را تقویت کند. پیامد این رویکرد، رشد چشمگیر در حوزه‌هایی چون هوافضا، فناوری هسته‌ای، زیست‌فناوری و تولید پیشرفته بود. به‌عنوان نمونه، ایران به مرز خودکفایی ۹۵ درصدی در صنعت داروسازی دست یافت و به یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان فولاد در خاورمیانه بدل شد. در مقابل، کشورهای حوزه خلیج فارس از دهه ۱۹۸۰ میلادی بر بین‌المللی‌سازی آموزش عالی تمرکز کردند. آنان با دعوت از شعب دانشگاه‌های معتبر غربی و ترویج همکاری‌های منطقه‌ای از طریق نهادهایی چون مرکز پژوهش‌های آموزشی کشورهای عربی که در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی تأسیس شد و به دنبال واردات الگوهای آموزشی و تخصص خارجی بودند تا سرمایه نیروی کار ماهر را به سرعت پرورش دهند.

در مجموع در چهار دهه گذشته، باوجود محدودیت‌ها، مدل توسعه ایران بر توانمندسازی بومی از طریق سرمایه‌گذاری در پژوهش‌های بنیادین، پرورش استعدادها، علمی و بهره‌گیری از مهندسی معکوس و تطبیق فناوری استوار بوده است. در مقابل، کشورهای خلیج فارس عمدتاً بر جذب سرمایه، انتقال فناوری و برخورداری از درآمد سرشار نفت و گاز، جمعیت اندک، زیرساخت‌های پیشرفته و مقررات صنعتی تسهیل‌کننده برای جذب شرکت‌های چندملیتی اتکا داشته‌اند. بااین‌همه، کمبود نیروی متخصص بومی، وابستگی بیش از اندازه به کارشناسان خارجی و دشواری در بهره‌برداری مؤثر از فناوری‌های وارداتی، همچنان از چالش‌های جدی آنان به شمار می‌رود. به زبان ساده در سال‌های اخیر، کشورهای عربی با شتابی فراتر از ظرفیت تربیت نیروی انسانی خود، به سوی صنعتی شدن حرکت کرده‌اند؛ گویی آهنگ توسعه‌شان از رشد منابع انسانی‌شان پیشی گرفته است. این در حالی است که در ایران، برخلاف این روند، همواره نیروی انسانی توانمند و بالقوه وجود داشته، اما روند سرمایه‌گذاری و هدایت این

سرمایه انسانی به سمت صنایع، به ویژه از دهه ۱۳۸۰ به بعد، کند و کم رونق شده است. شایان توجه است که این کندی عمدتاً پیامد اجبارهای بیرونی مانند جنگ و تحریم‌ها بوده و نه نتیجه یک انتخاب یا راهبرد ملی آگاهانه ایران.

چشم‌انداز صنعت عربی و وابستگی به آمریکا

کشورهای پیشرو عربی در حوزه اقتصادی و صنعتی منطقه خلیج فارس،



به ویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی، اکنون هوش مصنوعی و سایر فناوری های تحول آفرین را در جایگاهی راهبردی قرار داده اند و آن ها را بنیان اساسی امنیت ملی و تاب آوری اقتصادی آینده خود می دانند. این رویکرد، به وضوح در اسناد چشم انداز ملی و برنامه های توسعه بلندمدت این کشورها منعکس شده است؛ چشم اندازی که بر خرید و تجهیزکردن محصولات با فناوری های پیشرفته با ساختار اقتصادی داخلی و ارتقای جایگاه این کشورها



در تجارت جهانی استوار است. تحقق آرمان‌های بلندپروازانه کشورهای عربی در عرصه فناوری‌های نوین، با یک چالش ساختاری بنیادین روبروست: نارسایی ظرفیت‌های بومی در مراکز علمی و پژوهشی. به رغم سرمایه‌گذاری‌های هنگفت و تلاش‌های ستودنی برای پرورش استعداد‌های داخلی و تقویت نوآوری، کشورهایی نظیر عربستان سعودی و امارات متحده عربی همچنان در تأمین تخصص، توسعه زیرساخت‌ها و دستیابی به فناوری‌های پیشرفته، به بازیگران خارجی، به ویژه ایالات متحده وابسته‌اند. این اتکا، آنان را در برابر نوسانات ژئوپلیتیکی به شدت آسیب‌پذیر ساخته است؛ چنان‌که تشدید کنترل‌های صادراتی آمریکا بر قطعات و سخت‌افزارهای راهبردی، این کشورها را با دشواری‌های جدی برای رسیدن به آرمان‌هایشان مواجه کرده است. در چنین فضای پیچیده‌ای، ریاض و ابوظبی همواره کوشیده‌اند تا ضمن تحکیم روابط صنعتی و فناورانه با آمریکا و شرکت‌های غربی، از طریق دیپلماسی، دسترسی خود به محصولات با فناوری‌های حساس را تضمین کنند. این تعاملات، گاه به همسویی بیشتر با اولویت‌های ژئوپلیتیکی و اشنگتن منجر شده و نشان می‌دهد که راهبرد فناورانه آن‌ها عمیقاً با ملاحظات سیاسی متحد اصلی‌شان درهم‌تنیده است.

هم‌زمان، کشورهای عربی با جدیت مسیر تنوع‌بخشی به همکاری‌های فناورانه با قدرت‌هایی چون چین و اروپا را دنبال می‌کنند. سرمایه‌گذاری‌های مشترک، اجرای پروژه‌های زیربنایی کلان و توسعه صنایع دیجیتال، همگی گواهی بر عزم راسخ آن‌ها برای کاهش وابستگی به یک قدرت واحد است. همکاری با چین، ورای مزایای اقتصادی، فرصتی برای دور زدن محدودیت‌های غربی در حوزه‌هایی نظیر هوش مصنوعی، رباتیک و انرژی‌های هوشمند و همچنین زمینه‌سازی برای گذار از اقتصاد نفتی در بلندمدت را برایشان فراهم می‌آورد. در نهایت، تحقق چشم‌انداز فناوری محور کشورهایی مثل عربستان و امارات،

در گرو دیپلماسی پویا و توانایی آن‌ها در ایجاد توازن هوشمندانه میان منافع و روابطشان با قدرت‌های بزرگ جهانی است.

چشم‌انداز تحقق «خودکفایی فناورانه» برای کشورهای جنوبی حوزه خلیج فارس در عرصه‌های فناوری پیشرفته، دست‌کم در کوتاه‌مدت، دور از دسترس به نظر می‌رسد. علی‌رغم سرمایه‌گذاری‌های هنگفت و اجرای طرح‌های گسترده آموزشی و تجاری‌سازی داخلی، وابستگی ساختاری این کشورها به دانش فنی و فناوری‌های وارداتی در آینده‌ای قابل پیش‌بینی تداوم خواهد یافت. همچنین، کنترل‌های صادراتی غرب بر فناوری‌های کلیدی، همچنان عاملی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به رویکردهای دیپلماتیک و سیاست خارجی عربستان سعودی و امارات متحده عربی خواهد بود. از این رو، تعامل پیچیده میان آرمان‌های بلندپروازانه، وابستگی‌های موجود و محدودیت‌های خارجی، مسیر تحولات سیاست فناوری کشورهای جنوبی خلیج فارس را در سال‌های پیش رو ترسیم خواهد کرد.

معاملات دیپلماتیک فناوری

در سطح جهانی، ایالات متحده و چین (و بافاصله بعد از آنها اروپا) نقشی محوری در بسیاری از عرصه‌های فناوری پیشرفته، چه نظامی و چه غیرنظامی از قبیل انرژی هسته‌ای و هوش مصنوعی و فن‌آوری کوانتوم ایفا می‌کنند. با این حال، آمریکا انتقال این فناوری‌ها را به هر متقاضی حتی ثروتمند، تضمین نمی‌کند و سازوکاری چندلایه از مقررات و کنترل‌های راهبردی بر آن حاکم است؛ به‌ویژه در مواردی که انتقال فناوری ممکن است توازن قوا یا امنیت ملی متحدان ایالات متحده (مخصوصاً اسرائیل) را به خطر اندازد. تصمیمات انتقال فناوری، علاوه بر قوانین، تابع جهت‌گیری سیاست خارجی دولت وقت و نوع مناسبات سیاسی با کشور مقصد نیز هست. بدین ترتیب، کشورهای خلیج فارس، برای دستیابی

به ابزارهای توسعه و نفوذ فناوری‌های آینده، باید ملاحظات سیاسی و منافع ژئوپلیتیکی آمریکا را به عنوان یک عامل کلیدی در معادلات خود لحاظ کنند. یکی از روندهای مهم سال‌های اخیر، بهره‌گیری از امکان دسترسی به "فناوری کلیدی" به مثابه اهرمی دیپلماتیک از سوی آمریکا و غرب بوده است.

عادی‌سازی روابط با اسرائیل در قالب توافقات ابراهیم، گاه صراحتاً یا ضمنی، پیش شرط دسترسی برخی دولت‌های عربی به فناوری‌های حساس غربی قرار گرفته است. کشورهایمانند بحرین و عربستان که خواهان دسترسی فناوری‌های پیشرفته غیرنظامی مانند برنامه هسته‌ای هستند، ناگزیرند با سیاست‌های آمریکا هماهنگ باشند و در فرایند عادی‌سازی روابط منطقه با اسرائیل مشارکت کنند. البته در کنار این بده‌بستان‌های دیپلماتیک، کشورهای عربی جنوب خلیج فارس تقویت زیست‌بوم فناورانه و پژوهشی بومی را نیز با جدیت دنبال می‌کنند. این، هم از مسیر سرمایه‌گذاری‌های گسترده داخلی، بهره‌گیری از صندوق‌های ثروت ملی، تنوع‌بخشی شرکا با محوریت چین و اروپا، و هم با اجرای برنامه‌های ملی بلندپروازانه در حوزه‌هایی مختلف دنبال شده است؛ بنابراین، کشورهای عربی سیاستی دوگانه را پی می‌گیرند: یک سو، کسب رضایت و حمایت آمریکا از طریق هم‌سویی سیاسی و عادی‌سازی؛ سوی دیگر، تنوع شرکای فناوری و شتاب‌بخشی به توسعه داخلی برای عبور از محدودیت‌های اعمال‌شده غرب.

پیش‌گامی آمریکا در فناوری‌های روز به اهرم فشاری قدرتمند در معادلات ژئوپلیتیک جهان بدل شده است. واشنگتن از این مزیت، هم برای پیشبرد منافع راهبردی خود و هم به عنوان ابزاری در دیپلماسی و اعمال فشار بهره می‌گیرد. سیاست‌های ایالات متحده در زمینه انتقال فناوری‌های کلیدی، تعیین می‌کند که کدام کشورها و تحت چه ضوابطی به این دانش دسترسی خواهند داشت. در چنین شرایطی، دولت‌های عربی برای تحقق آینده‌ای فناورانه، ناگزیر از انتخابی دشوارند:

یا بازنگری در سیاست خارجی خود یا سرمایه‌گذاری پایدار در زیست‌بوم فناوری داخلی. چشم‌انداز نوین این کشورها، گذار از اقتصاد نفتی به سوی صنعتی شدن و دستیابی به فناوری‌های تحول‌آفرین است. پیمودن این مسیر اما هزینه‌های ژئوپلیتیکی به همراه دارد که همواره در راستای منافع بلندمدت آن‌ها نیست. در عمل، دسترسی آسان به فناوری غرب، بهای سنگینی دارد: همسویی فزاینده با سیاست‌های ایالات متحده و گاه، چشم‌پوشی از برخی ارزش‌های سنتی. در این میان، چین با رویکردی متفاوت، به عنوان یک جایگزین بالقوه مطرح می‌شود. پکن که اولویت را به منافع اقتصادی می‌دهد و درگیر اتحادهای پیچیده در منطقه نیست، انتقال فناوری را بیش از آنکه موضوعی ژئوپلیتیک بداند، معامله‌ای تجاری تلقی می‌کند؛ رویکردی که برای کشورهای خریدار، جذابیت دوجانبه دارد.

باوجود این چالش‌ها، روند توسعه فناوری در کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس نشان می‌دهد که آن‌ها رویکردی منفعلانه در پیش نگرفته و صرفاً منتظر تصمیمات واشنگتن نمانده‌اند. این کشورها با اتخاذ رویکردی راهبردی، هم‌زمان بر توسعه زیرساخت‌ها، تنوع‌بخشیدن به شرکای بین‌المللی و تقویت توانمندی‌های داخلی خود متمرکز شده‌اند تا نقشی تعیین‌کننده در جهان آینده ایفا کنند. این تلاش‌ها، علی‌رغم هزینه‌های سنگین، نشان‌دهنده عزم راسخ این کشورها برای رهایی از اقتصاد نفتی و ساختن آینده‌ای پایدار است. اگرچه غلبه بر چالش‌های ساختاری در کوتاه‌مدت دشوار می‌نماید، اما شواهد حاکی از آن است که این کشورها با سرمایه‌گذاری‌های کلان و برنامه‌ریزی‌های بلندمدت، مصمم به تحقق چشم‌انداز صنعتی خود هستند.

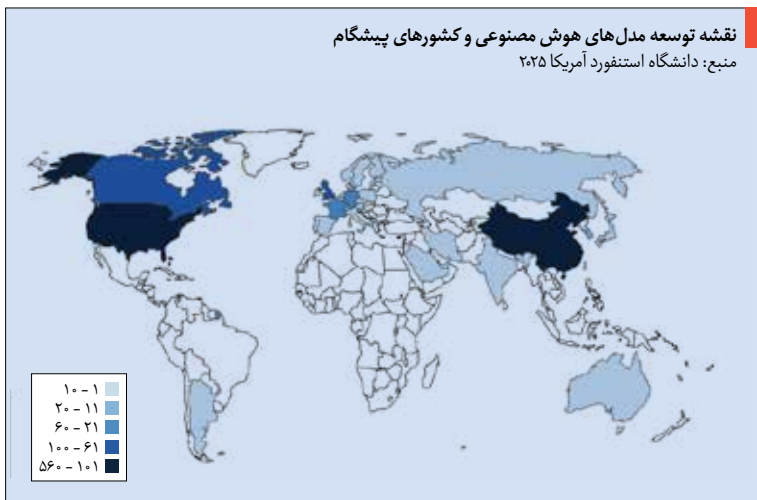
تفاوت ایران و منطقه در «خرید محصول» یا «تولید فناوری»

ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در طیف "تولید فناوری" تا "خرید محصول" جایگاه متفاوتی دارند. ایران با منابع محدود و تمرکز بر تحقیق و توسعه

داخلی، دانش فنی معتبری در صنایع کلیدی ایجاد کرده اما این دانش کمتر به تولید انبوه و صادرات محصولات فناورانه بدل شده است و در نتیجه اقتصاد ایران همچنان بر نفت متکی مانده است. در مقابل، کشورهای عربی خلیج فارس عمدتاً فناوری را وارد می‌کنند و ظرفیت آنها غالباً به خرید محصول و استفاده از تخصص خارجی برای افزایش بهره‌وری بواسطه فن‌آوری است. سرمایه‌گذاری‌های اخیر این کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در زیرساخت‌های علمی، متفاوت در نگرش با روندی جدید و نیازمند برنامه‌ریزی بلندمدت است.

با اینکه فرهنگ و سابقه تاریخی علوم پایه در ایران عمیق است؛ با این حال طی سال‌های اخیر فعالیتهای ایران در تجاری‌سازی فناوری قابل توجه نبوده است. امارات و عربستان، اکنون زیرساخت‌های فناورانه و تجاری پیشرفته‌تری دارند و در برخی حوزه‌ها مانند هوش مصنوعی کاربردی رشد سریعتری نشان داده‌اند؛ اگرچه وابستگی عمده آنها به واردات سخت‌افزار و نیروی کار خارجی باقی است. تا زمانی که پژوهش و تربیت نیروی بومی تقویت نشود، کشورهای

نقشه توسعه مدل‌های هوش مصنوعی و کشورهای پیشگام
منبع: دانشگاه استنفورد آمریکا ۲۰۲۵



شورای همکاری خلیج فارس بیشتر مصرف‌کننده فناوری خواهند ماند تا تولیدکننده دانش اصیل و صادرات‌پذیر.

ارزیابی مقایسه‌ای پیشرفت فناوری و صنعت میان ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، می‌تواند با شاخص‌های کیفی مانند عمق و استمرار پژوهش، حجم تولید صنعتی واقعی و کیفیت ثبت اختراعات نوآورانه صورت بگیرد، نه صرفاً اتکا به حجم سرمایه‌گذاری یا مقیاس پروژه‌های خارجی. در این راستا، ایران علی‌رغم سرمایه‌گذاری محدودتر، به دستاوردهای علمی شایان توجهی در حوزه‌هایی نظیر نانو فناوری و زیست فناوری نائل آمده است. در مقابل، کشورهای شورای همکاری با تکیه بر سرمایه‌های کلان و واردات فناوری‌های پیشرفته، همچنان از جامعه علمی و پژوهشی بومی قدرتمندی برخوردار نیستند. در عصر کنونی که سرعت پیشرفت فن آوری سرسام‌آور است، همکاری‌های علمی بین‌المللی برای هر دو طرف امری حیاتی محسوب می‌شود، چرا که انزوای علمی، عقب‌ماندگی فناوریانه را در پی خواهد داشت.

در بخش صنعت، ایران موفق به توسعه زنجیره‌های ارزش در صنایعی چون خودروسازی، فولاد، پتروشیمی و تجهیزات دفاعی شده است. در مقابل، تلاش‌های کشورهای عربی، نظیر توسعه صنایع سنگین در امارات یا خطوط هوشمند تولید آلومینیوم، هرچند قابل توجه‌اند، اما هنوز به شکل‌گیری یک اکوسیستم صنعتی یکپارچه و منسجم نینجامیده‌اند. ایران، علی‌رغم تحریم‌های گسترده، کماکان تولیدکننده اصلی خودرو در منطقه است، درحالی‌که عربستان سعودی در پی رونمایی از نخستین خودروی برقی بومی خود تا سال ۲۰۲۶ است. یکپارچه‌سازی راهبردی توانمندی‌های فنی و قطعه‌سازی ایران با سرمایه و شرکای فناوریانه کشورهای عربی، پتانسیل ایجاد یک زنجیره ارزش فناوریانه و قدرتمند در سطح منطقه را داراست.

در عرصه هوش مصنوعی، ایران از منظر تولیدات آکادمیک و انتشار مقالات

علمی پرنفوذ، جایگاه برتر منطقه را در اختیار دارد. بااین حال، امارات متحده عربی در زمینه مهندسی و توسعه "کاربردی" مدل‌های زبانی بزرگ (LLM) رشدی چشمگیر را تجربه کرده است؛ هرچند این پیشرفت قویاً به زیرساخت‌ها، تراشه‌ها و نیروی انسانی متخصصی متکی است که از غرب و چین تأمین می‌شوند. سرمایه‌گذاری امارات در آموزش عمومی و ترویج ابزارهای مدرن، مانند ارائه رایگان ChatGPT به شهروندان، قابل توجه است. به‌طورکلی، سرمایه‌گذاری گسترده کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در زیرساخت‌های دیجیتال و اینترنت پرسرعت، تأثیرات مثبت خود را در بخش‌هایی چون تجارت الکترونیک، بانکداری دیجیتال و برنامه‌ریزی شهری در کلان‌شهرهایی نظیر دبی و ابوظبی به نمایش گذاشته است.

در حوزه انرژی‌های پاک و زنجیره تأمین خورشیدی، کشورهای عربی با نصب ظرفیت‌های عظیم، گام‌های بلندی برداشته‌اند، درحالی‌که ورود ایران به این عرصه کلیدی با سرعتی کمتر صورت گرفته است. بااین وجود، زنجیره تأمین در کشورهای عربی و ایران هر دو به شدت وابسته به واردات پیل‌ها، اینورترها، عمدتاً از چین، است. توافق‌های اخیر عربستان با شرکت‌های پیش‌گام غربی و چینی، گامی اولیه برای بومی‌سازی تولید ماژول و ویفر خورشیدی است، اما موفقیت در انتقال دانش فنی آن همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. از منظر نوآوری، اگرچه تعداد ثبت اختراعات عربستان سعودی به سرعت در حال افزایش است، اما تأثیرگذاری استنادی و نرخ تجاری‌سازی آن‌ها در قیاس با قدرتهای فناوری شرق آسیا، فاصله معناداری دارد. در مقابل، نوآوری‌های ثبت شده ایران که بیشتر بر حوزه‌های شیمی، تجهیزات پزشکی و مهندسی فرایند تمرکز دارد، در قالب محصولات صادراتی مانند واکسن، کاتالیست‌ها و خدمات فنی-مهندسی در صنعت نفت و گاز به بازارهای جهانی راه یافته‌اند.

پس یک چالش بنیادین در مسیر پیشرفت فناورانه کشورهای عربی،

وابستگی عمیق آن‌ها به تخصص و انتقال دانش فنی از منابع خارجی است. این مسئله به‌ویژه در حوزه هوش مصنوعی نمایان است و قرارگرفتن این کشورها در میانه رقابت فناوریانه آمریکا و چین، نگرانی‌های عمیقی را در باب "حاکمیت فناوریانه" برای آن‌ها به همراه داشته است. این وابستگی در سطح سخت‌افزار (مانند تراشه‌های انویدیا) و نرم‌افزار کاملاً مشهود است و تردیدهای جدی درباره امکان دستیابی به استقلال واقعی فناوری در بلندمدت ایجاد می‌کند. این فناوری‌ها در کنار مزایای انکارناپذیرشان، خطر نهادینه‌شدن یک وابستگی ساختاری و بلندمدت را در بطن اکوسیستم فناوریانه دستگاه حاکمیتی این کشورها به همراه دارند.

تجارت، اقتصاد دیجیتال و جذب سرمایه‌گذاران خارجی

طی چهار دهه گذشته، کشورهای جنوب خلیج فارس در شاخص‌هایی چون جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، توسعه اقتصاد دیجیتال و یکپارچگی در تجارت بین‌الملل، عملکردی برتر نسبت به ایران به ثبت رسانده‌اند. این موفقیت در پیشرفت‌های فناوریانه این کشورها نمود بارزی دارد؛ فراگیری ابتکارات دولت الکترونیک، بلوغ سامانه‌های مالی و تجاری دیجیتال و توسعه فناوری‌های شهر هوشمند، همگی گواهی بر این مدعاست. در این میان، امارات متحده عربی به‌عنوان یک قطب نوظهور فناوریانه ظهور کرده است، تا جایی که نرخ پذیرش هوش مصنوعی و تحلیل داده در میان شرکت‌های پیشروی آن به سطح مطلوبی از بلوغ رسیده است. بااین‌همه، تلاش‌ها برای تنوع‌بخشی ساختاری به اقتصاد، در بسیاری از این کشورها همچنان با چالش‌های جدی روبه‌روست. به‌عنوان نمونه، سهم بخش فناوری در اقتصاد عربستان سعودی در حال حاضر تنها یک درصد از تولید ناخالص داخلی آن کشور است؛ رقمی که با هدف پنج درصدی چشم‌انداز ۲۰۳۰ فاصله معناداری دارد. افزون بر این، نوسانات بهای نفت

به عنوان یک متغیر بنیادین، پایداری مالی ابرپروژه‌های منطقه را با تردیدهای جدی مواجه ساخته و چشم انداز سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت را در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد.

در عرصه ژئواکونومیک، به‌ویژه در حوزه‌های لجستیک، حمل‌ونقل دریایی و طراحی مسیرهای نوین ترانزیتی، کشورهای عربی رویکردی راهبردی و آینده‌محور اتخاذ کرده‌اند. بسیاری از این ابرپروژه‌ها ماهیتی عمیقاً سیاسی داشته و در رقابتی مستقیم با راهبردهای منطقه‌ای ایران تعریف شده‌اند. تحقق این پروژه‌ها مستلزم دسترسی به منابع مالی بین‌المللی و همکاری‌های گسترده است؛ امکانی که ایران در شرایط کنونی از آن محروم است. در مقابل، کشورهای نظیر امارات متحده عربی با ایجاد اقتصادی باثبات و امن برای سرمایه‌گذاری، موفق شده‌اند جایگاه خود را به عنوان مقصدی ممتاز برای تجارت جهانی و جذب سرمایه و خبگان بین‌المللی تثبیت کنند و رتبه نخست جهان در جذب سرمایه‌گذاران خارجی را از آن خود سازند.

پویایی تأمین مالی در سرمایه‌گذارهای خطرپذیر

پویایی‌های تأمین مالی در اکوسیستم سرمایه‌گذاری خطرپذیر شورای همکاری خلیج فارس از سال ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ با نرخ رشد ترکیبی سالانه ۱۹ درصدی به ۱۰۷ میلیارد دلار سرمایه مستقر دست یافت. عربستان سعودی با ۷۵۰ میلیون دلار تأمین مالی در سال ۲۰۲۴ رهبری این عرصه را عهده‌دار شده و برای دومین سال متوالی، موقعیت خود به عنوان پیش‌تاز تأمین مالی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را حفظ کرده است. با این وجود، تأمین مالی استارت‌آپ‌های منطقه در سال ۲۰۲۴ کاهش ۴۲ درصدی نسبت به سال قبل را تجربه کرد و به ۲۰۳ میلیارد دلار رسید، هرچند حجم معاملات ۳۰۵ درصد افزایش یافت و به ۶۱۰ قرارداد بالغ شد. امارات متحده عربی با جذب ۱۰۱ میلیارد دلار از ۲۰۷ معامله و

عربستان سعودی با ۷۰۰ میلیون دلار از ۱۸۶ معامله، رتبه‌های اول و دوم را به خود اختصاص دادند.

عربستان سعودی در سال ۲۰۲۴ با صدور بیش از هزار مجوز صنعتی جدید، بیش از ۱۳.۳ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری تازه را جذب کرد. این پادشاهی با راه‌اندازی مرکز تولید و ساخت پیشرفته، هدف تسریع تحول صنعتی از طریق فناوری‌های انقلاب صنعتی چهارم را دنبال می‌کند. هدف‌گذاری برای افزایش تعداد کارخانه‌ها به ۳۶ هزار واحد تا سال ۲۰۳۵ که ۴ هزار مورد از آن‌ها کاملاً خودکار خواهند بود، نشان‌دهنده جدیت این رویکرد است. سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در شهرک‌ها و مناطق صنعتی به رقم ۱۰.۹ تریلیون دلار رسیده و نرخ سعودی‌سازی در میان ۱۰۰۹ میلیون کارگر مجاز به ۳۶ درصد بالغ شده است.

گرایش به سرمایه‌گذاری در ابرپروژه‌ها

پروژه نئوم را می‌توان نماد تمایل کشورهای جنوب خلیج فارس به تحقق طرح‌های عظیم و کسب جایگاه "اولین" در عرصه‌های نوین دانست. هدف اصلی نئوم، تحول بنیادین اقتصاد عربستان از طریق ایجاد یک قطب پیشرفته و پایدار صنعتی و فناوری است. این پروژه با تمرکز بر توسعه اشتغال، انرژی‌های پاک و جذب نوآوری‌های بین‌المللی، کوشیده است تا خود را به مثابه محوریت فناوری و صنایع سبز منطقه معرفی کند. از زمان آغاز به کار نئوم در سال ۲۰۱۷، این پروژه توجهات جهانی را به خود جلب کرده و موجبات آغاز سرمایه‌گذاری‌ها و توسعه زیرساخت‌های اولیه را فراهم آورده است. با این حال، بخش عمده اهداف بلندپروازانه نئوم، به‌ویژه در حوزه صنعتی‌سازی و تأثیرگذاری ملموس بر تولید ناخالص داخلی تا سال ۲۰۲۵، محقق نشده است. تنها بخش‌هایی از زیرساخت‌ها به بهره‌برداری رسیده و برخی همکاری‌های بین‌المللی شکل گرفته‌اند؛ اما اهداف کلان از جمله تولید فراگیر و ارتقای پایدار شاخص‌های اقتصادی، همچنان دور از

دسترس اند. ابعاد گسترده پروژه، زمان بندی جاه طلبانه و رشد فزاینده هزینه ها، چالش های عمیقی را برای تحقق کامل نئوم پدید آورده و پایداری اقتصادی آن را با تردید مواجه ساخته است. بدین ترتیب، باوجود برخی پیشرفت های نمادین، ارزیابی واقع گرایانه تأثیرات اقتصادی و صنعتی نئوم نیازمند گذشت زمان و تحقق شاخص های عینی است.

نئوم: نماد نوآوری و جسارت اقتصادی عربستان

نئوم که در آغاز نماد نوآوری و جسارت اقتصادی عربستان محسوب می شد، اکنون با کاهش محسوس در مقیاس و دامنه روبه روست. طرحی که در ابتدا برای پذیرش بیش از یک میلیون نفر برنامه ریزی شده بود، امروزه هدف گذاری خود را به حدود ۳۰۰ هزار نفر محدود کرده است و براساس گزارش های رسمی، تنها ۲۰۴ کیلومتر از "پروژه خط" تا سال ۲۰۳۰ تکمیل خواهد شد. اگرچه عملیات عمرانی باوجود محدودیت شدید بودجه و تأخیرهای مکرر همچنان ادامه دارد،

نمایی از نقشه نئوم در عربستان



هزینه‌های برآوردشده پروژه از ۵۰۰ میلیارد دلار به حدود ۸۰۸ تریلیون دلار افزایش یافته و بسیاری از اهداف زمانی محقق نشده‌اند. زیست بوم صنعتی نئوم عمدتاً در مرحله مقدماتی باقی مانده و جذب سرمایه خارجی نیز بسیار کند و پایین‌تر از انتظارات بوده است. افزون بر مشکلات مالی، پیامدهای اجتماعی، از جمله جابه‌جایی اجباری جمعیت‌های محلی، نگرانی‌های جدی ایجاد کرده است.

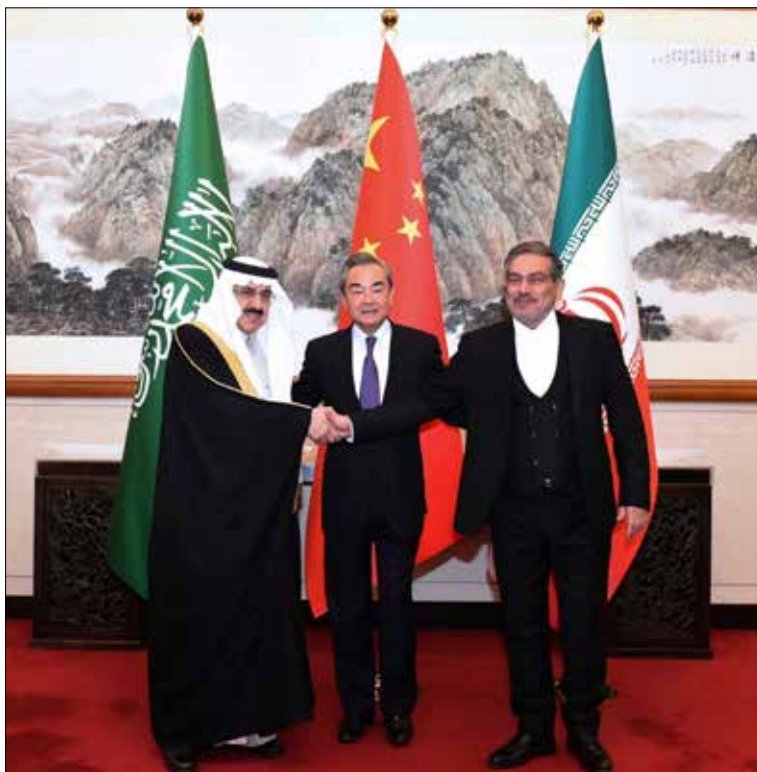
گرایش کشورهای عربی به سمت اجرای مگا پروژه‌ها، با ریسک‌های ساختاری و اقتصادی قابل توجهی همراه بوده و بستری سوداگرانه برای شرکت‌های مشاوره بین‌المللی، به ویژه شرکت‌های غربی، فراهم ساخته است؛ شرکت‌هایی که عمدتاً منافع کوتاه‌مدت خود را بر توسعه پایدار اقتصادی منطقه اولویت می‌بخشند. این روند، نه تنها منافع بلندمدت اقتصادهای منطقه را به خطر انداخته، بلکه پدیده‌هایی چون نشت اقتصادی (Economic Leakage) یعنی خروج سرمایه‌های زیرساختی از چرخه ملی را تشدید کرده است. نمونه بارز، نقش شرکت‌هایی مانند McKinsey & Company است که سالانه بالغ بر ۱۳۰ میلیون دلار بابت ارائه مشاوره به پروژه نئوم، بدون بازدهی ملموس، دریافت می‌کند و به یکی از ذی‌نفعان اصلی این پروژه مبدل شده است. سایر شرکت‌های بزرگ مشاوره‌ای نیز با انعقاد قراردادهای کلان در مدیریت پروژه و انجام مطالعات امکان‌سنجی، سهم عمده‌ای از منافع مالی پروژه را در اختیار گرفته‌اند. درحالی‌که بخش اعظم بودجه صرف این خدمات شده، پیشرفت‌های عملی بسیار محدود بوده و بر اساس گزارش حسابرسان و تحقیقات مستقل، نشانه‌هایی از اغراق در پیش‌بینی درآمدهای آتی، دست‌کاری هزینه‌ها و پنهان‌کاری مدیریت پروژه مشاهده شده است. این وضعیت، ضمن ایجاد تردید در کارآمدی راهبرد صنعتی‌سازی عربستان و توان مدیریتی بزرگ‌ترین اقتصاد خلیج فارس، تضاد منافع و وابستگی به پیمانکاران خارجی را نیز عیان می‌سازد.

تعریف پروژه‌هایی چون نئوم، پرده از یک واقعیت تلخ برمی‌دارد: گول‌های

مشاوره جهانی نیز در برابر اغوای دلارهای نفتی مصون نیستند. این شرکت‌ها با زیر پا گذاشتن اصول اخلاق حرفه‌ای، عامدانه مخاطرات عظیم چنین طرح‌هایی را کتمان کرده و با ترسیم آینده‌ای رؤیایی اما غیرواقعی، به ایجاد پروژه‌هایی یاری می‌رسانند که در نهایت به تله‌های مالی پرهزینه برای اقتصادهای کشورهای عربی تبدیل می‌شوند. تجارب نئوم و سایر پروژه‌های بزرگ در کشورهای درحال توسعه نشان می‌دهد "سرمایه مالی" به تنهایی نمی‌تواند ضامن تسریع روند صنعتی‌شدن باشد. صنعتی‌شدن، فرایندی تدریجی است که متکی بر رشد و تکامل جامعه، توسعه سرمایه انسانی و استحکام نهادهای حاکمیتی است. اگرچه سرمایه‌گذاری گسترده می‌تواند روند پیشرفت را تسهیل کند، اما تحقق تحولات پایدار و واقعی مستلزم گذر از صرفاً تأمین مالی و ورود به عرصه‌های عمیق‌تر مدیریتی، اجتماعی و نهادی است.

جریان سرمایه عربی به غرب: دگرگونی تجارت جهانی، فناوری و پویایی‌های ژئوپلیتیک

در سال‌های اخیر، شاهد افزایش قابل توجه جریان سرمایه از کشورهای بزرگ عربی (به‌ویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی) به سوی اقتصادهای غرب، به خصوص ایالات متحده آمریکا بوده‌ایم. این پدیده را نمی‌توان صرفاً به عنوان جستجوی بازدهی مالی تلقی کرد؛ بلکه بازتاب‌دهنده یک راهبرد جدید از سوی این کشورها برای شتاب بخشیدن به تنوع‌بخشی اقتصادی، دسترسی به مرزهای پیشرفته فناوری را برای خود تضمین نموده و فعالیت خود را در نظام تجارت جهانی عمیق‌تر کنند. سرمایه‌گذاری‌های منشأگرفته از خلیج فارس که عمدتاً از سوی صندوق‌های ثروت حاکمیتی عظیم آن‌ها تأمین می‌شود، و مقیاس این سرمایه‌گذاری‌ها چشمگیر است، به طوری که تنها عربستان سعودی اعلام کرده ظرف چهار سال تا ۶۰۰ میلیارد دلار در اقتصاد آمریکا تزریق خواهد کرد



و امارات نیز چارچوب‌های سرمایه‌گذاری با مبالغی در حد تریلیون دلار را با تمرکز بر حوزه‌های کلیدی اقتصادی آمریکا به اجرا گذاشته است. در قلب این تلاش‌های پرشور سرمایه‌گذاری خارجی، این نکته به روشنی نمایان است که سیاست‌گذاران عرب به خوبی دریافته‌اند مدرن‌سازی اقتصادی نیازمند مواجهه و بهره‌مندی از نوآوری‌ها و فناوری‌های پیشرفته جهان است و سرمایه‌گذاری در ایالات متحده، به عنوان یکی از مهم‌ترین کانون این پیشرفت‌های فن‌آوری، هدفی و سوسه‌انگیز به شمار می‌رود. با ایفای نقش به عنوان شرکای مهم سرمایه‌گذاری، کشورهای خلیج فارس نه تنها از بازده مالی بخش‌های با رشد بالا بهره‌مند می‌شوند، بلکه

دانش فنی، تخصص مدیریتی و بهترین تجربیات عملیاتی را که می‌توان پس از آن به کشورشان منتقل سازند و در خدمت برنامه‌های تحول داخلی (در صدر آنها چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان) بکار گیرند، نیز کسب می‌کنند.

در همین حال، این جریان عظیم سرمایه‌گذاری هدف سیاسی و دیپلماتیک روشن و انکارناپذیری نیز دارد. ایجاد چنین ارتباطات مالی عمیق، کانالی برای تقویت پیوندهای راهبردی و سیاسی با واشنگتن است. در دوران تغییر توازن قدرت جهانی و تشدید رقابت‌های بزرگ، استحکام حسن‌نیت و وابستگی متقابل از طریق مشارکت اقتصادی، از نگاه استراتژیست‌های کشورهای عربی، ابزاری است برای ارتقای جایگاه بین‌المللی و تضمین مسیرهای همکاری پایدارتر با دولت کنونی ایالات متحده. شایان توجه است که این راهبرد دوگانه منحصر به غرب نیست. با نمایش بلوغ و اعتمادبه‌نفس فزاینده، سرمایه‌گذاران عرب (با محوریت صندوق سرمایه‌گذاری عمومی قدرتمند عربستان) در حال گسترش حضور خود در چین نیز هستند. میلیاردها دلار قرارداد در حوزه‌هایی از انرژی و تولیدات پیشرفته و فناوری‌های سبز تا فناوری مالی نوظهور و زیرساخت بسته شده است. چین نیز که مایل است جایگاه خود را به عنوان شریک اقتصادی محوری منطقه تثبیت کند، با تسهیل دسترسی به بازار و انتقال فناوری، به سرمایه‌گذاری عربستان، پاسخ مثبت داده است.

کشورهای عربی دریافته‌اند که می‌توانند با اتکا به قدرت اقتصادی خود به اهدافی بزرگ دست یابند. آنها می‌کوشند به بازیگرانی کلیدی در نظم نوین اقتصادی و فناوریانه جهان بدل شوند و هم‌زمان از مزیت‌های غرب و شرق بهره‌مند گردند. این راهبرد جدید کشورهای عربی با هدف حرکت به سوی اقتصادی متنوع و مقاوم کاملاً هم‌سو است. نتیجه این سیاست‌ها، چشم‌اندازی پویا و روبه‌تحول است. در این چشم‌انداز، سرمایه، فناوری و دیپلماسی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تا هم موجب پیشرفت داخلی شوند و هم در تعاملات

بین‌المللی اثرگذار شوند. به این ترتیب، کشورهای خلیج فارس فرصت آن را دارند که به بازیگرانی توانمند، آینده‌نگر و تأثیرگذار در سطح جهانی تبدیل شوند. کشورهای عربی حوزه خلیج فارس حتی اگر به تمامی آرمان‌های خود نرسند، سطح بلندپروازی آنان در این فعالیت‌های اقتصادی - فناوری به خوبی به نمایش گذاشته شده است.

چالش‌های اقلیمی و زیست‌محیطی مشترک

علی‌رغم آنکه ایران و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس تاکنون مسیرهای اقتصادی - سیاسی متمایزی را پیموده‌اند، اما سرنوشت آن‌ها در یک پهنه جغرافیایی مشترک رقم می‌خورد؛ جغرافیایی که اکنون با مجموعه‌ای از چالش‌های زیست‌محیطی درهم‌تنیده و فزاینده دست‌به‌گریبان است. تشدید تغییرات اقلیمی، بحران منابع آب، تهدید سلامت عمومی و خطر کاهش قابلیت سکونت در بخش‌های وسیعی از غرب آسیا، ثبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کل منطقه را در دهه‌های آتی با تهدیدهای وجودی مواجه می‌سازد. شواهد ملموس این بحران در سال‌های اخیر (۲۰۲۴-۲۰۲۵) به وضوح نمایان شده است: موج‌های گرمای بی‌سابقه با ثبت رکوردهای دمایی بالای ۵۱ درجه سانتی‌گراد و کمبود روزافزون آب، فشار عظیمی بر زیرساخت‌ها و نظام بهداشت عمومی وارد کرده‌اند. رویدادهایی چون سیل ویرانگر آوریل ۲۰۲۴ در امارات و تلفات انسانی مکرر ناشی از گرما، شکنندگی ساختاری منطقه را در برابر پیامدهای اقلیمی عریان ساخته‌اند. این پدیده‌ها به نوبه خود، به تشدید مهاجرت‌های اقلیمی، تضعیف امنیت غذایی و بروز اختلالات عمیق اقتصادی منجر شده و آسیب‌پذیری نظام‌های اجتماعی و اکولوژیک منطقه را بیش‌ازپیش آشکار می‌کنند.

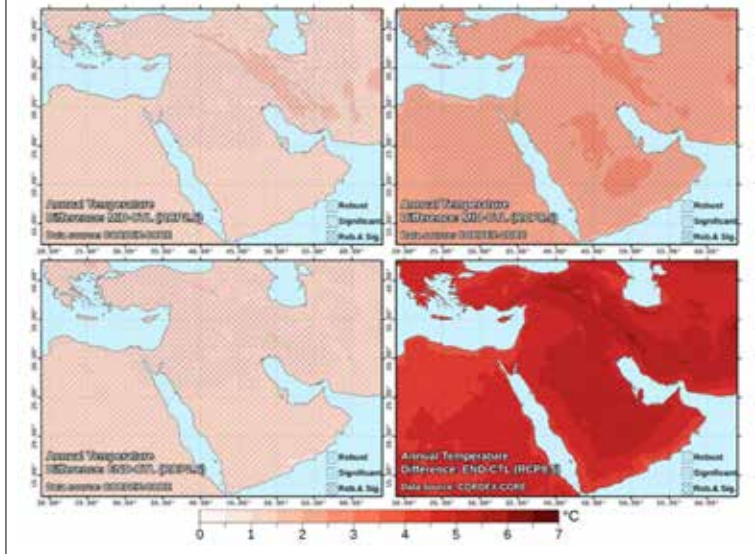
بر اساس یافته‌های نهادهای معتبر پژوهشی اقلیم، از جمله مؤسسه شیمی

ماکس پلانک، چنانچه روند کنونی گرمایش جهانی مهار نشود، بخش‌های وسیعی از خاورمیانه تا نیمه دوم قرن حاضر در آستانه غیرقابل سکونت شدن قرار خواهند گرفت. این چشم‌انداز نگران‌کننده که در آن گرمای طاقت‌فرسا و کمبود آب، امکان تداوم معیشت را تا سال ۲۰۵۰ تقریباً ناممکن می‌سازد، ضرورت یک همکاری منطقه‌ای بی‌سابقه را ایجاب می‌کند. مقابله با این تهدید مشترک، مستلزم آن است که ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس، با فراتر رفتن از اختلافات سیاسی، به‌سوی یک راهبرد همه‌جانبه برای تقویت تاب‌آوری اقلیمی، سازگاری محیطی و سازمандهی سرمایه‌گذاری‌های هدفمند در حوزه توسعه پایدار گام بردارند؛ زیرا اکنون بقای جمعی ساکنان غرب آسیا، بیش از هر زمان دیگری، در گرو مدیریت هوشمندانه این بحران مشترک است.

در جستجوی افق مشترک

مسیر توسعه صنعتی و فناوریانه در ایران و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، روایتی چندوجهی از پیشرفت و چالش است که طی دهه‌ها شکل گرفته. در یک سو، اعضای شورای همکاری خلیج فارس، علاقه دارند با عبور از جایگاه صرفاً واردکننده فناوری، به سرمایه‌گذاران و مجریان بلندپرواز زیرساخت‌های نوین بدل شوند. این تحول که در سرمایه‌گذاری‌های کلان بر فناوری‌های دیجیتال، توسعه زیرساخت‌های خودروهای برقی و ابتکارات دولت الکترونیک تبلور یافته است، نشان از اراده‌ای جدی برای گذار از اقتصاد متکی به منابع طبیعی دارد. با این حال، این پیشرفت چشمگیر با یک ضعف ساختاری عمیق گره خورده است: کمبود سرمایه انسانی متخصص بومی. این وابستگی شدید به استعدادهای خارجی و فناوری وارداتی، نه تنها سرعت پروژه‌های عظیمی چون "نئوم" را تعدیل کرده، بلکه حرکت این کشورها از مصرف‌کنندگی به نوآوری اصیل را با مانعی جدی روبرو ساخته است. آینده صنعتی این جوامع ثروتمند،

تغییرات آینده دمای (متوسط سالانه نسبت به ۲۰۰۵-۱۹۸۶). پنل‌های سمت چپ با تلاش برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و پنل‌های سمت راست ادامه وضع موجود؛ برای سال ۲۰۵۰ (پنل‌های بالا) و پایان قرن (پنل‌های پایین).
منبع: Zittis et al.



بیش از آنکه به تزریق سرمایه وابسته باشد، در گرو توانایی آن‌ها برای پرورش و حفظ نیروی انسانی داخلی و ایجاد یک اکوسیستم نوآوری پایدار است. در سوی دیگر خلیج فارس، ایران باتکیه بر مزیتی کاملاً متفاوت ایستاده است: سرمایه انسانی ممتاز و پیشینه‌ای استوار در علوم پایه. ایران از ظرفیت بالقوه عظیمی برای جهش صنعتی برخوردار است که ریشه در دانش بومی و توانمندی‌های واقعی دارد، نه صرفاً ظواهر زیرساختی. اما این پتانسیل، به دلیل محدودیت‌های ناشی از سرمایه‌گذاری، تا حد زیادی تأثیرگذار نشده و فعالیت‌های دانش‌بنیان آن، به جای آنکه در قالب یک اکوسیستم ملی منسجم به ثمر بنشینند، اغلب پراکنده و فاقد هم‌افزایی باقی مانده‌اند؛ بنابراین،

چشم‌انداز منطقه، صحنه تقابل دو الگوی متفاوت است: سرمایه‌های مالی سرشار در یک سو و سرمایه انسانی غنی در سوی دیگر.

با این حال، تداوم این رقابت ژئوپلیتیک، به‌ویژه در مواجهه با چالش‌های مشترکی چون تغییرات اقلیمی، راهبردی پایدار به نظر نمی‌رسد. رویکردی هوشمندانه‌تر، حرکت به سوی همگرایی و همکاری سازنده است؛ جایی که ضعف‌های یک طرف با قوت‌های طرف دیگر پوشش داده شود. تصور چارچوبی که در آن، سرمایه مالی مشترک با توانمندی علمی و نیروی انسانی پیوند بخورد، می‌تواند منطقه را از یک واردکننده صرف فناوری به یک قطب نوآوری بومی تبدیل کند. کلید تحقق این چشم‌انداز، لزوماً در دست‌ان حاکمیت‌ها نیست. دیپلماسی علمی و فناوری از طریق کنشگران غیردولتی مانند دانشگاه‌ها، شرکت‌های خصوصی و انجمن‌های تخصصی، قادر است حتی در بحبوحه تنش‌های سیاسی، پل‌های اعتماد و همکاری را بنا نهد. این شبکه‌های ارتباطی پایدار می‌توانند با تعریف پروژه‌های مشترک و انتقال دانش، زمینه‌ساز کاهش مخاطرات ژئوپلیتیک و تعمیق همکاری‌های صنعتی شوند و آینده‌ای را رقم بزنند که در آن، ثبات و پیشرفت منطقه بر پایه هم‌افزایی و مسئولیت‌پذیری جمعی استوار است. در این راستا، سیاست‌گذاران می‌توانند با نگاه کاوشگری به مضمون "قطب صنعتی خلیج فارس" به عنوان استراتژی توسعه منطقه‌ای، افق جدیدی برای همگرایی اهداف توسعه‌ای ترسیم کنند. راهبردی که مبتنی بر منافع جمعی منطقه و مشارکت فعال بازیگران حوزه خلیج فارس است و آن را در مسیر دستیابی به چشم‌اندازی پویا، پیشرو و تأثیرگذار در آینده جهان، به سوی همکاری و برنامه‌ریزی مشترک سوق می‌دهد.

دستیابی به منطقه‌ای صنعتی پیشرو و تاب‌آور در برابر چالش‌های جهانی، مستلزم رویکردی نوآورانه و مبتنی بر اعتماد متقابل، شفافیت و هدف‌گذاری مشترک است. تنظیم برنامه‌های جمعی و پایبندی به تعهدات مشترک، امکان

عبور از شکاف‌های تاریخی و پایه‌گذاری الگوی نوینی از همکاری منطقه‌ای را ایجاد می‌نماید که می‌تواند الگویی برای سایر مناطق بحران خیز باشد. در این فرایند، محورهایی همچون صنعتی شدن، توسعه اقتصادی، گسترش انرژی پایدار و تضمین بازارهای باثبات، حفاظت از محیط زیست و ارتقای امنیت منطقه‌ای باید در کانون همکاری‌های منطقه‌ای قرار گیرند و از اهمیت بیشتری برخوردار شوند. در سال‌های اخیر، ایران و کشورهای ساحلی جنوب خلیج فارس، هر یک به صورت مستقل سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی در حوزه صنعت و فناوری انجام داده و به توانمندی‌های بنیادی و کاربردی متفاوت دست یافته‌اند. همکاری میان این کشورها می‌تواند سبب ایجاد نوعی "رزونانس پیشرفت" شود و موجبات جهش چشمگیر صنعتی و اقتصادی در منطقه را فراهم آورد.

در افق مناسبات ایران و کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس، نقطه همکاری امیدبخشی در حال شکل‌گیری است که بر پایه دو چشم‌انداز مختلف اما همسو استوار شده است: "صنعت، برای شکوفایی اقتصادی؛ اقتصاد، برای هم‌افزایی صنعتی". این همگرایی فکری، اگرچه ریشه در رویکردهای تاریخی متفاوتی دارد، اما امروز به مثابه ابزاری کارآمد برای عبور از مرزهای سنتی ژئوپلیتیک و تعریف منافع مشترک در سطحی فراتر از چارچوب‌های سیاسی کلاسیک عمل می‌کند. در پرتو واقعیت‌های راهبردی نوین منطقه، پارادایم رقابت یک‌جانبه، منطق استراتژیک خود را از دست داده است. در مقابل، تمرکز بر فرصت‌های همکاری، این ظرفیت را دارد که پتانسیل‌های بالقوه را به فعلیت رسانده و توانمندی‌های موجود را تکمیل و تقویت نماید. در چنین بستری، تعریف و اجرای پروژه‌های پژوهشی و برنامه‌های آموزشی مشترک، نه تنها منافع متقابل پایدار ایجاد می‌کند، بلکه به شکل‌گیری یک "چرخه فضیلت‌مند همکاری" منجر خواهد شد.

سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و صنعتی هم‌افزا در دو سوی خلیج فارس، این قدرت را دارد که جغرافیای راهبردی منطقه را از عرصه تقابل به بستر



رشد هم‌افزا بدل کند. این تحول که در همکاری‌های نوظهور در زمینه‌هایی چون انرژی‌های تجدیدپذیر، مدیریت آب و صنایع دانش‌بنیان می‌تواند آغاز شود و همان‌گونه که تجربه تاریخی نشان می‌دهد، دیپلماسی غیرمستقیم مانند هم‌افزایی صنعتی قادر است حتی بر عمیق‌ترین شکاف‌های سیاسی نیز فائق آید. اینک پیشرفت‌های شگرف در فناوری اطلاعات، علوم زیستی و انرژی‌های پاک، افق‌های نوینی برای همکاری‌های فناورانه گشوده و فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌رو را به وضوح نمایان ساخته است. تحقق این چشم‌انداز، در گرو اراده سیاسی پایدار، تخصیص هوشمندانه منابع، ایجاد چارچوب‌های نهادی منسجم و پذیرش "دیپلماسی صنعتی" به عنوان یک ابزار کلیدی در سیاست خارجی است. با این حال، پیش شرط بنیادین برای تحقق این آینده ممکن، یک گذار پارادایمی است: تغییر نگرش از رقابت ژئوپلیتیک به سوی هم‌افزایی فناورانه برای تأمین منافع مشترک. مهم آنکه آغاز این مسیر، لزوماً در گرو اجماع سیاسی کامل نیست؛ بلکه شناسایی و رسمیت بخشیدن به منافع مشترک ملموس می‌تواند به مثابه نقطه آغازی برای اعتمادسازی عمل

کند؛ مشروط بر آنکه امنیت پایدار منطقه، مصون از مداخله و ابزارسازی قدرت‌های فرامنطقه‌ای باقی بماند.

جمع‌بندی

تحلیل آینده صنعتی ایران و کشورهای جنوبی خلیج فارس از دریچه یک رقابت تک‌بعدی، نگرشی ناکارآمد و منسوخ است. این کشورها که هر یک مسیر توسعه و پیشینه تاریخی متفاوتی را پیموده‌اند، دارای قابلیت‌های منحصربه‌فرد و مکمل یکدیگرند. تداوم رقابت ژئوپلیتیک، بزرگ‌ترین مانع بر سر راه تحقق پتانسیل واقعی منطقه و دستیابی به توسعه پایدار است و زمان آن فرارسیده که اندیشه راهبردی جایگزین تقابل شود. راهبرد خردمندانه، نه در اثبات برتری ژئوپلیتیک یکی بر دیگری، بلکه در هم‌افزایی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های متقابل نهفته است. عزم مشترک برای تنوع‌بخشی به اقتصاد، گذار از وابستگی به منابع هیدروکربنی و مواجهه با چالش‌های زیست‌محیطی، زمینه‌ای بی‌بدیل و تکرارنشدنی برای این همکاری استراتژیک فراهم کرده است. امیدبخش‌ترین چشم‌انداز، پیوند توانمندی‌های فناورانه و سرمایه انسانی ایران با ظرفیت‌های تجاری و زیرساختی همسایگانش است. چنین همگرایی، نه تنها مسیری به سوی رفاه ملت‌ها می‌گشاید، بلکه با ایجاد یک نظم باثبات اقتصادی و صنعتی، آینده‌ای روشن‌تر و پایدارتر را برای کل حوزه خلیج فارس رقم می‌زند و جایگاه منطقه را در عرصه رقابت جهانی تثبیت می‌کند. این همگرایی، صرفاً یک انتخاب سیاسی مطلوب نیست، بلکه یک ضرورت استراتژیک برای خلق ظرفیتی تاریخی است که تاکنون برای حاکمان منطقه مغفول مانده. حرکت به سوی این افق مشترک، فراتر از منافع اقتصادی، به معنای ایجاد یک نظم منطقه‌ای پایدار، تثبیت امنیت جمعی و تضمین آینده‌ای امن و شکوفا برای ملت‌های این حوزه است. زمان آن فرارسیده که با احترام متقابل به توانمندی‌ها و پرهیز از تمرکز بر مناقشات

گذشته، پلی از همکاری صنعتی و فناوری برای تحقق این چشم‌انداز بلندپروازانه ساخته شود. این مسیر، الگویی شاخص برای آینده‌ای خواهد بود که در آن، رفاه و اعتلای منطقه بر پایه همکاری و منافع مشترک بنا شده است.

فصل چهارم

سیالیت؛

اصل ثابت هم‌پیمانی‌های عصر جدید

مقدمه

همان‌گونه که در فصل نخست توضیح داده شد، مثلث کلان عوامل به شدت به ضلع ژئوپلیتیک وابسته است و در این میان، مقوله «هم‌پیمانی» همواره یکی از مباحث پویای این حوزه به شمار می‌آید. در طول تاریخ، اتحادها نه تنها بنیانی حیاتی برای بقا، رقابت و دفاع جوامع بوده‌اند، بلکه ابزاری مؤثر برای گسترش قدرت، تضمین امنیت و ارتقای شکوفایی اقتصادی و صنعتی محسوب می‌شدند. با این حال، ماندگارترین پیمان‌ها صرفاً بر منافع مادی استوار نبودند، بلکه بر پیوندهای عمیق فرهنگی، تاریخی و معنوی ملل و تمدن‌ها تکیه داشتند. روند تکامل این هم‌پیمانی‌ها از توافقات ساده قبیله‌ای تا معاهدات پیچیده و ساختارهای نهادی نوین قدرت، نمایانگر پویایی ارتباطات انسانی است. در هر دوره، این اتحادها صورتی متفاوت از همگرایی و گاه رقابت را متجلی ساخته‌اند. امروزه نیز ابعاد نظامی و سیاسی این پیمان‌ها با مؤلفه‌های اقتصادی، فناورانه و فرهنگی درهم‌تنیده شده



و بازتابی روشن از پیچیدگی فزاینده روابط بین‌الملل و موازنه‌های نوین قدرت جهانی به شمار می‌روند.

شکل دهی به یک "هم‌پیمانی" مؤثر در عصر جدید، رهبران را ملزم می‌سازد تا ضمن مدیریت پیچیدگی‌های بی‌سابقه، تصمیماتی سرنوشت‌ساز اتخاذ کنند که جایگاه راهبردی کشورشان را برای دهه‌های آینده تعریف می‌کند. موفقیت در این مسیر، منوط به ارزیابی هوشمندانه تهدیدها و فرصت‌ها، گزینش دقیق شرکای بالقوه و برخورداری از رویکردی منعطف برای سازگاری با شرایط پرشتاب و متغیر جهانی است. کارآمدترین هم‌پیمانی‌ها آنهایی خواهند بود که بتوانند میان نیازهای تاکتیکی آنی و اهداف استراتژیک بلندمدت، توازن هوشمندانه برقرار سازند و هم‌زمان، اعتبار و انعطاف‌پذیری لازم برای پیشبرد منافع خود در جهان به طور فزاینده چندقطبی را حفظ کنند. در چشم‌انداز متحول نظام بین‌الملل، توانایی ایجاد و راهبری هم‌پیمانی‌های مؤثر، همچنان یک شاخص حیاتی و تضمین‌کننده امنیت و کامیابی ملی باقی خواهد ماند.

جهان دستخوش تحولات بنیادین

در دهه‌های اخیر، جهان با دگرگونی‌های عمیق و فراگیری روبه‌رو شده است؛ به‌گونه‌ای که شتاب و غیرقابل پیش‌بینی بودن این تحولات، چشم‌انداز آینده را نیز با ابهام بیشتری همراه ساخته است. عرصه‌های ژئوپلیتیک، محیط‌زیست، اجتماع، اقتصاد و فناوری بیش از هر زمان دیگری دچار تلاطم شده‌اند. تشدید تنش‌های ژئوپلیتیک و ژئو اقتصادی، نظم جهانی را به‌طور بنیادین متحول کرده است. بررسی روند ریسک‌ها در دو دهه گذشته به‌وضوح نشان می‌دهد که هیچ راه‌حل پایدار و همیشگی‌ای وجود ندارد که بتواند افراد یا ملت‌ها را به‌طور کامل از بحران‌ها و تهدیدهای اساسی مصون نگه دارد. در چنین شرایطی، رهبران دولت‌ها، صنعتگران، جامعه مدنی و نهادهای بین‌المللی باید

مسئولیت درک و سازگاری با این پویایی‌های متغیر را بر عهده بگیرند. تنها از رهگذر پژوهش‌های هدفمند و تأملات سنجیده می‌توان به ارتقای فهم جمعی از نیروهای پیچیده حاکم بر جهان امروز نائل شد. با توسعه دانش و اتخاذ اقدامات قاطع برای کاهش ریسک‌های پیش‌رو، می‌توان اعتماد عمومی را بازسازی کرد و جوامع و اقتصادهایی مقاوم‌تر بنا نهاد تا کشورها در برابر تهدیدات بیرونی و آسیب‌پذیری‌های درونی، تاب‌آورتر شوند.

امروزه شاهد افزایش درگیری‌ها، شدت یافتن پدیده‌های مخرب اقلیمی، تعمیق قطب‌بندی‌های اقتصادی، صنعتی، اجتماعی و سیاسی و همچنین گسترش سریع آسیب‌پذیری‌ها به واسطه فناوری هستیم. خوش‌بینی در چنین فضایی کمیاب است؛ چراکه احتمال سوء محاسبه یا تصمیم‌گیری نادرست از سوی بازیگران سیاسی و نظامی به شدت بالاست. مطالعات اخیر مجمع جهانی اقتصاد نشان می‌دهد که اکثریت رهبران جهان انتظار دارند در دو سال آینده جهان با بی‌ثباتی بیشتری مواجه شود. در افق بلندمدت، چشم‌انداز حتی نگران‌کننده‌تر به نظر می‌رسد و بسیاری از رهبران معتقدند که دهه آینده با شرایطی طوفانی و متلاطم همراه خواهد بود. این بدبینی مستمر، تردیدهای عمیقی را نسبت به کارآمدی ساختارهای اجتماعی و حکمرانی فعلی در مدیریت و رفع آسیب‌پذیری‌های ناشی از ریسک‌های نوظهور برانگیخته است. علاوه بر نابرابری اقتصادی، سایر ریسک‌های اجتماعی نیز در زمره مهم‌ترین دغدغه‌های دو سال آینده قرار دارند. شکنندگی انسجام اجتماعی، به‌ویژه در آینده جهان، به شدت محتمل است و شواهد حاکی از ورود به عصری با سطح بالایی از عدم قطعیت و آسیب‌پذیری فزاینده است. مقابله با این چالش‌های چندوجهی، مستلزم همکاری بی‌سابقه، انعطاف‌پذیری و تعهدی دوباره به تقویت بازدارندگی غیرنظامی و تحکیم هم‌پیمانی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. تنها از این رهگذر می‌توان به ساخت آینده‌ای پایدار و تاب‌آور امیدوار بود.

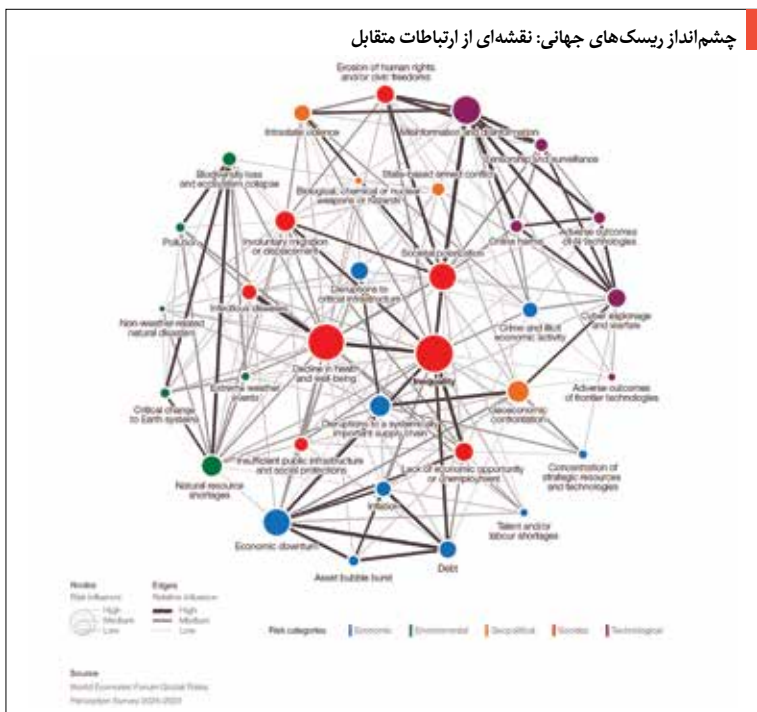
تاریخچه هم‌پیمانی

سیر تحول "هم‌پیمانی" از دوران باستان تا ظهور نهادهای مدرن، روایتی از دگرگونی بنیادین در ساختار روابط بین‌الملل است. اتحاد میان جوامع که ریشه در پیمان‌های قبیله‌ای و امپراتوری‌های کهن دارد، همواره یکی از ارکان اساسی تعاملات بشری بوده است. این پیمان‌ها در گذر سده‌ها، از توافقی‌های ساده به معاهدات چندجانبه‌ای تکامل یافته‌اند که اهدافی چون تأمین امنیت، رونق اقتصادی یا گسترش نفوذ سیاسی را دنبال می‌کرده‌اند. در عصر حاضر، اتحادها غالباً در قالب پیمان‌نامه‌های رسمی و حقوقی میان دولت‌های مستقل متبلور می‌شوند. این ساختارها، کشورهای عضو را به حمایت متقابل، به‌ویژه در حوزه دفاعی و به‌طور فزاینده‌ای در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی، متعهد می‌سازند. این روند، نشان‌دهنده گذار از هم‌پیمانی‌های مقطعی و مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی به اتحادیهایی نهادینه، پایدار و استوار بر ساختارهای قدرتمند در دوران مدرن است. امروز نیز ماهیت، مدت و اهداف هم‌پیمانی‌ها دستخوش تغییرات عمیقی است که بازتاب‌دهنده تحولات گسترده در صحنه جهانی است. ریشه‌های هم‌پیمانی‌های نوین را می‌توان در اروپای قرون وسطی جستجو کرد. پیمان‌هایی تاریخی چون اتحاد فرانسه و اسکاتلند (۱۲۹۵-۱۵۶۰ م) و معاهده آنگلو-پرتغال (۱۳۷۳ م)، نمونه‌های اولیه‌ای بودند که اصول دفاع متقابل و اتحاد راهبردی را پایه‌گذاری کردند. معاهده آنگلو-پرتغالی نمادی از اتحاد استراتژیک و تاریخی میان دو کشور اروپایی است که بیش از ۶۵۰ سال دوام آورده است. این توافق‌نامه‌ها نه تنها به ثبات منطقه‌ای یاری رساندند، بلکه بستر شکل‌گیری شبکه‌های پیچیده روابط بین‌المللی را در دوره‌های بعدی فراهم آوردند. نقطه عطف این مسیر، مفهوم اروپای یکپارچه پس از جنگ‌های ناپلئونی بود که گذار به سوی مفهوم "امنیت جمعی" و "نهادینه‌سازی نظام هم‌پیمانی" را رقم زد. این نوع سازوکارها، تلاشی از سوی قدرت‌های بزرگ برای حفظ صلح

از طریق همکاری بود، هرچند در نهایت نتوانست از بروز منازعات بزرگ آینده همین منطقه جلوگیری کند. امروز نیز اتحادیه اروپا، به عنوان میراث دار این تاریخ، با چالش های درونی و بیرونی جدی روبه روست. رویدادهایی چون برگزیت، آسیب پذیری این اتحادها را نمایان ساخت و رقابت فزاینده اقتصادی از سوی آسیا و آمریکا، سهم اروپا از اقتصاد جهانی را کاهش داده است. این وضعیت، توانایی اروپا را در ایفای نقش یک قدرت تعیین کننده در معادلات جهانی با تردیدهای جدی مواجه کرده است. اگرچه این اتحادیه همچنان یک بازیگر کلیدی در تجارت و سیاست جهانی است، اما نفوذ راهبردی آن در برابر ظهور قدرت های نوین و بازاریابی هم پیمانی ها به چالش کشیده شده است.

فناوری در حال تحول هزینه های درگیرهای نظامی

سه گزارش مهم شاخص صلح جهانی (GPI)، شاخص ریسک ژئوپلیتیک (GPR) و شاخص ناآرامی های اجتماعی صندوق بین المللی پول (IMF) نشان می دهند که جهان به طور فزاینده ای کمتر صلح آمیز و پرتنش تر شده است. شاخص صلح جهانی از سال ۲۰۱۴ کاهش مداوم سطح صلح جهانی را ثبت کرده و تعداد بی سابقه ای از درگیری های فعال و افزایش مشارکت بین المللی را نشان می دهد. شاخص ریسک ژئوپلیتیک نیز افزایش مکرر تنش های ژئوپلیتیک را گزارش می کند و شاخص صندوق بین المللی پول نیز به ناآرامی های اجتماعی گسترده و مداوم اشاره دارد. مجموع این شاخص ها روندی روشن را آشکار می سازد: افزایش درگیری، ریسک سیاسی و فشارهای اجتماعی، شرایط صلح را تضعیف و ناامنی و اضطراب را در میان دولت ها و ملت ها افزایش داده است. هزینه نظامی جهانی از ۱۱۸۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۲۴۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۳ رسید که افزایشی ۱۰۳ درصدی طی ۲۳ سال را نشان می دهد. در همین بازه زمانی، تعداد درگیری های مسلحانه نیز حدود ۴۰ درصد افزایش یافته است. اگرچه

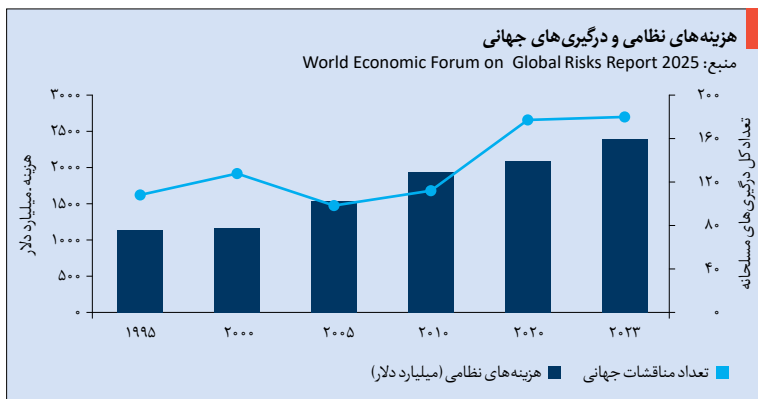


ممکن است تصور شود افزایش تعداد درگیری‌ها مستقیماً هزینه‌های نظامی را بالا می‌برد، اما داده‌ها رابطه‌ای پیچیده‌تر را نشان می‌دهند. در اوایل دهه ۲۰۰۰، هزینه‌ها افزایش یافت درحالی‌که تعداد درگیری‌ها نسبتاً روند کاهشی داشت که بیانگر سرمایه‌گذاری در شدت و پیشرفت فناوری جنگ بود. در دهه اخیر، افزایش هم‌زمان هزینه‌ها و درگیری‌ها، به‌ویژه با رشد درگیری‌های داخلی، ارتباط مستقیم‌تری را نشان می‌دهد. در نهایت، اگرچه این دوروند به هم مرتبط‌اند، اما عواملی مانند تغییر ماهیت جنگ، افزایش هزینه‌های فناوری و تنش‌های ژئوپلیتیک نقش مهمی در تعیین میزان هزینه‌های نظامی جهان و تعداد جنگ‌های جاری ایفا می‌کنند. درحالی‌که فناوری ماهیت جنگ‌ها را دگرگون

می‌کند، همه کشورها دسترسی برابر به فناوری‌های پیشرفته یا توان اقتصادی لازم برای سرمایه‌گذاری و توسعه این صنایع را ندارند. در چنین شرایطی، گزینه بقا کشورها را وادار می‌کند تا به دنبال ایجاد اتحاد باشند، چراکه هم پیمانی در جهان روزه‌روز خطرناک‌تر، برای تأمین امنیت ضروری می‌شود.

افزایش عدم اعتماد به سازمان‌های جهانی

در جهان امروز اعتماد به نهادهای دیرپا و ستون‌های نظم پس از جنگ جهانی دوم، همچون شورای امنیت سازمان ملل، به شکل نگران‌کننده‌ای در حال فرسایش است. این افول اعتماد، به تقویت رویکردهای ملی‌گرایانه دامن زده است؛ کشورها به دلیل بدبینی نسبت به کارآمدی نظم جهانی موجود، برای حفاظت از منافع خود، ابتکار عمل را رأساً به دست می‌گیرند. هم‌زمان، شاهد شکل‌گیری ائتلاف‌های کوچک‌تر، دوجانبه و منطقه‌ای هستیم که نشان از تغییر در هندسه قدرت جهانی دارد. بااین‌وجود، نخبگان صلح‌دوست جهانی بر این باورند که جهان برای مقابله با چالش‌های فراگیر، همچنان به یک نظم منسجم و نهادهای مسئولی که قادر به برقراری و تضمین آن باشند، نیازمند است. در



چنین بستری است که اجماعی چشمگیر از گزارش‌های نهادهای پیشروی جهانی در سال ۲۰۲۵ پدیدار گشته است: همکاری بین‌المللی از طریق معاهدات و توافق‌نامه‌های چندجانبه، نه صرفاً یک گزینه، بلکه راهبردی حیاتی برای مواجهه با مخاطرات فزاینده جهانی است. این نتیجه‌گیری مشترک، تحلیل‌های ژئوپلیتیک، اقتصادی و نظارتی را در بر می‌گیرد و فراخوانی یکپارچه برای تجدید همکاری‌ها را ارائه می‌دهد. گزارش ریسک جهانی ۲۰۲۵ مجمع جهانی اقتصاد، این ضرورت همکاری را در صدر اولویت‌ها قرار می‌دهد. برای مقابله با خطر درگیری‌های مسلحانه، این گزارش پیمان‌ها و توافق‌نامه‌های جهانی را به عنوان امیدوارکننده‌ترین راه حل بلندمدت معرفی می‌کند و بر تقویت نهادهای چندجانبه موجود تأکید می‌ورزد. به همین ترتیب، برای مبارزه با تقابل‌های ژئواکونومیک، این گزارش از رویکردی چندوجهی حمایت می‌کند که شامل پیمان‌های تجاری منطقه‌ای عمیق، روابط دوجانبه راهبردی و پیمان‌های چندجانبه مبتنی بر سازمان تجارت جهانی است. فراخوان هم‌پیمانی در عرصه اقتصادی نیز به شدت سرعت گرفته است. گزارش چشم‌انداز اقتصاد جهانی بانک جهانی، احیای یک نظام تجاری جهانی قاعده‌مند را در رأس اولویت‌ها قرار می‌دهد و استدلال می‌کند که حل و فصل مناقشات تجاری کنونی از طریق توافق‌نامه‌ها می‌تواند به شکل چشمگیری به رشد جهانی شتاب بخشد و آشکارا اعلام می‌دارد که "همکاری اقتصادی از هر جایگزین دیگری برای ثبات جهانی برتر است". این گزارش بر تقویت سازمان تجارت جهانی اصرار ورزیده و اقتصادهای در حال توسعه را تشویق می‌کند تا پیمان‌های تجاری موجود را به منظور پوشش طیف وسیع‌تری از سیاست‌های نظارتی فرامرزی، "عمیق‌تر" سازند.

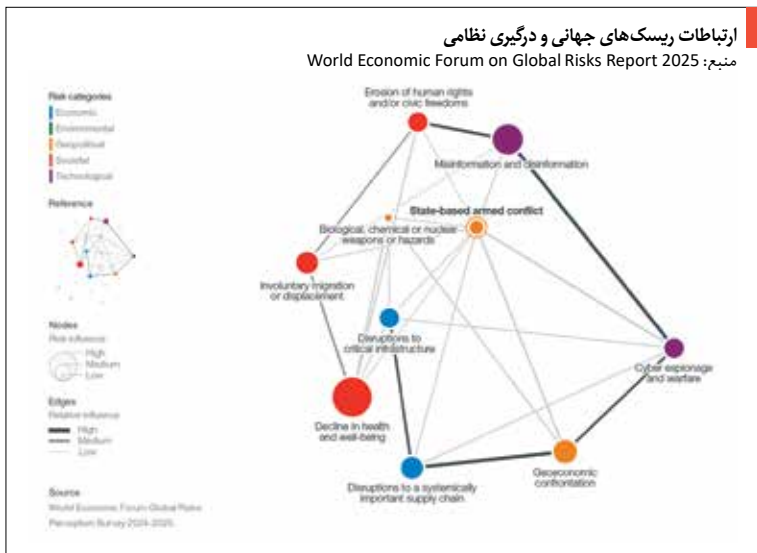
سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) در چشم‌انداز سیاست‌گذاری نظارتی خود، چارچوبی عملی و کارآمد برای تحقق این همکاری ارائه می‌دهد. این سازمان بر این باور است که در مواجهه با چالش‌های پیچیده فرامرزی،

سیاست‌گذاری هماهنگ تنها راهکار مؤثر و قابل اتکا است. OECD با ترویج همکاری‌های نظارتی بین‌المللی، بر همسوسازی تعاریف، به اشتراک‌گذاری تجربیات و ایجاد معیارهای مشترک تأکید می‌ورزد. در مجموع، باید اذعان داشت که گسترش بی‌اعتمادی به سازمان‌های بین‌المللی، پدیده‌ای جدی و نگران‌کننده است و در سراسر طیف تحلیل‌های ژئوپلیتیک، مالی و نظارتی، همکاری و هم‌پیمانی به عنوان راه‌حل‌های جدی برای ثبات جهانی مطرح می‌شود. گزارش‌های مجمع جهانی اقتصاد، بانک جهانی و OECD همگی بر این نکته تأکید دارند که بزرگ‌ترین چالش‌های عصر حاضر، ماهیتی جهانی دارند و هیچ کشوری به تنهایی قادر به حل آن‌ها نیست. پیام این نهادها روشن و بی‌پرده است: در مواجهه با مخاطرات فزاینده و فرسایش اعتماد به نظم سنتی، راه دستیابی به امنیت و شکوفایی، نه از مسیر واگرایی و اقدامات یک‌جانبه، بلکه از رهگذر تعهدی استوار و نو به اقدام جمعی می‌گذرد.

گونه‌شناسی هم‌پیمانی

در عصر معاصر، گونه‌شناسی هم‌پیمانی‌ها را می‌توان از ابعاد گوناگونی همچون نظامی، اقتصادی و سیاسی مورد بررسی قرار داد. هر یک از این ابعاد، بیانگر نوعی از همکاری میان دولت‌هاست که ریشه در نیازهای متغیر نظام بین‌الملل دارد.

- در بعد نظامی، پیمان‌ها همچنان به عنوان رایج‌ترین و سنتی‌ترین شکل همکاری بین‌المللی شناخته می‌شوند. در این چارچوب، اعضا متعهد به دفاع متقابل در برابر تهدیدات خارجی می‌گردند. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) بارزترین نمونه چنین همکاری‌هایی است که با الزام ۳۲ کشور عضو به دفاع جمعی بر اساس ماده پنجم، نقش مهمی در امنیت بین‌المللی ایفا می‌کند. در سال‌های اخیر، ناتو با تقویت حضور نظامی در جناح شرقی خود، تلاش داشته تا نقش بازدارنده‌ای در برابر تهدیدات



نظهور ایفا کند. با این وجود، برخی شکاف‌ها و اختلافات درون ناتو، عمدتاً ناشی از منافع اقتصادی متعارض اعضا، آشکار شده است؛ این امر نشان‌دهنده تغییر تدریجی ریسک‌ها و منافع از غرب به شرق است. اروپا، با وجود وابستگی به چتر امنیتی ایالات متحده، در چالش‌های جدی، از توانایی لازم برای استقلال دفاعی برخوردار نیست و در عین حال، آگاه است که آمریکا تمایل کمتری به ادامه این نوع روابط پرهزینه دارد. افزون بر این، در کنار پیمان‌های بلندمدت، هم‌پیمانی‌های تاکتیکی و موقت نیز شکل می‌گیرند که غالباً واکنشی به تهدیدات فوری یا منافع حیاتی ملی هستند. این هم‌پیمانی‌ها عمدتاً ماهیتی ابزاری و فرصت طلبانه دارند و به دولت‌ها امکان می‌دهند تا به سرعت به بحران‌های پیش‌رو پاسخ دهند.

• در بعد اقتصادی، پیمان‌ها با پیچیدگی و گستردگی فزاینده، بازتاب‌دهنده

وابستگی متقابل و درهم تنیدگی اقتصاد جهانی اند. موافقت نامه مشارکت اقتصادی جامع منطقه ای (RCEP) که در حال حاضر بزرگ ترین توافق تجارت آزاد جهان محسوب می شود، ۱۵ کشور را دربرگرفته و نزدیک به ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را پوشش می دهد. همچنین، توافق نامه جامع و پیشرفته مشارکت ترانس - پاسیفیک (CPTPP) نمونه ای دیگر از هم پیمانی های اقتصادی مبتنی بر قواعد مشترک است. این نوع هم پیمانی ها معمولاً در قالب چارچوب های حقوقی و معاهدات تثبیت شده عمل می کنند و دولت ها را، فارغ از محاسبات استراتژیک کوتاه مدت، به تعهدات پیشین خود ملزم می سازند.

- در بعد سیاسی، هم پیمانی ها همکاری میان کشورها یا احزاب را با هدف دستیابی به اهداف مشترک، نظیر تأثیرگذاری بر سازمان های بین المللی یا شکل دهی به هنجارهای جهانی، در بر می گیرند. این اتحادها که می توانند رسمی یا غیررسمی باشند، در ساختار چندقطبی کنونی نظام بین الملل اهمیت فزاینده ای یافته اند و به کشورها امکان می دهند تا توازن مناسبی میان روابط خود با بلوک های مختلف برقرار سازند. گسترش هم پیمانی های سیاسی و اقتصادی در مناطق مختلف جهان، اغلب ریشه در انگیزه ها و پیشینه های تاریخی متفاوتی دارد و بازتاب دهنده تحولات عمیق در ساختار قدرت جهانی است.

از منظر نظریه پردازان علوم سیاسی، هم پیمانی های طبیعی عمده تاً بر پایه اشتراکات عمیق در فرهنگ سیاسی، ارزش ها و جهان بینی اعضا شکل می گیرند. این نوع مشارکت ها معمولاً از تاب آوری بیشتری برخوردار بوده و توانایی بالاتری در مواجهه با شوک های خارجی دارند، هرچند که مصون از بروز اختلاف و تنش نیستند. افزون بر این، هم پیمانی های مبتنی بر ارزش ها که حول محور اصول ایدئولوژیک یا هویت های مشترک شکل می گیرند، اغلب برای رسمیت بخشی

متقابل و حمایت در مواجهه با چالش‌های بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرند. با این حال، چنین هم‌پیمانی‌هایی به دلیل تنوع منافع اقتصادی اعضا، ممکن است از ثبات و پایداری لازم برخوردار نباشند و ارزش‌های مشترک به تنهایی نتوانند هم‌پیمانی‌های بلندمدت را تضمین کنند. برای نمونه، مجمع کشورهای اسلامی یا شورای همکاری خلیج فارس با وجود برخورداری از جمعیت قابل توجه و منابع اقتصادی غنی، به دلیل تفاوت منافع و تنوع رویکردها، نتوانسته‌اند به بازیگران سیاسی تأثیرگذار در سطح بین‌المللی تبدیل شوند، چرا که همبستگی ایدئولوژیک به تنهایی برای ایجاد هم‌پیمانی مؤثر و پایدار کافی نبوده است. در این میان ارتباط میان ائتلاف‌های سیاسی و رسانه‌ای دوطرفه و عمیق است؛ تأثیرگذاری رسانه‌ها بر شکل‌گیری ائتلاف‌های سیاسی جدید و بالعکس، امری است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و این ارتباطات به هم گره خورده‌اند. نباید نقش ائتلاف‌های رسانه‌ای را، چه در غرب و چه در شرق، دست‌کم گرفت. این شبکه‌های پیچیده با هدف شکل‌دهی به افکار عمومی و تأثیرگذاری بر نگاه جهانیان عمل می‌کنند. رسانه‌ها اغلب با ترکیب منافع سیاسی مشترک، اشتراکات ایدئولوژیک و گاهی با هماهنگی مستقیم، روایت‌هایی همسو ارائه می‌دهند که در نتیجه، رویدادها را به گونه‌ای بازتاب می‌دهند که اقدامات خودشان را مشروع و کشورهای دیگر را بی‌ثبات یا تهدیدآمیز جلوه می‌دهد. اما باید توجه داشت که نفوذ ائتلاف‌های رسانه‌ای هرگز مطلق یا یکدست نیست. در مجموع، تنوع و پیچیدگی ائتلاف‌ها در جهان امروز، بازتابی از روابط بین‌الملل و نیاز به پاسخگویی به چالش‌های چندوجهی نظام جهانی و همراهی مردم است. درهم‌تنیدگی ابعاد نظامی، اقتصادی و سیاسی نشان می‌دهد که ائتلاف‌ها صرفاً ابزاری برای تحقق منافع مشترک نظامی نیستند، بلکه به عنوان سازوکاری برای مدیریت ریسک اقتصادی - اجتماعی و افزایش تاب‌آوری در برابر تحولات غیرمنتظره نیز عمل می‌کنند.

از هم پیمانی سیاسی تا فرصت‌سازی صنعتی

در نظام بین‌الملل معاصر، شکل‌گیری هم‌پیمانی‌های راهبردی به عنوان یکی از ارکان بنیادین علم سیاست و دولت‌سازی مدرن تلقی می‌شود. برای رهبران سیاسی، حرکت در این عرصه پیچیده مستلزم برخورداری از فهمی عمیق و چندلایه نسبت به پویایی‌های ژئوپلیتیکی در حال تحول، همراه با ارزیابی دقیق و مستمر منافع ملی است. با گذار نظم جهانی به سوی ساختاری چندقطبی، منطق و ماهیت هم‌پیمانی‌ها نیز دستخوش تحول شده و رویکردی منعطف‌تر و حساب‌شده‌تر را ایجاب می‌کند.

یکی از ابعاد کلیدی در راهبرد هم‌پیمانی‌های معاصر، تأثیرات عمیق همکاری‌های سیاسی و اقتصادی بر جایگاه صنعتی و رقابت‌پذیری جهانی کشورهاست. تصمیم برای پیوستن به یک هم‌پیمانی، غالباً پیامدهای گسترده‌ای برای ساختار تولیدی، ظرفیت فناوریانه و موقعیت کشورها در زنجیره‌های ارزش جهانی به همراه دارد. عضویت در بلوک‌های اقتصادی همچون اتحادیه اروپا، می‌تواند دسترسی ترجیحی و بدون مانع صنایع ملی به بازارهای مصرفی گسترده را تضمین کند. این دسترسی گسترده، نه تنها موجب تحریک تولید و بهره‌مندی از صرفه جویی در مقیاس می‌شود، بلکه رشد صادرات محور را نیز تقویت می‌نماید. علاوه بر این، هم‌پیمانی‌های راهبردی صنعتی اغلب به عنوان کانالی برای انتقال فناوری و همکاری در حوزه تحقیق و توسعه عمل می‌کنند. برای کشورهای در حال توسعه یا با درآمد متوسط، چنین مشارکت‌هایی می‌تواند نقشی اساسی در ارتقای قابلیت‌های صنعتی ایفا کند؛ از توسعه مهندسی در قالب هم‌پیمانی‌های نظامی گرفته تا دستیابی به فناوری‌های انرژی تجدیدپذیر و خودروسازی. همچنین، هم‌پیمانی‌ها امکان یکپارچه‌سازی کشورها در زنجیره‌های تأمین پیچیده و انعطاف‌پذیر را فراهم می‌آورند که این امر می‌تواند کارایی و قابلیت اطمینان صنعتی را افزایش دهد، هرچند هم‌زمان وابستگی‌های متقابل جدیدی



نیز ایجاد می‌کند. سرمایه‌گذاری‌های مشترک و توافق‌نامه‌های سرمایه‌گذاری در چارچوب هم‌پیمانی‌ها، معمولاً زیربنای این فرایند را تشکیل داده و به تقویت بخش‌های صنعتی خاص کمک می‌کنند. همسویی با استانداردهای نظارتی و فنی بلوک‌های اقتصادی قدرتمند، اگرچه ممکن است مستلزم تعدیلات پرهزینه برای صنایع داخلی باشد، اما می‌تواند فرایندهای صادراتی را تسهیل کرده و کیفیت و رقابت‌پذیری محصولات ملی را در بازار جهانی ارتقا دهد.

پیوستن به هم‌پیمانی‌های نادرست یا مدیریت نامناسب هم‌پیمانی‌ها می‌تواند مخاطرات و چالش‌های جدی به همراه داشته باشد. به عنوان مثال، گشایش بازارهای داخلی به روی شرکای قدرتمند هم‌پیمانی، ممکن است صنایع ملی را در معرض رقابت شدید قرار دهد و بخش‌های کمتر رقابتی را تحت فشار قرار دهد؛ در صورت فقدان سیاست‌های صنعتی حمایتی، این وضعیت می‌تواند به صنعتی‌زدایی غیر خواسته و ازدست‌رفتن فرصت‌های شغلی منجر شود. افزون بر این، وابستگی راهبردی بیش از حد به یک شریک برای فناوری‌های حیاتی، مواد اولیه یا اجزای کلیدی صنعتی، آسیب‌پذیری‌هایی را ایجاد می‌کند که در صورت تیره‌شدن روابط سیاسی، ممکن است مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

یکپارچگی اقتصادی و سیاسی در قالب هم‌پیمانی‌ها، اغلب مستلزم واگذاری

بخشی از تصمیم‌گیری ملی به جمع هم پیمانی است. این امر می‌تواند به کاهش خودمختاری در برخی سیاست‌گذاری حوزه مربوطه (مثلاً دفاعی) منجر شود و کشورها را به تبعیت از استانداردهای نظارتی، زیست محیطی یا کاری بلوک‌های بزرگ‌تر وادار سازد؛ امری که لزوماً با شرایط ملی و منافع صنعتی کشور همخوانی ندارد. در نهایت، در شرایط رقابت ژئوپلیتیکی فزاینده، به‌ویژه میان قدرت‌های بزرگی نظیر ایالات متحده و چین، روابط اقتصادی و صنعتی کشورها بیش‌ازپیش موردتوجه و نظارت قرار می‌گیرد. همسویی با اکوسیستم فناوری یا صنعتی یک بلوک، ممکن است منجر به محرومیت از دسترسی به بلوک‌های رقیب شود و بدین ترتیب، بازارها و گزینه‌های راهبردی یک کشور را محدود سازد. در مجموع، هم‌پیمانی‌های راهبردی در نظام بین‌الملل معاصر، هم‌زمان فرصت‌ها و تهدیدهای متعددی را برای کشورها به همراه دارند. موفقیت در این عرصه، مستلزم اتخاذ رویکردی هوشمندانه و متوازن است که ضمن بهره‌برداری از مزایای همکاری، مخاطرات ناشی از وابستگی و واگذاری حاکمیت را نیز به‌دقت مدیریت نماید.

تحولات صنعتی و اتحادهای شمال و جنوب

انقلاب صنعتی نخستین، نقطه عطفی بنیادین در تحول رقابت جهانی به شمار می‌آید که ملل مختلف را ناگزیر ساخت برای بقا و پیشرفت در عرصه بین‌المللی، به سوی صنعتی شدن گام بردارند. برتری فناوریانه و سیاسی غرب که در بستر اولیه استعمارگری و رقابت‌های بین‌المللی شکل گرفت، نه‌تنها ساختار روابط اقتصادی جهانی را بازتعریف کرد، بلکه موجبات تشدید منازعات بر سر منابع و گسترش تنش‌ها، به‌ویژه در اروپا و آسیا را فراهم آورد. هرچند پیش‌ازاین نیز تنش‌های ژئوپلیتیک وجود داشت، اما انقلاب صنعتی به‌عنوان نقطه عطفی تاریخی، دسترسی به منابع و منازعات ناشی از آن را به کانون توجه سیاست‌گذاران

و نظریه‌پردازان سیاسی کشاند و مفاهیم نوینی چون جنگ‌های راهبردی و شکل‌گیری هم‌پیمانی‌ها را در پرتو برتری فناوری و اقتصادی به اندیشه سیاسی وارد ساخت.

در ادامه این روند، تحولات صنعتی بعدی، توزیع قدرت را به سمت بازیگران نوظهوری همچون ایالات متحده و سپس شرق آسیا سوق دادند. هر موج صنعتی جدید، نه تنها رقابت‌پذیری جهانی را بازتعریف کرد، بلکه کشورهایی را که از این روند عقب مانده بودند، به اتخاذ راهبردهایی برای جبران عقب‌افتادگی وادار ساخت. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نظام بین‌الملل وارد مرحله‌ای تک‌قطبی به بازیگری ایالات متحده و همراهی بی‌چون و چرای اروپا شد؛ با این حال، اروپا همچنان جایگاه اقتصادی مستحکمی حفظ کرد و ظهور چین، به‌ویژه در ابعاد اقتصادی و صنعتی، این نظم را به چالش کشید و به تضعیف تدریجی هژمونی اقتصادی و فناوریانه آمریکا انجامید. با وجود این، رقابت و کشمکش میان چین و غرب همچنان ادامه دارد و میزان توانمندی و اراده چین برای کنارزدن غرب در کوتاه‌مدت، موضوع بحث و مناقشه است.

در سال‌های اخیر، جنگ روسیه و اوکراین نیز آزمونی جدی برای هم‌پیمانی اروپایی و چندجانبه‌گرایی به شمار آمد؛ هم‌زمان با این تحولات، هزینه‌های نظامی جهانی در سال ۲۰۲۳ به رکورد بی‌سابقه ۲.۴ تریلیون دلار رسید که بیانگر تشدید تنش‌های بین‌المللی است. شاخص‌های جهانی نیز این روند بی‌ثباتی را بازتاب می‌دهند؛ برای نمونه، شاخص استرس سیاسی تورچین (Turchin Political Stress Index) به ناکارآمدی نخبگان و افزایش نابرابری اشاره دارد و شاخص صلح جهانی در سال ۲۰۲۳ ادامه روند نزولی خود را در سیزده سال از پانزده سال گذشته نشان می‌دهد.

بدون تردید، تنش‌های ژئوپلیتیک جهانی نه تنها در حال دگرگونی، بلکه در حال گسترش به حوزه‌های نوینی همچون تهدیدات ترکیبی‌اند؛ از جمله حملات

سایبری، جنگ اطلاعاتی و فشارهای اقتصادی که رقابت را به عرصه‌هایی نظیر فضای مجازی، اقیانوس‌ها و فضا نیز کشانده‌اند. این تهدیدات نامتعارف، اغلب به عنوان تلاشی از سوی غرب برای حفظ برتری خود تفسیر می‌شوند؛ درحالی‌که قدرت اقتصادی و صنعتی غرب در مسیر افول قرار دارد و قدرت‌های شرقی باتکیه بر توان اقتصادی فزاینده، به چالش با ترم‌ها و ایده‌آل‌های غربی مستقیم و غیرمستقیم برخاسته‌اند. در کنار این تحولات، نقش فزاینده شرکت‌های فراملی و منافع فناورانه در دسترسی به منابع، بر پیچیدگی و چندلایگی محیط بین‌المللی افزوده است. در چنین شرایطی، هیچ کشوری جز محدود قدرت‌های بزرگ، قادر به مدیریت و کاهش تنش‌های جهانی به‌تنهایی نیست و این امر، ضرورت شکل‌گیری اتحادها و همکاری‌های راهبردی در عرصه‌های فناوری، صنعتی، سیاسی و ایدئولوژیک را بیش‌ازپیش برجسته می‌سازد. بدین ترتیب، در جهان معاصر، همگرایی و هم‌پیمانی به عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای حفظ ثبات و ارتقای جایگاه کشورها در نظام بین‌الملل مطرح است.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، از زمان وقوع انقلاب‌های صنعتی در اروپا، نقش تاریخ این قاره در شکل‌گیری شکاف بنیادین میان اتحادهای شمال و جنوب به وضوح قابل مشاهده است. اگرچه از منظر زمانی، دوران استعمار و انقلاب‌های صنعتی اروپایی‌ها به گذشته‌ای دور تعلق دارد، اما آثار و پیامدهای آن همچنان به شدت در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جهان معاصر حضور دارد. این شکاف تاریخی، سایه‌ای سنگین بر بخش وسیعی از جهان افکنده و روابط میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه را تا به امروز تحت تأثیر قرار داده است. قدرت‌های استعماری با تمرکز بر استخراج منابع و تأمین منافع راهبردی خود، به تکوین و تداوم نابرابری‌های ساختاری میان مناطق استعمارگر و مستعمره دامن زدند. میراث استعمار قدیم را می‌توان در الگوهای توسعه نابرابر و زیرساخت‌های ناکافی بسیاری از کشورهای مستعمره سابق مشاهده کرد؛ به‌گونه‌ای که این کشورها

عمدتاً همچنان به صادرات مواد خام و واردات کالاهای صنعتی محدود شده‌اند و مسیر توسعه صنعتی مستقل برای آنان دشوار باقی مانده است.

در شرایط کنونی، شاهد آن هستیم که کشورهای صنعتی شمال (که به طور نمادین نماینده کشورهای غربی هستند) با رکود در رشد تولید صنعتی مواجه‌اند، در حالی که برخی کشورهای جنوب، هرچند غیرصنعتی و حتی فقیر، روند رشد اقتصادی را تجربه می‌کنند. با این حال، باید توجه داشت که شکاف شمال - جنوب صرفاً محصول میراث استعمار نیست و عوامل متعددی همچون ویژگی‌های جغرافیایی، پس‌زمینه‌های تاریخی، ساختارهای سیاسی و شرایط اجتماعی - اقتصادی نیز در شکل‌گیری و تداوم این شکاف نقش‌آفرین بوده‌اند. با وجود این، الگوهای تجاری و ساختارهای حکمرانی به‌جامانده از دوران استعمار همچنان بر روابط بین‌المللی امروز سایه افکنده‌اند و بسیاری از کشورهای در حال توسعه برای غلبه بر نابرابری‌های عمیق و تاریخی با چالش‌های جدی مواجه هستند. فائق آمدن بر این موانع، مستلزم اتخاذ رویکردی جامع است که توسعه اقتصادی فراگیر، بهبود زیرساخت‌ها و تقویت همکاری‌های منطقه‌ای در جنوب را در برگیرد؛ فرایندی که نیازمند زمان و تلاش مستمر است و همچنان در معرض مداخلات و سیاست‌های پیچیده کشورهای شمال قرار دارد. در نتیجه، غلبه بر شکاف شمال - جنوب، مستلزم بازنگری در ساختارهای جهانی و ارتقای همکاری‌های جنوب - جنوب به منظور دستیابی به توسعه‌ای عادلانه‌تر و پایدارتر خواهد بود.

واگرایی و همگرایی در جهان امروز

چشم‌انداز جهانی معاصر صحنه کشمکش بنیادین میان نیروهای واگرا و همگرا است؛ از یک سو، جریان‌های قدرتمندی جهان را به سوی واگرایی ژئوپلیتیک سوق می‌دهند و از سوی دیگر، نیروهایی پایدار در جهت تقویت همگرایی و همکاری بین‌المللی عمل می‌کنند. برای درک بهتر مسیر تحولات کنونی،

می‌توان محرک‌های اصلی تفرقه را از بسترهای همکاری متمایز ساخت. این کنش و واکنش‌های پیچیده، چارچوب نظم نوین جهانی در حال ظهور را شکل می‌دهند. در این میان، سه پویایی کلیدی جامعه بین‌المللی را به سمت واگرایی و چندقطبی شدن سوق می‌دهند:

۱. **بازآرایی ژئوپلیتیک:** رقابت فزاینده برای کسب سلطه جهانی در حال شدت گرفتن است؛ این امر در افزایش هزینه‌های نظامی، تشدید خصومت‌های دیپلماتیک و تلاش‌های استراتژیک برای دستیابی به برتری فناورانه دفاعی نمود می‌یابد. این رقابت با گسترش منازعات تجاری و اعمال تعرفه‌های حمایت‌گرایانه، نظیر سیاست‌های تجاری ایالات متحده، تشدید می‌شود؛ به‌گونه‌ای که سیاست‌های اقتصادی به ابزاری برای تحقق اهداف استراتژیک بدل شده‌اند.

۲. **ملی‌گرایی:** موج جدیدی از ملی‌گرایی چه در شرق و چه در غرب، به ظهور رسیده است. این جنبش‌ها با تأکید بر حاکمیت و اقتصاد ملی، اغلب به تضعیف پیمان‌های چندجانبه و بین‌المللی می‌انجامد و بازگشت به الگوهای اقتصادی درون‌گرا را تقویت می‌کنند. در ایالات متحده، حمایت عمومی از ناسیونالیسم اقتصادی افزایش یافته است، هرچند نگرانی‌هایی درباره ثبات بازار و امکان بازگرداندن تولید به داخل کشور همچنان مطرح است. در اروپا نیز، احتیاط نسبت به سرمایه‌گذاری چین و تمایل به استقلال استراتژیک رو به فزونی است، درحالی‌که افکار عمومی چین قویاً از سیاست‌های دولت در جهت خودکفایی اقتصادی حمایت می‌کند. در نتیجه، چشم‌انداز جهانی در دهه پیش رو احتمالاً چندپاره و گسسته باقی خواهد ماند و دولت‌ها ضمن اولویت‌بخشی به ثبات کوتاه‌مدت، ناگزیر به مدیریت ریسک‌های بلندمدت در محیطی غیرقابل پیش‌بینی خواهند بود.

۳. **تشدید منازعات منطقه‌ای:** خصومت‌های دیرپای منطقه‌ای همچنان تهدیدی جدی برای ثبات جهانی محسوب می‌شوند. این تنش‌ها در قالب درگیری‌های نظامی مکرر و شدید در مناطق بحرانی بروز می‌یابند و بر ژئوپلیتیک جهانی سایه می‌افکنند. نقش آفرینی ابرقدرت‌ها و کشورهای اروپایی در این منازعات همچنان مشهود است، هرچند قدرت‌های نوظهور نیز به طور پراکنده در این عرصه حضور دارند.

در مقابل این نیروهای واگرا، چندین عامل بازدارنده به تقویت همبستگی و راه‌حل‌های مشارکتی کمک می‌کنند:

۱. **بنیان‌های همکاری بین‌المللی:** تلاش برای حفظ و تقویت اتحادها و نهادهای جهانی، سدی در برابر تفرقه و تنش‌های فزاینده ایجاد می‌کند. تعدد پیمان‌های مشترک، تعهدات مالی گسترده برای مقابله با چالش‌های جهانی نظیر تغییرات اقلیمی و بهداشت عمومی، و اعتماد به ساختارهای حکمرانی چندجانبه، همگی نشان‌دهنده اهمیت این بنیان‌ها هستند.

۲. **همبستگی عمیق اقتصادی:** وابستگی متقابل اقتصادی، انگیزه‌ای قوی برای ثبات و کاهش تنش‌ها فراهم می‌آورد. این همبستگی از حجم بالای تجارت و سرمایه‌گذاری فرامرزی، تاب‌آوری زنجیره‌های تأمین جهانی و منافع مشترک در نظام اقتصادی مبتنی بر قواعد و پیش‌بینی‌پذیری ناشی می‌شود.

۳. **پیشرفت فناوریانه مبتنی بر همکاری:** نوآوری‌های فناوریانه، زمینه‌ساز مشارکت‌های فراملی شده‌اند. سرمایه‌گذاری مشترک در طرح‌های تحقیق و توسعه، ثبت پتنت‌های بین‌المللی و ایجاد اکوسیستم‌های پژوهشی مشارکتی، استعدادها و منابع را برای حل مسائل پیچیده جهانی بسیج می‌کند.

نظم جهانی هیچ‌گاه ثابت نبوده و در دوره‌های مختلف، به‌ویژه در برهه‌های

پرتنش، دستخوش تغییرات چشمگیری شده است. به نظر می‌رسد در شرایط کنونی، دولت‌ها در تلاش برای نقش‌آفرینی در تعیین سرنوشت نظم جهانی، میان نیروهای همگرا و واگرا در نوسان‌اند یا در برخی موارد، موضعی منفعلانه اتخاذ کرده‌اند. اینکه این تلاش‌ها به تشدید خصومت‌ها یا تعمیق هم‌پیمانی‌ها بینجامد، همچنان محل تأمل و آزمون است. این تحولات، بر پیچیدگی ذاتی عصر حاضر تأکید می‌گذارد و ضرورت رصد دقیق پیوندهای اقتصادی با تحولات صنعتی و ژئوپلیتیکی و پیش‌بینی روندهای آتی را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

بریکس (BRICS) هم‌پیمانی گسترده در معادلات جهانی

یکی از تحولات برجسته در مسیر همگرایی کشورهای در حال توسعه و تلاش برای تثبیت نظم جهانی، شکل‌گیری و گسترش گروه بریکس (BRICS) است. این گروه که در ابتدا شامل برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی بود، اخیراً با پیوستن کشورهایی همچون ایران، مصر، اتیوپی، امارات متحده عربی و اندونزی، ابعاد و تأثیرگذاری خود را به‌طور چشمگیری افزایش داده است. این گسترش، بیانگر تحولی عمیق در معادلات قدرت جهانی آینده و نشانه‌ای از افزایش نفوذ اقتصادهای نوظهور و تمایل آن‌ها برای به چالش کشیدن نهادهای بین‌المللی تحت سلطه غرب است. گروه بریکس در شکل گسترده خود، اکنون نماینده بیش از ۴۵ درصد جمعیت جهان و بیش از ۳۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی (بر اساس برابری قدرت خرید) است. این گروه و تشکلهای مشابه، همکاری در حوزه‌های علم، فناوری و نوآوری را در اولویت قرار داده‌اند و با اجرای برنامه‌هایی در زمینه توانمندسازی و انتقال فناوری، به دنبال ارتقای ظرفیت‌های کشورهای در حال توسعه هستند. به‌ویژه در منطقه هند و جنوب شرقی آسیا، شاهد سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی در فناوری‌های نوین و ارتقای صنعت تولید هستیم که می‌تواند این منطقه را به رقیبی جدی برای چین تبدیل

کند، هرچند نابرابری در تأمین مالی و توسعه زیرساخت‌ها همچنان به عنوان چالشی اساسی باقی مانده است.

در این میان، همکاری جنوب - جنوب به عنوان راهبردی حیاتی برای مقابله با چالش‌های خاص کشورهای در حال توسعه مطرح شده است. با این حال، یکی از موانع اصلی پیش روی این همکاری‌ها، وجود تفاوت‌های عمیق اقتصادی، جمعیتی و صنعتی میان کشورهای جنوب است؛ به بیان دیگر، شکاف‌های بنیادین اقتصادی و اجتماعی میان این کشورها، فرایند همگرایی را با پیچیدگی‌هایی روبرو ساخته است. برنامه‌های منطقه‌ای دیگر برای کشورهایی که دارای مرز مشترک هستند، بر اهمیت تبادل دانش، انتقال فناوری و یکپارچگی منطقه‌ای تأکید دارند. نمونه‌هایی چون منطقه آزاد تجاری قاره آفریقا (AfCFTA) و ابتکار کمربند و جاده (BRI) مصادیق بارزی از تلاش‌ها برای افزایش تاب‌آوری اقتصادی و تحقق توسعه پایدار به شمار می‌آیند. AfCFTA بستری برای یکپارچگی اقتصادی، صنعتی‌سازی، ایجاد اشتغال و تقویت جایگاه آفریقا در اقتصاد جهانی فراهم می‌کند و یکی از مهم‌ترین پروژه‌های توسعه‌ای قاره



در چارچوب چشم انداز ۲۰۶۳ اتحادیه آفریقا است. منطقه آزاد تجاری قاره آفریقا و نظام پرداخت و تسویه پان آفریقایی (PAPSS) نیز نقش مهمی در دگرگونی روابط اقتصادی درون قاره‌ای، کاهش وابستگی به ارزهای خارجی و تقویت یکپارچگی منطقه‌ای ایفا کرده‌اند.

بریکس و دیگر نمونه‌های همکاری‌ها اقتصادی عمده بیانگر گرایش روبه رشد به سوی هم پیمانی بلندمدت در میان کشورهای در حال توسعه است؛ هرچند برخی از این ابتکارات هنوز در مراحل اولیه قرار دارند و تحقق کامل آن‌ها به زمان و تلاش بیشتری نیاز دارد. با این حال، روند کنونی نشان دهنده شکل‌گیری نظم نوین جهانی با محوریت اقتصادهای نوظهور و تقویت همکاری‌های جنوب - جنوب است که می‌تواند معادلات قدرت جهانی را در آینده دگرگون سازد.

چین و نظریه جهان سه قطبی

نظام بین الملل معاصر با ویژگی‌هایی متمایز از آنچه متخصصان "هم پیمانی استراتژیک" می‌نامند، شناخته می‌شود؛ نظامی که در آن هیچ کشوری به تنهایی از قدرت مطلق و مسلط در همه حوزه‌ها برخوردار نیست. این محیط چندقطبی، پویایی‌های نوینی را پدید آورده است که در آن نفوذ میان مراکز قدرت متعددی چون ایالات متحده، اتحادیه اروپا، چین و روسیه توزیع شده و قدرت‌های نوظهور دیگر نیز به شکل‌گیری نظامی پیچیده و دولایه باری رسانده‌اند. هم پیمانی‌های معاصر، بیش از پیش با ویژگی سیالیت و اقتضایی بودن شناخته می‌شوند و جایگزین پیوندهای وفاداری ثابت و بلندمدت گذشته شده‌اند. پیچیدگی ژئوپلیتیک کنونی، رهبران را وادار می‌سازد تا رویکردهایی انعطاف پذیر و مبتنی بر شرایط متغیر را در تشکیل هم پیمانی‌ها برگزینند؛ به گونه‌ای که بسیاری از این مشارکت‌ها ماهیتی موقتی و متغیر دارند.

در این میان، چین به عنوان مدافع برجسته کشورهای جنوب، و بزرگ‌ترین

غول تولیدی و صنعتی، با حمایت از طرح‌های زیرساختی و توسعه محور، خود را به عنوان نیرویی تحول‌آفرین در عرصه جهانی معرفی کرده است. این کشور با به چالش کشیدن ساختارهای قدرت سنتی، به‌ویژه در مجامعی چون گروه ۲۰، تعهد خود به همکاری بین‌المللی و توسعه فراگیر را به نمایش می‌گذارد. با این حال، نگاه چین به کشورهای جنوب و آفریقا بیش از آنکه مبتنی بر هم‌پیمانی راهبردی باشد، رویکردی فرصت‌محور و تجاری دارد؛ رویکردی که در کنار رشد اقتصادی چشمگیر، چین را به سوی جایگاه ابرقدرت اقتصادی سوق داده است. در شرق آسیا، اتحادیه آسه‌آن نیز با ایفای نقشی کلیدی، می‌کوشد ضمن حفظ تعامل هم‌زمان با چین و ایالات متحده، بر قواعد تجاری و امنیتی منطقه تأثیرگذار باشد و ثبات منطقه‌ای را تضمین کند. این تحولات، نظریه نظم نوین جهانی مبتنی بر سه قطب آمریکا، اروپا و چین را تقویت می‌کند؛ نظریه‌ای که بر رقابت این قطب‌ها برای ایجاد حوزه نفوذ اقتصادی و سیاسی خود تأکید دارد. در این ساختار، چین با اتکا به پایگاه صنعتی عظیم و نفوذ اقتصادی گسترده، نقشی محوری ایفا می‌کند. با این وجود، این فرضیه با پرسش‌های بنیادینی مواجه است؛ بسیاری بر این باورند که چین با وجود قدرت اقتصادی، هنوز فاقد نفوذ دیپلماتیک و تجربه سیاست‌گذاری لازم برای رهبری یک قطب جهانی است. همچنین، افول قدرت اقتصادی اروپا این تردید را ایجاد کرده که آیا تجربه دیپلماتیک این قاره برای حفظ جایگاهش به عنوان یک قطب مستقل کافی خواهد بود یا خیر. از این رو، پرسش اصلی این است که آیا توان اقتصادی به‌تنهایی می‌تواند به رهبری مشروع و نظام‌سازی مؤثر جدید در عرصه بین‌الملل منجر شود؟

علاقه‌مندان به نظریه سه‌قطبی به شواهد متعددی استناد می‌کنند که نشان می‌دهد چین به طور هدفمند از قدرت اقتصادی خود برای ایجاد حوزه نفوذی مستقل و به چالش کشیدن نظم موجود بهره می‌گیرد. این راهبردی نه صرفاً یک نظریه، بلکه در قالب طرح‌های هماهنگ و بلندمدتی چون پیش‌گامی

در فناوری‌های حیاتی (به‌استثنای حوزه‌هایی مانند نیمه‌رساناها) و ترویج یوآن دیجیتال، به منصف ظهور رسیده است؛ اقداماتی که مستقیماً بنیان‌های قدرت جهانی ایالات متحده را هدف قرار داده و با هدف مصون‌سازی اقتصاد چین از فشارهای غرب طراحی شده‌اند. این خیزش چین، سایر بازیگران جهانی را نیز به بازآرایی راهبردی واداشته است؛ ایالات متحده با اتخاذ سیاست‌های ملی‌گرایانه اقتصادی و اروپا که میان پیوندهای اقتصادی با چین و اتحاد امنیتی با آمریکا گرفتار آمده، در پی دستیابی به "استقلال راهبردی" است. با وجود این، مسیر چین برای تثبیت جایگاه خود به‌عنوان یک قطب جهانی هموار نیست. تلاش این کشور برای صدور مدل حکمرانی خود با مقاومت ایدئولوژیک مواجه شده و حتی در منطقه خود با قدرت‌هایی چون هند و ژاپن روبروست که برای مهار نفوذ پکن، همکاری‌های امنیتی خود را با آمریکا تقویت می‌کنند. این موانع نشان می‌دهد که چین هنوز موفق نشده قدرت اقتصادی خود را به قدرت نرم و مشروعیت دیپلماتیکی موردنیاز برای شکل‌دهی به هنجارهای جهانی تبدیل کند.

آنچه می‌توان گفت چین بیش از آنکه جانشینی برای هژمونی فعلی جهانی باشد، فعلاً یک چالشگر قدرتمند اقتصادی - صنعتی است که نفوذ سیاسی همه‌جانبه‌اش هنوز در حال گسترش است. پرسش بنیادین این نیست که آیا نظم جهانی در حال تغییر است، بلکه ماهیت و جهت این دگرگونی چیست؛ آیا تلاش‌های چین به‌سوی جهانی‌بائبات و سه‌قطبی با رهبری مشروع پکن پیش خواهد رفت، یا صرفاً محیطی چندپاره، پرتنش و غیرقابل پیش‌بینی را رقم خواهد زد؟ پاسخ این پرسش، در گرو توانایی چین برای اقناع جامعه جهانی به کارآمدی چشم‌انداز حکمرانی جهانی خود به‌عنوان بدیلی برای نظم مستقر است. تا آن زمان، چین ابرقدرتی اقتصادی باقی خواهد ماند که نفوذ سیاسی‌اش در عرصه بین‌المللی همچنان در فرایندی تکاملی قرار دارد.



از همکاری تا هم‌پیمانی: چشم‌انداز مصلحت و موازنه برای ایران

اگرچه میراث استعمار غربی همچنان بر نابرابری‌های جهانی سایه افکنده، اما ظهور اقتصادهای نوظهور و گسترش همکاری‌های جنوب - جنوب، نشان از به‌وجود آمدن نظم‌ی نوین دارد؛ نظم‌ی که در آن، قدرت اقتصادی و نفوذ از انحصار سنتی شمال (غرب) خارج شده و به بازیگران جدیدی از شرق و جنوب سپرده شده است. با این حال، شمال هنوز در هم‌پیمانی سیاسی با متحدان خود از جنوب جلوتر است. این بازاریابی گسترده، نهادهای کهن بین‌المللی را نیز به چالش کشیده و آن‌ها را ناگزیر به سازگاری با پیچیدگی و تنوع روزافزون جهان معاصر کرده است. اکنون، نظام بین‌المللی در آستانه عصری تازه قرار گرفته است؛ عصری که در آن، هم‌پیمانی نه تنها ابزاری برای حفظ صلح و امنیت، بلکه عاملی برای بازتعریف هنجارها و ارزش‌های جهانی خواهند بود. در این شرایط، ایران باید در تمامی عرصه‌ها، از صنایع تولیدی و خودروسازی تا دفاعی، هوشمندانه‌تر و راهبردی‌تر عمل کند تا بتواند در منظومه نوین جهانی جایگاه خود را تثبیت نماید. ایران با توجه به موقعیت حساس ژئوپلیتیکی خود و تاریخ طولانی مواجهه با مداخلات خارجی، نیازمند تقویت مؤلفه‌های قدرت خود در ابعاد مختلف

است. در شرایط کنونی، منطق استراتژیک حکم می‌کند که علاوه بر حفظ و تقویت توان دفاعی متعارف، "بازدارندگی غیرنظامی" به یک اولویت اصلی تبدیل شود. بازدارندگی که بنیان‌های اقتصادی و صنعتی در آن نقش اساس بازی می‌کنند. حضور ایران در سازمان‌های مهم بین‌المللی، بیانگر یک راهبرد کلان برای ایفای نقش فعال در عرصه جهانی است. عضویت دائم ایران در پیمان‌هایی مانند سازمان همکاری‌های شانگهای (SCO) و گروه بریکس، نشان‌دهنده رویکردی پویا به سوی شرق و تلاشی هدفمند برای تقویت روابط با قدرت‌های نوظهور اقتصادی و صنعتی است. این سیاست، همراه با جایگاه ایران در سازمان همکاری اقتصادی (ECO)، نقش مؤثر در اوپک (OPEC) و توافق تجارت آزاد با اتحادیه اقتصادی اوراسیا (EAEU)، بر عزم تهران برای تعمیق همکاری‌های منطقه‌ای، تضمین امنیت انرژی و افزایش وابستگی متقابل اقتصادی تأکید می‌کند. بااین حال، مقایسه ساختاری و نهادی میان این سازمان‌ها و اتحادیه‌های غربی مانند ناتو، اتحادیه اروپا و گروه هفت (G7) نشان‌دهنده عدم توازن آشکار است. برای مثال، بریکس با وجود رشد اقتصادی و جمعیتی قابل توجه، هنوز فاقد ساختار فرماندهی یکپارچه، تعهدات امنیتی الزام‌آور و قدرت تصمیم‌گیری جهانی مشابه بلوک غرب است. همچنین سازمان‌هایی مانند شانگهای و اکو، عمدتاً بر همکاری‌های منطقه‌ای و توسعه اقتصادی تمرکز دارند و هنوز نقش مؤثری در قدرت‌افکنی جهانی ایفا نمی‌کنند.

می‌توان گفت که اگرچه سازمان‌هایی مانند بریکس فرصت‌هایی برای افزایش نفوذ دیپلماتیک و همکاری اقتصادی ایران فراهم می‌کنند و می‌توانند به کاهش تحریم‌های تحمیلی غرب کمک کنند، اما در شرایط فعلی، توانایی ایجاد یک جبهه بازدارنده قوی در برابر فشارهای هماهنگ غرب را ندارند. در این میان، ایران همکاری‌های اقتصادی مهمی با چین دارد، اما نمی‌توان چین را هم‌پیمان واقعی ایران دانست. روابط ایران و روسیه نیز در برخی حوزه‌ها توسعه یافته،

اما هنوز به سطح هم‌پیمانی رسمی نرسیده است. علاوه بر این، برخلاف برخی تصورات، اتحاد سه‌جانبه‌ای میان ایران، روسیه و چین شکل نگرفته است؛ زیرا میزان تأثیرگذاری و منافع این کشورها با یکدیگر متفاوت است. افزایش تنش‌های منطقه‌ای و تحولات ژئوپلیتیکی، از جمله دلایل اصلی دشواری ایجاد چنین اتحادیهایی است. آنچه واضح است همکاری‌های موردی و محدود میان ایران، روسیه و چین ادامه می‌یابد، اما تفاوت‌های اساسی در حوزه‌های اقتصادی، صنعتی و نظامی، مانع شکل‌گیری یک هم‌پیمانی استراتژیک میان این قدرت‌هاست. چین و روسیه در زمینه‌های نظامی و اقتصادی از ایران پیش‌ترند؛ چین در صنعت پیش‌گام است و روسیه سابقه طولانی در قدرت‌نمایی جهانی دارد. در مقابل، ایران و روسیه در منابع انرژی نسبت به چین برتری دارند. این تفاوت‌ها مسیر همکاری را محدود اما همچنان باز نگه می‌دارد.

مفاد توافق استراتژیک بلندمدت ۲۰۲۵ میان مسکو و تهران به‌طور عمومی منتشر نشده است؛ بنابراین، گمانه‌زنی درباره محتوای آن سود چندانی برای این نوشتار ندارد. بااین حال، شواهد موجود نشان می‌دهد که این توافق عمداً از تعهدات دفاعی متقابل پرهیز کرده است. برخلاف ناتو، این موافقت‌نامه بیشتر بر هماهنگی سیاسی و اعتماد دیپلماتیک تأکید دارد تا تعهدات نظامی الزام‌آور. روسیه نیز به صراحت اعلام کرده که چارچوب این توافق، بر هم‌سویی استراتژیک و حفظ کانال‌های دیپلماتیک استوار است، نه بر ارائه تضمین‌های امنیتی مطلق. به نظر می‌آید که هر دو طرف موافقت کرده‌اند که از حمایت از تجاوز طرف ثالث علیه یکدیگر اجتناب کنند. بااین حال، روسیه در این زمینه رویکردی انعطاف‌پذیر اتخاذ کرده است؛ یعنی ضمن ابراز همبستگی با ایران، در رویدادهای اخیر، همچنان کانال‌های ارتباطی خود را با سایر بازیگران منطقه‌ای حفظ می‌کند و نگرانی‌هایش را درباره تحولات بی‌ثبات‌کننده ابراز می‌دارد. توافق ایران و روسیه یک هم‌پیمانی نیست بلکه، بیشتر بازتاب یک درک سیاسی مشترک است تا یک اتحاد نظامی

رسمی. اساس این همکاری بر اصول استقلال حاکمیتی و تعادل استراتژیک بنا شده است، نه بر تعهد به مداخله نظامی. همکاری نظامی - فنی، مشارکت دیپلماتیک در قالب سازمان‌هایی مانند بریکس و شانگهای، و پیگیری اهداف مشترک برای ثبات منطقه‌ای، از محورهای اصلی این شراکت به شمار می‌رود.

تا به امروز نقش روسیه در منطقه غرب آسیا (به جز سوریه در نظام قدیم)، بیشتر به عنوان میانجی و بازیگری با نفوذ دیپلماتیک جلوه می‌کند؛ به گونه‌ای که گاه با تسهیل گفتگوها، به کاهش تنش‌ها کمک کرده است؛ بنابراین، مشارکت روسیه در غرب آسیا بر هماهنگی سیاسی و اهرم‌های استراتژیک استوار است و از مداخله نظامی بی‌قید و شرط پرهیز می‌کند. نزدیکی جغرافیایی و پیوندهای تاریخی نیز به همکاری‌های مداوم میان دو کشور ایران و روسیه کمک می‌کند. در مورد چین نیز وضعیت مشابهی دیده می‌شود. ایران و چین در سال‌های اخیر همکاری‌های اقتصادی، سیاسی و صنعتی متعددی داشته‌اند، اما هرگز به سطح هم‌پیمانی واقعی نرسیده‌اند. چین در حوزه صنایع دفاعی پیشرفت‌های چشمگیری داشته، اما اولویت اصلی آن همچنان اقتصادی باقی مانده است. وابستگی چین به نفت غرب آسیا بسیار بالاست؛ بیش از نیمی از نفت وارداتی‌اش از این منطقه تأمین می‌شود و ایران یکی از مهم‌ترین تأمین‌کنندگان آن است. افزون بر این، چین سرمایه‌گذاری‌های کلانی در منطقه انجام داده و ثبات غرب آسیا برای امنیت انرژی و اقتصاد این کشور اهمیت حیاتی دارد. در شرایط بحران اخیر ۱۲ روزه، چین ترجیح داد برای حفظ ثبات منطقه‌ای، سیاستی نزدیک به هم‌زیستی با ایالات متحده در پیش گیرد. اگرچه پکن در ظاهر با برخی سیاست‌های آمریکا مخالفت می‌کند، اما حاضر به پرداخت هزینه‌های سنگین برای مقابله با واشنگتن نیست. به همین دلیل، تلاش‌های دیپلماتیک چین عمدتاً بر کاهش پیامدهای اقتصادی بحران متمرکز بود و نه حل اساسی آن. چین فاقد قدرت نظامی و نفوذ سیاسی لازم برای مداخله مؤثر در بحران‌های

بزرگ منطقه‌ای است. برخلاف آمریکا که حضور نظامی گسترده و شبکه‌ای از شرکای امنیتی دارد، نفوذ چین عمدتاً اقتصادی باقی مانده است.

اگرچه چین شریک اصلی تجاری و نفتی ایران است و توافق راهبردی ۲۵ ساله میان دو کشور برقرار شده، اما در بحران‌های اخیر، این شراکت ترجمه حمایت عمیق دفاعی و سیاسی نیافت؛ چون هم‌پیمانی بین ایران و چین وجود نداشت. مخالفت ایران با هژمونی آمریکا تا حدی با منافع دیپلماتیک چین هم‌راستا است، اما پکن در بسیاری موارد هم‌زیستی با واشنگتن را ترجیح می‌دهد. بحران‌های اخیر، راهبرد چین را به خوبی نشان داده است: نفوذ اقتصادی بدون مداخله مستقیم. واکنش پکن به بحران‌ها عمدتاً به صدور بیانیه‌های دیپلماتیک محدود شد و از هرگونه همراهی نظامی یا سیاسی آشکار با تهران اجتناب شد. این سیاست ریشه در تجربه‌های تاریخی چین دارد؛ پکن تلاش می‌کند از درگیر شدن در بحران‌هایی که قدرت‌های بزرگ را در غرب آسیا گرفتار کرده‌اند، دوری کند. این وضعیت پارادوکسی را برای چین رقم زده است: تبدیل شدن به یک ابرقدرت اقتصادی و صنعتی، بدون دستیابی به جایگاهی متناظر در عرصه سیاسی و امنیتی بین‌المللی.

باید دقت داشت چین اگرچه خود را در آینده جایگزین آمریکا در غرب آسیا تصور می‌کند، اما فعلاً ثبات منطقه را همچنان به حضور ایالات متحده وابسته می‌بیند. پکن آگاه است که بی‌ثباتی در این منطقه می‌تواند منافع اقتصادی‌اش را تهدید کند؛ بنابراین، در شرایط فعلی تمایلی به تقابل مستقیم با آمریکا ندارد و به‌طور غیرمستقیم بر نقش‌آفرینی واشنگتن تکیه می‌کند. ایران با وجود شراکت متنوع با چین، به محدودیت‌های این کشور در ارائه تضمین‌های امنیتی پی برده است. سیاست چین بر استفاده از ابزارهای بازدارنده غیرمستقیم و توسعه روابط تجاری متمرکز است و تمایلی به ورود به مناقشات نظامی ندارد. راهبرد اصلی پکن، گسترش نفوذ اقتصادی و تسلط بر بازارهای جهانی است. نگرانی از

بی‌ثباتی غرب آسیا، چین را به هم‌زیستی با آمریکا سوق داده است. این رویکرد محتاطانه چین، چشم‌انداز همکاری‌های صنعتی و اقتصادی ایران را شاید تحت‌تأثیر قرار دهد. این فقط یک حدس است و گستره اثرگذاری با گذشت زمان شفاف‌سازی می‌شود.

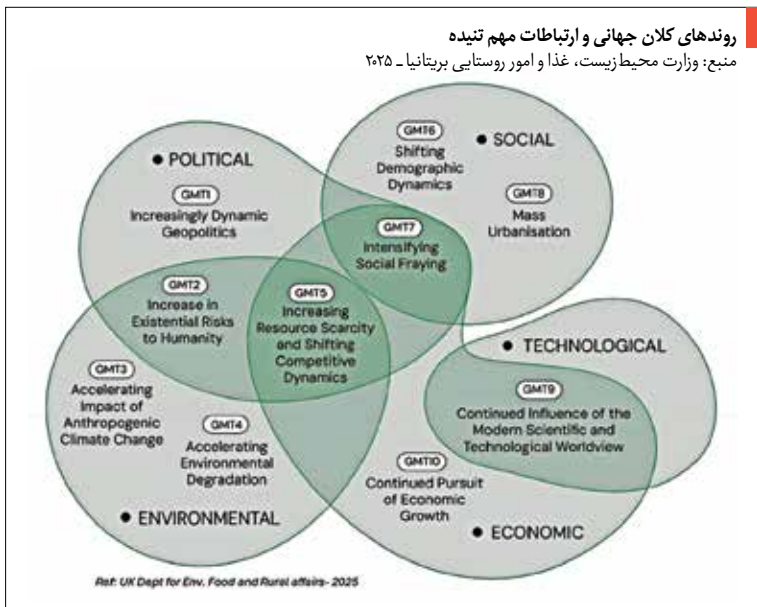
پس به راحتی می‌توان گفت روسیه و چین برای ایران خیلی مهم هستند و برعکس. ولی هم‌پیمانی عمیقی میان ایران، روسیه و چین شکل نگرفته و اختلاف در رویکردهای استراتژیک، مانع اصلی ایجاد یک اتحاد راهبردی است؛ بنابراین شواهد نشان می‌دهد که ایران با هر دو کشور چین و روسیه آگاهانه سطح روابط خود را پایین‌تر از یک هم‌پیمانی رسمی نگه داشته‌اند تا بتوانند در فضای پیچیده ژئوپلیتیکی منطقه، انعطاف‌پذیری بیشتری داشته باشند. در این میان، جهان امروز در حال گذار از نظم فعلی است. هم‌پیمانی‌های اقتصادی و سیاسی جدید اهمیت بیشتری یافته‌اند، اما شکل‌گیری این اتحادها به زمان و بلوغ ساختاری نیاز دارد. حتی برای قدرت‌هایی مانند چین، دستیابی به ابرقدرتی سیاسی آسان نیست، هرچند در اقتصاد موفق‌تر بوده‌اند. آنچه مسلم است ایران با موقعیت ژئوپلیتیک ممتاز و منابع غنی، می‌تواند به شریکی کلیدی در سطح جهانی تبدیل شود. این مزیت‌ها فرصت‌هایی بی‌نظیر برای حضور در هم‌پیمانی‌های اقتصادی و تجاری فراهم می‌کند. موفقیت در این مسیر، نیازمند رویکردی آینده‌نگر و انتخاب هم‌پیمانی است که منافع ملی ایران را در ابعاد اقتصادی، سیاسی و صنعتی، در کوتاه‌مدت و بلندمدت تضمین کنند. چنین هم‌پیمانی‌هایی می‌توانند پشتوانه‌ای قوی و سپری مؤثر برای کشور ایجاد کنند که علاوه بر تقویت اقتدار ملی و توان دفاعی، بازدارندگی غیرنظامی ایران را نیز افزایش دهد. در دهه‌های آینده، موازنه قدرت جهانی به طور فزاینده‌ای توسط قدرت‌های اقتصادی و صنعتی نوظهور، به‌ویژه در آسیا و جنوب جهانی، تعیین خواهد شد. برای ایران، سرمایه‌گذاری بر هم‌پیمانی‌های اقتصادی و صنعتی نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت راهبردی

برای تأمین امنیت و منافع ملی در بلندمدت محسوب می‌شود. البته ایران باید تلاش مضاعفی برای بالابردن توان اقتصادی و صنعتی خود بکند تا بتواند هم‌پیمان‌های هم‌افزا و یا اثرگذارتر از خود را جذب کند.

شناخت روندهای کلان جهانی و انتخاب هم‌پیمان

انتخاب هم‌پیمان برای هر کشور، فرایندی چندبعدی است که مستلزم درک عمیق از چشم‌اندازهای جهانی، منطقه‌ای و داخلی، و همچنین شناخت روندهای کلان جهانی است. روندهای کلان جهانی، نیروهای بنیادینی هستند که آینده جوامع را در عرصه‌های مختلف به طور چشمگیری شکل می‌دهند و معمولاً دامنه تأثیر آن‌ها فراتر از مرزهای جغرافیایی یک قاره گسترده می‌شود و آثار خود را دست‌کم در بازه‌ای چند دهه برجای می‌گذارند. این روندها حوزه‌هایی چون نظام‌های غذایی، سلامت، محیط‌زیست، منابع طبیعی، فضا و فضای سایبری را تحت تأثیر قرار می‌دهند و با ایجاد چارچوبی ساختارمند، روندهای نوظهور را در سطحی کل‌نگرانه هدایت می‌کنند؛ هرچند ممکن است به قیمت نادیده‌گرفتن برخی جزئیات و تفاوت‌های محلی تمام شود.

از جمله مهم‌ترین روندهای کلان جهانی می‌توان به افزایش تنش‌های ژئوپلیتیک، تشدید مخاطرات زیستی و انسانی، تسریع پیامدهای تغییرات اقلیمی، تخریب فزاینده محیط‌زیست، کاهش منابع حیاتی، تحولات در رقابت‌های جهانی، تغییرات ساختاری جمعیتی، تضعیف پیوندهای اجتماعی ناشی از شهرنشینی گسترده، نفوذ جهان‌بینی علمی و فناوریانه مدرن و تلاش مستمر جوامع برای رشد اقتصادی اشاره کرد. در این بستر، بازدارندگی و موازنه تهدید همچنان یکی از محورهای اصلی در شکل‌گیری هم‌پیمانی‌های مدرن به شمار می‌رود. کشورها تهدیدات بالقوه را بر اساس چهار معیار کلیدی ارزیابی می‌کنند: قدرت، نزدیکی جغرافیایی، قابلیت تهاجمی و نیات خصمانه. این



رویکرد، برخلاف نظریه سنتی موازنه قدرت، بر این نکته تأکید دارد که دولت‌ها عمدتاً در برابر تهدیدات درک‌شده "موازنه" برقرار می‌کنند، نه صرفاً در برابر قدرت‌های در حال ظهور. چالش‌های امنیتی معاصر نیز فراتر از تهدیدات نظامی سنتی رفته و حوزه‌هایی چون جنگ سایبری، تروریسم، تغییرات اقلیمی و رقابت فناوریانه را دربرگرفته است. نظامی‌سازی فضا و ظهور فناوری‌های نوینی چون هوش مصنوعی، دسته‌بندی‌های جدیدی از همکاری‌های امنیتی را ایجاد کرده‌اند که نیازمند بازنگری در الگوهای هم‌پیمانی گذشته است.

علی‌رغم تأکید واقع‌گرایان بر عوامل مادی و قدرت سخت، شباهت‌های ایدئولوژیک و فرهنگی نیز در دوام و اثربخشی هم‌پیمانی‌ها نقش مهمی ایفا می‌کنند. دولت‌هایی که دارای ارزش‌ها، نظام‌های حکمرانی یا سنت‌های فرهنگی مشترک هستند، غالباً همکاری‌های پایدارتر و مؤثرتری را تجربه می‌کنند.

با این حال، رهبران باید نسبت به ارزیابی بیش از حد سازگاری ایدئولوژیک هوشیار باشند، چرا که این امر می‌تواند اختلافات اساسی در منافع راهبردی را پنهان کند. مدیریت روابط با چندین شریک هم‌پیمانی که ممکن است منافع متضادی داشته باشند، مستلزم اتخاذ رویکردهای دیپلماتیک موازنه‌گرایانه و پیچیده است؛ امری که به‌ویژه برای کشورهای که در مناطق رقابت قدرت‌های بزرگ قرار دارند، چالش‌برانگیزتر می‌شود. به عبارتی هم‌پیمانی‌های مدرن به طور فزاینده‌ای بر همکاری فناوریانه و به اشتراک‌گذاری نوآوری متمرکز شده‌اند. کشورها باید به دقت ارزیابی کنند که آیا شرکای هم‌پیمانی قادر به فراهم‌آوردن دسترسی به فناوری‌های حیاتی هستند و درعین حال، پیامدهای امنیتی ناشی از انتقال فناوری را نیز مدنظر قرار دهند. بدین ترتیب، انتخاب هم‌پیمان در جهان معاصر، مستلزم رویکردی جامع، آینده‌نگر و مبتنی بر ارزیابی دقیق فرصت‌ها و تهدیدهای ناشی از روندهای کلان جهانی است.

منطق انتخاب هم‌پیمان

معماری کنونی نظام بین‌الملل را می‌توان به درستی با ویژگی چندقطبی بودن آن توصیف کرد؛ وضعیتی که در آن قدرت و نفوذ میان مجموعه‌ای از بازیگران کلیدی توزیع شده و هیچ قدرتی به تنهایی بر ساختار جهانی مسلط نیست. موفقیت در شکل‌دهی هم‌پیمانی‌ها نه در پیروی کورکورانه از الگوهای ازپیش‌تعیین‌شده، بلکه در به‌کارگیری اصول راهبردی متناسب با شرایط خاص نهفته است. این اصل بنیادین را باید همواره مدنظر داشت که متحد امروز، ممکن است در آینده به رقیبی استراتژیک بدل شود. رهبران سیاسی که قادر به درک و مدیریت این پیچیدگی‌ها بوده و درعین حال به اصول بنیادین همکاری‌های بین‌المللی پایبند بمانند، بهترین شانس را برای حراست از منافع ملی خود در دهه‌های پیش‌رو خواهند داشت. در این فضای متحول، وفاداری‌های سنتی جای خود

را به مشارکت‌هایی گذرا و موضوع محور داده‌اند که انعطاف‌پذیری و اقتضایی بودن، ویژگی بارز آن‌هاست. در فرایند انتخاب هم‌پیمان، رهبران باید رویکردی نظام‌مند و مبتنی بر پژوهش اتخاذ نمایند و فرصت‌های بالقوه را در برابر مخاطرات ذاتی به دقت بسنجند. ارزیابی دقیق باید بر محورهای زیر متمرکز باشد:

۱. منطق راهبردی

- ماهیت دقیق چالش یا فرصت راهبردی که هم‌پیمانی موردنظر به آن می‌پردازد چیست؟
- تا چه اندازه درک ما و هم‌پیمان‌های احتمالی از تهدید و منافع مشترک همسو است؟

۲. ارزیابی قابلیت‌ها و پتانسیل هم‌افزایی

- هر یک از طرفین چه مزیت‌های ویژه‌ای اعم از نظامی، اقتصادی، فناورانه یا دیپلماتیک به مشارکت می‌آورد؟
- تا چه حد رویه‌های عملیاتی، نظام‌های سیاسی و فرهنگ‌های راهبردی ما با یکدیگر همخوانی دارند؟

۳. پیامدهای اقتصادی و صنعتی

- تأثیر هم‌پیمانی بر بخش‌های کلیدی صنایع ملی چیست؟ کدام بخش‌ها از فرصت‌های جدید بهره‌مند می‌شوند و کدام یک ممکن است در معرض آسیب رقابتی قرار گیرند؟
- پتانسیل انتقال فناوری و سرمایه‌گذاری چگونه ارزیابی شده است؟

۴. انعطاف‌پذیری

- آیا هم‌پیمانی موردنظر به تقویت گزینه‌های راهبردی بلندمدت کشور می‌انجامد یا محدودیت‌هایی بر آزادی عمل سیاست خارجی تحمیل می‌کند؟
- هزینه و فایده احتمالی تغییرات راهبردی به علت هم‌پیمانی موردنظر در کوتاه‌مدت و بلندمدت چقدر است؟

جمع‌بندی

اتخاذ هرگونه تصمیم راهبردی درباره تشکیل یا پیوستن به هم‌پیمانی‌ها، مستلزم درکی عمیق، دقیق و واقع‌بینانه از ماهیت نظام بین‌الملل معاصر است. امروزه، دیگر خبری از هم‌پیمانی‌های ایدئولوژیک و پایدار گذشته نیست؛ جای آن‌ها را ائتلاف‌هایی موقتی، موضوع‌محور و مبتنی بر همگرایی شکننده منافع گرفته‌اند. این تغییر بنیادین، فرایند تصمیم‌گیری را برای دولت‌ها به مراتب پیچیده‌تر ساخته است. با این حال، باید توجه داشت که این تحول صرفاً نشانه بی‌ثباتی نیست، بلکه بازتاب روندی نظام‌مند در عرصه جهانی است که هدف آن حداکثرسازی استقلال و انعطاف‌پذیری راهبردی کشورهاست. در چنین شرایطی، هر هم‌پیمانی به‌طور ذاتی دارای دو وجه متضاد است. از یک سو، می‌تواند ابزاری مؤثر برای ایجاد بازدارندگی غیرنظامی و همچنین گشودن افق‌های جدید اقتصادی و صنعتی باشد. از سوی دیگر، همین ائتلاف‌ها به‌طور طبیعی با مخاطرات نوینی همراه‌اند؛ از جمله عدم قطعیت در تعهدات شرکا و شکنندگی ساختاری آن‌ها؛ بنابراین، مواجهه هوشمندانه با این واقعیت پیچیده، مستلزم اتخاذ دو رویکرد راهبردی در سطح ملی است: نخست، باید به‌طور مستمر ظرفیت انطباق‌پذیری کشور را برای واکنش مؤثر به تحولات محیطی تقویت کرد؛ دوم، لازم است سازوکاری برای بازبینی دائمی و ارزیابی دقیق هزینه‌ها و منافع هر مشارکت برقرار باشد. در نهایت، معیار موفقیت حکمرانی در قرن بیست و یکم را باید در توانایی بهره‌گیری هوشمندانه از هم‌پیمانی‌ها به‌عنوان اهرمی برای پیشرفت و بازدارندگی جست‌وجو کرد؛ آن هم بدون خدشه به استقلال و حاکمیت ملی. در این میدان، «سیالیت» نه یک متغیر گذرا، بلکه تنها اصل ثابت و بنیادین است؛ بنابراین، همه محاسبات و تصمیمات راهبردی باید با پذیرش و درک این واقعیت اتخاذ شوند تا کشور بتواند در محیط متحول جهانی، جایگاه خود را حفظ و تقویت کند؛ لذا نگاه

منفک و جداگانه به پیمان‌های سیاسی، اقتصادی، صنعتی و اجتماعی، راهبردی ناقص است؛ چرا که این حوزه‌ها به‌طور تنگاتنگی با یکدیگر پیوند دارند و تأثیر هر یک بر دیگری اجتناب‌ناپذیر است.

فصل پنجم

صنعتگران معماران بازدارندگی غیرنظامی

مقدمه

در عصر حاضر، مفهوم بازدارندگی دیگر صرفاً به قدرت نظامی محدود نیست، بلکه تلفیقی از قدرت سخت و قدرت نرم اعم از اقتصادی، فناورانه، فرهنگی و اطلاعاتی را در بر می‌گیرد. صنایع غیرنظامی، به عنوان شالوده اقتصاد ملی، افزون بر تأمین نیازهای اساسی جامعه، بستر مناسبی برای رشد فناوری‌های نوین فراهم می‌آورند که قابلیت انتقال به حوزه‌های دفاعی و امنیتی را دارند و موجب پیدایش بازدارندگی چندبعدی می‌شوند. صنایع غیرنظامی از طریق توسعه فناوری‌های پیشرفته، زمینه خلق ابزارهای نوین بازدارندگی را مهیا می‌سازند؛ فناوری‌هایی که می‌توانند در تحلیل داده‌های کلان، پیش‌بینی تهدیدات و ارتقای کارآمدی سامانه‌های دفاعی نقش‌آفرین باشند.

اقتصاد متنوع و پویایی که به واسطه صنایع غیرنظامی شکل می‌گیرد، امکان تأمین منابع مالی لازم برای سرمایه‌گذاری در بخش‌های دفاعی و تحقیقاتی را فراهم می‌کند. این تعامل سازنده میان اقتصاد و فناوری، به

تقویت خودکفایی و کاهش اتکا به منابع خارجی غیرضروری می‌انجامد؛ موضوعی که در شرایط تحریم و فشارهای بین‌المللی از اهمیت راهبردی برخوردار است. در این میان صنعتگران ماهر و نوآور در بخش‌های مختلف، موتور محرک توسعه فناوری‌های بومی و ارتقای ظرفیت‌های تحقیق و توسعه محسوب می‌شود که به صورت غیرمستقیم زیرساخت‌های دفاعی را نیز تقویت می‌کند. همچنین، صنایع غیرنظامی با ایجاد شبکه‌های ارتباطی و زنجیره‌های تأمین داخلی، تاب‌آوری کشور را در مواجهه با بحران‌ها و تحریم‌ها افزایش می‌دهند و آسیب‌پذیری‌های اقتصادی و فناورانه را به حداقل می‌رسانند. در نتیجه، هرگونه ضعف در صنایع کلیدی کشور می‌تواند به تضعیف قدرت بازدارندگی منجر شود و بالعکس؛ بنابراین، توسعه هدفمند و سریع صنایع غیرنظامی، ضرورتی راهبردی برای تحقق اهداف کلان ملی تلقی می‌شود. در نهایت، توانمندی اقتصادی و ظرفیت صنعتی، به عنوان محورهای اصلی برتری ملی در عرصه رقابت‌های بین‌المللی مطرح‌اند و جایگاهی انکارناپذیر در گفتمان روابط بین‌الملل معاصر یافته‌اند؛ به گونه‌ای که در کنار قدرت سخت، پیوند میان پویایی‌های اقتصادی و ابزارهای ژئوپلیتیکی و اجتماعی، اهمیت فزاینده‌ای یافته است.

اقتصاد مهم‌ترین اهرم بازدارندگی غیرنظامی

بازدارندگی، مفهومی فراتر از صرفاً ابزارهای نظامی است که امروزه به عنوان یک چارچوب سیستمی، جایگاه ویژه‌ای در معماری امنیت ملی پیدا کرده است. این رویکرد فراگیر، بر هم‌افزایی میان مؤلفه‌هایی چون اقتدار اقتصادی، پیشرفت‌های فناورانه، پایداری صنایع حیاتی و استحکام زنجیره‌های تأمین استوار است. در این میان، نقش فناوری‌های نوظهور مانند هوش مصنوعی و قابلیت‌های سایبری، به ویژه در زمینه تحلیل داده‌های کلان و رصد تهدیدات، بیش‌ازپیش مهم شده است. تقویت صنایع داخلی، به عنوان رکن اصلی بازدارندگی غیرنظامی، نقشی



کلیدی در شکل دهی به یک اکوسیستم دفاعی انعطاف پذیر ایفا می کند؛ این صنایع با ایجاد تعاملات سیستمی، چه به صورت مستقل و چه در هم افزایی با ظرفیت های نظامی، بنیانی پایدار برای دفاع غیرنظامی فراهم می سازند.

در این بستر، بازدارندگی اقتصادی به عنوان محور راهبردهای غیرنظامی مطرح است و تعریفی نوین از امنیت ملی ارائه می دهد. کارآمدی این نوع بازدارندگی در توان آن برای تقویت هم زمان مزیت فناورانه و انعطاف پذیری اقتصادی نهفته است. کشوری که از اقتصادی متنوع، پویا و صنعتی برخوردار باشد، به رقبای این پیام را منتقل می کند که هرگونه اقدام خصمانه، هزینه های اقتصادی جبران ناپذیری به دنبال خواهد داشت. در شرایطی که تحمل جنگ های طولانی برای کشورها دشوار شده، بقای ملی بیش از هر زمان دیگری به تاب آوری اقتصادی وابسته است. کشورهایی که به صورت نظام مند توانمندی های اقتصادی خود را با نیازهای دفاعی تلفیق می کنند، به مزیتی ساختاری دست می یابند که مقابله با آن برای دشمنان دشوار خواهد بود. این برتری نه تنها در بسیج سریع منابع در بحران ها، بلکه در شتاب بخشی به نوآوری و توسعه در دوران صلح نیز نمود می یابد. اهمیت بازدارندگی اقتصادی زمانی دوچندان می شود که با پیوندهای بین المللی و شبکه های تجاری گسترده همراه

گردد؛ چنین پیوندهایی هزینه هرگونه تهاجم را برای همه طرف‌ها به شدت افزایش می‌دهد. نمونه بارز این نوع بازدارندگی را می‌توان در وابستگی متقابل اقتصاد چین و آمریکا مشاهده کرد که هرگونه اقدام خصمانه را به امری پرهزینه و مخاطره‌آمیز برای هر دو بدل ساخته است.

فناوری

واقعیت این است که امروزه علاوه بر بازدارندگی اقتصادی، فناوری به ابزار اصلی نبرد و بازدارندگی تبدیل شده است. دیگر میدان جنگ محدود به درگیری‌های فیزیکی نیست؛ رقابت کشورها به عرصه فناوری کشیده شده و مرزهای دانش به صحنه اصلی بازدارندگی مدرن بدل شده‌اند. به بیان ساده، کشورها با فناوری به یکدیگر ضربه می‌زنند و خود نیز از همین مسیر آسیب می‌بینند؛ این امر نشان‌دهنده تغییر اساسی در ماهیت جنگ است. این تحول پارادایمی با گذشته تفاوت دارد؛ زمانی تحقیقات نظامی موتور محرک پیشرفت فناوری بود، اما امروز نوآوری و توسعه در بخش غیرنظامی است که هر دو حوزه نظامی و غیرنظامی را پیش می‌برد. فناوری‌های دوگانه همچون هوش مصنوعی، داده‌کاوی‌های متنوع و سخت‌افزارهای مربوطه، پایه‌های بازدارندگی فناورانه به شمار می‌روند؛ این فناوری‌ها هم توان رقابت اقتصادی را افزایش می‌دهند و هم قابلیت‌های دفاعی را تقویت می‌کنند. برای نمونه، GPS که در ابتدا برای ناوبری نظامی طراحی شد، اکنون انقلابی در حمل‌ونقل و مدیریت لجستیک غیرنظامی ایجاد کرده است. فناوری Lidar نیز که نخستین بار برای نقشه‌برداری میدان نبرد توسعه یافت، امروز در خودروهای خودران، برنامه‌ریزی شهری و کشاورزی نقش کلیدی دارد. در ابزارهای جدید بازدارندگی، مرز میان فن‌آوری بین حوزه‌های نظامی و غیرنظامی کم‌رنگ شده است؛ حتی مراکز نظامی علاقه‌مند هستند از تحقیقات غیرنظامی که به سرعت مسیر توسعه را تعیین می‌کنند بهره ببرند. این هم‌افزایی،

جریان پویایی از نوآوری ایجاد می‌کند که به طور مداوم توان بازدارندگی یک کشور را ارتقا می‌بخشد. پیش‌گامی در فناوری‌های نوینی چون باتری‌ها، خودروهای خودران و هوافضا برای امنیت ملی اهمیت حیاتی دارد و رقابت برای رهبری در این حوزه‌ها نشان می‌دهد که چگونه شرکت‌های غیرنظامی و نهادهای پژوهشی می‌توانند نقشی کلیدی در توسعه قابلیت‌های بازدارنده ایفا کنند. رشد صنعت جابه‌جایی و فضایی-تجاری نیز با نمایش توانمندی‌های فناورانه و ارائه خدمات مقاوم، اثرات بازدارنده قابل توجهی دارد. البته تحقق این اهداف نیازمند سرمایه‌گذاری جدی کلان است. در این راستا حمایت از اکوسیستم شرکت‌های نوپا و خصوصی برای گسترش مرزهای علم و فناوری ضروری است. سرمایه‌گذاری بخش خصوصی نه تنها شکاف‌های مالی حوزه دفاع را پر می‌کند، بلکه نوآوری و تحول را تقویت کرده و برتری فناورانه را حفظ می‌نماید. در این میان، صنعت و زنجیره تأمین مربوطه، ستون فقرات تاب‌آوری ملی محسوب می‌شوند. بازدارندگی مدرن به اکوسیستمی صنعتی نیاز دارد که فراتر از صنایع دفاعی سنتی، شرکت‌های تجاری و توسعه‌دهندگان فناوری‌های نوین را نیز در بر گیرد. چنین بینش جامعی، با بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌های تولیدی و فناورانه و سرمایه‌گذاری خصوصی و دولتی، کشورها را قادر می‌سازد تا به تهدیدات نوظهور واکنش سریع‌تر و مؤثرتری نشان دهند.

حفاظت از زنجیره‌های تأمین حیاتی به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بدل شده، چرا که دشمنان با حملات سایبری و اخلاقی اقتصادی این زنجیره‌ها را هدف قرار می‌دهند. پیچیدگی زنجیره‌های تأمین مدرن، آسیب‌پذیری‌هایی ایجاد می‌کند که می‌توان از آن‌ها برای تضعیف بازدارندگی بدون درگیری مستقیم بهره برد. در نتیجه، بومی‌سازی، تنوع بخشی به صنایع و تضمین تاب‌آوری تولید به جای تکیه بر واردات غیربومی، اجزای اساسی بازدارندگی غیرنظامی هستند. حمایت از تولید ملی و ایجاد مسیرهای متنوع برای تأمین قطعات کلیدی، وابستگی به

منابع آسیب‌پذیر را کاهش می‌دهد. در عصر دیجیتال، توانمندی‌های سایبری و تحلیل داده کلان به ارکان اصلی بازدارندگی تبدیل شده‌اند. از زیرساخت‌های بانکی تا دستگاه‌های شخصی، همگی می‌توانند هدف حمله قرار گیرند؛ بنابراین، ارتقا این قابلیت‌ها با افزایش آگاهی و پشتیبانی از تصمیم‌گیری‌های راهبردی، اعتبار بازدارندگی را گسترش می‌دهند.

حجم و پیچیدگی داده‌های امروزی، نیازمند ابزارهای تحلیلی پیشرفته‌ای است که اغلب توسط شرکت‌های فناوری غیرنظامی توسعه می‌یابند. تلفیق این قابلیت‌ها با سیستم‌های اطلاعاتی دولتی، امکان ارزیابی دقیق‌تر تهدیدها و تخصیص بهینه منابع را فراهم می‌کند. الگوریتم‌های هوش مصنوعی می‌توانند حجم عظیمی از داده‌ها را به سرعت پردازش کرده و با شناسایی تهدیدات احتمالی، سیستم‌های دفاعی پیش‌بینی‌کننده بسازند که پیام آمادگی و هوشیاری را به دشمنان بالقوه منتقل می‌کند. سرعت بالای تحول تهدیدات سایبری، نوآوری مداوم در فناوری‌های دفاعی را ضروری می‌سازد و شرکت‌های غیرنظامی با ارائه راه‌حل‌های پیشرفته، تحلیل سناریوهای مختلف، نقش مهمی در حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی ایفا می‌کنند.

در این حوزه ارزشمندترین دارایی در عرصه بازدارندگی، نیروی ماهر خلاق و نوآور برای صنعت است. پرورش نسلی از متخصصان که بتوانند در صنایع مختلف و با هم‌افزایی میان فناوری‌های غیرنظامی فعالیت کنند، مزیتی رقابتی و پایدار برای کشور ایجاد می‌کند. مفهوم «نوآوری باز» در این میان اهمیت ویژه‌ای یافته است؛ سازمان‌ها باید دانش را از هر منبعی جذب و به کار گیرند تا عقب نمانند. مدل‌های سنتی و بسته نوآوری دیگر پاسخگوی سرعت تحولات فناوری و محدودیت‌های مالی نیستند. بیشتر فناوری‌های نوظهور دفاعی، ریشه در بخش غیرنظامی دارند و از دل شرکت‌های تجاری، استارت‌آپ‌ها و دانشگاه‌ها بیرون می‌آیند؛ بنابراین، نوآوری دفاعی باید بر بهره‌برداری هوشمندانه از دانش

موجود در این بخش‌ها متمرکز باشد و مهارت تعامل با تأمین‌کنندگان غیرسنستی را توسعه دهد.

عصر دیجیتال و نیروی پر قدرت سایبری

در دنیای امروز، نبردها تنها در میدان نظامی رخ نمی‌دهند؛ هرچه یک کشور در توسعه فناوری‌های دیجیتال و صنایع پیشرفته موفق‌تر باشد، بازدارندگی و اقتدار ملی آن تقویت می‌شود. ایران نیز برای حفظ امنیت و ارتقای موقعیت خود، باید با سرعت و دقت بیشتری در مسیر توسعه فناوری‌های نوین و تقویت زیرساخت‌های اقتصادی گام بردارد. تجاوز اخیر به کشورمان و دفاع قدرتمند ایران از نظر نظامی جای تحلیل تخصصی بسیار دارد. ولی به طور قطعی نشان داد که قدرت نظامی، همچنان سپری ضروری در برابر تجاوز باقی می‌ماند. به بیان ساده‌تر، هنوز زور در برابر زور در دنیای امروز قابل فهم است. البته «قدرت» به طور فزاینده‌ای برآیند مستقیم اقتصاد مقتدر و قابلیت‌های تکنولوژیکی پیشرفته است. ولی ضروری است درک کنیم که پیشرفت تکنولوژیکی مانند سایبری بسیار مهم بوده است که دستیابی به چنین ابزاری صرفاً به مجموعه صنعتی - نظامی محدود نمی‌شود؛ بلکه در طیف گسترده‌ای از صنایع غیرنظامی رشد می‌یابد.

عصر دیجیتال و کلان داده، چهره میدان‌های رقابت و نبرد را به کلی متحول ساخته است، به طوری که امروزه کشورهایی که در تسلط بر فناوری‌های نوین دیجیتال و پردازش داده‌ها پیش‌گام باشند، بی‌تردید برتری راهبردی در جنگ‌های نوین خواهند داشت. این برتری اطلاعاتی دیگر صرفاً یک مزیت رقابتی محسوب نمی‌شود، بلکه به عامل تعیین‌کننده‌ای در شناسایی، هدف‌گیری و غلبه بر رقبا تبدیل شده است که مستقیماً به توانمندی فناورانه و قدرت نوآوری کشورها گره خورده است. در همین راستا، تحقیق و توسعه هوشمندانه، زیرساخت‌های مقاوم

و جذب نخبگان نقش محوری ایفا می‌کند و سرمایه‌گذاری هدفمند در نوآوری، ایجاد محیطی مساعد برای شکوفایی استعدادها، و هم‌افزایی قابلیت‌های فناورانه در سراسر صنایع را به کلید پیروزی در نبردهای آینده تبدیل می‌کنند. بدین ترتیب، کشورهایی که بر فناوری‌های دیجیتال مسلط شوند، نه تنها امنیت و منافع ملی خود را تضمین می‌کنند، بلکه آینده را نیز در دستان خواهند گرفت، زیرا برنده جنگ‌های نوین، کسی است که پرچم‌دار تحول دیجیتال باشد. این انقلاب دیجیتال از جنبه‌های گوناگون در صنایع مختلف از خودروسازی گرفته تا حمل‌ونقل، تاکسیرانی و برنامه‌ریزی شهری توسط متخصصان متنوع در حال رشد و توسعه است، بنابراین برای دستیابی به آخرین تحولات دیجیتال، نیازی نیست تنها در صنایع نظامی به دنبال آن بگردیم، چراکه این تحول در تمامی عرصه‌های زندگی مدرن نفوذ کرده و در حال شکل دهی به آینده است.

چین در آزمون شراکت

تحلیل و ارزیابی رخدادهای تهاجمی اخیر علیه کشور عزیزمان، افق‌های نوینی در حوزه راهبردهای دفاعی - پیمانی می‌گشاید و ضرورت بازاندیشی عمیق در ساختارهای امنیت ملی را برجسته می‌سازد؛ امری که بی‌تردید موردتوجه کارشناسان و سیاست‌گذاران قرار خواهد گرفت. بازتاب این تأملات راهبردی، اغلب در قالب بازآرایی ساختارهای نظامی، بازنگری جامع در سیاست‌های دفاعی، ارزیابی موشکافانه قابلیت‌های تسلیحاتی و مهم‌تر از همه، فهم عمیق‌تر از توانمندی‌ها است. با فروکش کردن تنش‌های میدانی، امکان ارزیابی دقیق‌تر فراهم می‌شود و دیدگاه‌های متنوعی در خصوص پیامدهای درگیری و ابزارهای نوین بازدارندگی مطرح می‌گردد. در این میان، یکی از پرسش‌های اساسی که از بطن تحولات ژئوپلیتیکی اخیر سر برمی‌آورد، به نقش نسبتاً محدود چین، به عنوان قدرتی نوظهور و شریک اقتصادی راهبردی ایران، بازمی‌گردد. چین نه

در عرصه دیپلماتیک حضور برجسته‌ای از خود نشان داد و نه در برابر آمریکا موضع‌گیری قاطعی اتخاذ نمود. آیا این رفتار را می‌توان به بی‌تفاوتی چین تعبیر کرد؟ چنین برداشتی بعید به نظر می‌رسد. رویکرد محتاطانه چین، برخاسته از فلسفه راهبردی اقتصادمحور این کشور است؛ جایی که توسعه پایدار اقتصادی، محور اصلی اهداف ملی تلقی می‌شود و قدرت در اندیشه معاصر چینی، به شکلی بنیادین با رشد اقتصادی پیوند خورده است.

به تحلیل اخیر شبکه الجزیره، علی‌رغم وزن چشمگیر اقتصادی و ظرفیت اعمال قدرت، چین مشارکت فعال در مناقشات جهانی حتی آن دسته که قدرت‌های بزرگی مانند ایالات متحده را درگیر می‌سازد را در راستای منافع بنیادین خود نمی‌بیند. فرضیه‌ای که بر مبنای آن، چین می‌تواند در سایه بی‌ثباتی‌های جهانی یا جنگ‌های فرسایشی به انزوای رقبا دست یابد، با منطق راهبردی پکن هم‌خوان نیست. برعکس، چین در پی ثبات و آرامش جهانی است تا بتواند تولید و صادرات خود را افزایش دهد و رشد اقتصادی را تداوم بخشد؛ درعین حال، ابزارهای بازدارنده را نیز، بی‌آنکه وارد تقابل مستقیم شود،



تقویت می‌کند. با گسترش پیوندهای اقتصادی و تعمیق نفوذ چین در اقتصاد بین‌الملل، ترجیح راهبردی این کشور، تسلط بر بازارها به جای ورود به رویارویی نظامی است. این رویکرد، با ایفای نقش فعال و جانب‌دارانه در مناقشات بین‌المللی در تضاد است. تمرکز اصلی پکن بر توسعه تجارت و همکاری اقتصادی باقی مانده و همین جهت‌گیری، موتور محرک پیشرفت فناوری و تنوع‌بخشی به تولیدات صنعتی را فراهم می‌آورد و بر سیاست توسعه ملی چین تأکید می‌گذارد. ظاهراً چین تمایل دارد تا حادامکان با ایالات متحده هم‌زیستی کند و بازار مصرفی آن را در اختیار گیرد، تا اینکه وارد مواجهه نظامی با واشنگتن شود.

رویارویی اخیر میان ایران و اسرائیل، محدودیت‌های نفوذ دیپلماتیک چین در غرب آسیا را به وضوح آشکار ساخت. علی‌رغم تلاش‌های پکن برای تثبیت جایگاه خود به عنوان یک قدرت جهانی، این کشور در عمل نتوانست تأثیرگذاری معناداری در این بحران ایفا کند. برخی تحلیلگران بر این باورند که این رویداد، شکاف عمیقی میان آرمان‌های جهانی چین و نفوذ واقعی آن در منطقه را نمایان ساخت. این پرسش مطرح است که آیا چین از ابزارهای لازم برای اعمال نفوذ بی‌بهره بود، یا آگاهانه از به‌کارگیری آن پرهیز کرد و یا راهبردی مبتنی بر نفوذ بی‌سروصدا را در پیش گرفت؟ تفکر و استراتژی چین به هر نحوی که باشد، تنش اخیر بیش از آنکه بیانگر توانمندی‌های سیاسی پکن باشد، ضعف‌های این کشور را در مسیر ابرقدرت شدن برجسته ساخت. واکنش چین عمدتاً مبتنی بر اولویت‌های اقتصادی و ضرورت حفاظت از منافع تجاری گسترده‌اش بود تا نمایش قدرت سیاسی یا نظامی.

بی‌تردید، چین در سال‌های اخیر در حوزه صنایع دفاعی پیشرفت‌های قابل توجهی داشته است، اما در عمق راهبرد جهانی آن همچنان بر ترجیح اقتصادی استوار است. وابستگی چین به منابع انرژی غرب آسیا چشمگیر است؛ این کشور بیش از نیمی از نفت خام وارداتی خود را از این منطقه تأمین

می‌کند و بزرگ‌ترین مشتری نفت ایران محسوب می‌شود. افزون بر امنیت انرژی، سرمایه‌گذاری‌های کلان چین در سراسر منطقه گسترش یافته است؛ بنابراین، چشم‌انداز یک بحران طولانی‌مدت، منافع حیاتی چین را به طور مستقیم تهدید می‌کند و نوسانات قیمت نفت و اختلال در زنجیره تأمین از طریق تنگه هرمز، نگرانی‌های جدی برای امنیت انرژی پکن ایجاد می‌کند. این آسیب‌پذیری اقتصادی روشن می‌سازد که چرا چین در مواجهه با این بحران، ترجیح داد برای حفظ ثبات منطقه‌ای، سیاستی نزدیک به هم‌زیستی با ایالات متحده اتخاذ کند. اگرچه چین در ظاهر با برخی سیاست‌های آمریکا مخالفت می‌ورزد، اما حاضر به پرداخت هزینه‌های سنگین برای این مخالفت نیست. از این رو، تلاش‌های دیپلماتیک پکن عمدتاً معطوف به مهار پیامدهای اقتصادی بحران بود تا حل و فصل اساسی آن. در واقع، چین فاقد توانمندی‌های نظامی و نفوذ سیاسی لازم برای مداخله مؤثر در بحران‌های کلان منطقه‌ای است. برخلاف ایالات متحده که از حضور نظامی گسترده و شبکه‌ای از شرکای امنیتی برخوردار است، نفوذ چین عمدتاً اقتصادی باقی مانده است. این واقعیت برای ایران نیز آشکار شد؛ هرچند چین مهم‌ترین شریک تجاری و نفتی ایران است و توافق راهبردی ۲۵ ساله میان دو کشور برقرار شده، اما این شراکت در بحران اخیر نمود عینی نیافت. اگرچه مخالفت ایران با هژمونی آمریکا با منافع دیپلماتیک چین همسویی دارد، پکن در بسیاری از موارد هم‌زیستی با واشنگتن را به سود خود می‌داند. علاوه بر این، بحران اخیر راهبرد «نفوذ بدون مداخله مستقیم» چین را نشان می‌دهد؛ راهبردی که بر نمایش قدرت و هم‌زمان اجتناب از ورود به مناقشات منطقه‌ای مبتنی است. واکنش پکن عمدتاً به صدور بیانیه‌های دیپلماتیک محدود شد و از هرگونه همسویی نظامی یا سیاسی آشکار با تهران پرهیز گردید. این سیاست احتمالاً برخاسته از تجربه‌های تاریخی است؛ چراکه چین تلاش می‌کند از باتلاق‌هایی که قدرت‌های بزرگ را در غرب آسیا گرفتار

ساخته، اجتناب ورزد. این وضعیت نشان دهنده پارادوکسی است که چین با آن مواجه است: تبدیل شدن به یک ابرقدرت اقتصادی و صنعتی، بدون کسب جایگاهی متناظر در عرصه سیاسی.

افزون بر این، هرچند پکن خود را جایگزینی برای نفوذ آمریکا معرفی می‌کند، اما به طور ضمنی خواهان آن است که ایالات متحده ثبات منطقه‌ای را حفظ کند تا منافع اقتصادی چین آسیب نبیند. دست‌کم در شرایط کنونی، چین به دلیل هزینه‌های بالقوه اقتصادی، تمایلی به تقابل مستقیم با آمریکا در بحران‌های عمیق جهانی ندارد و برای تضمین ثبات جغرافیایی که منافع اقتصادی‌اش را تأمین می‌کند، به نحوی غیرمستقیم به حضور آمریکا متکی است. در افق آینده، اگرچه ایران چین را شریکی ارزشمند تلقی می‌کند، اما اینک به محدودیت‌های این کشور در ارائه تضمین‌های امنیتی نیز واقف شده است. این وضعیت حاکی از آن است که با تعمیق شکاف‌ها و تشدید قطب‌بندی‌ها، توانایی چین برای ایفای نقش میانجی معتبر بین‌المللی با چالش‌های فزاینده‌ای روبرو خواهد شد. در نهایت، بحران اخیر شکاف میان آرمان‌های دیپلماتیک پکن و ظرفیت واقعی آن برای تأثیرگذاری بر تحولات جهانی را به‌آزمون گذاشت؛ به‌ویژه زمانی که مناقشات از سطح ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک فراتر رفت. بی‌شک، اتحاد و همکاری‌های اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی، وزنه‌ای تعیین‌کننده در معادلات ژئوپلیتیک محسوب می‌شود. بااین حال، اگرچه چین برای صنعت و اقتصاد ایران نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند، اما ایران باید به دنبال گسترش هم‌پیمانان صنعتی، تجاری و سیاسی خود نیز باشد تا بتواند جایگاه خود را در عرصه جهانی تقویت کند.

آزمون تاب‌آوری صنعتی ایران

پرسش اساسی مبنی بر اینکه «آیا تاب‌آوری صنعتی ایران در برابر جنگ تحمیلی ۱۲ روزه اخیر، به اندازه تاب‌آوری کشورهای صنعتی پیشرفته موفق بوده است یا

خیر»، ما را به تأملی عمیق در ماهیت و ابعاد مفهوم تاب‌آوری رهنمون می‌سازد. تاب‌آوری صنعتی (Resilience) به‌عنوان یکی از ویژگی‌های بنیادی نظام‌های صنعتی و اقتصادی، در بسترهای جغرافیایی، زمانی و صنعتی مختلف، نمودها و تجلیات گوناگونی می‌یابد. این مفهوم را باید موضوعی سیستمی دانست که واکنش آن به فشارهای محیطی و زمینه‌های نهادی، بسته به شرایط خاص هر کشور و منطقه، متفاوت است و نمی‌توان آن را ویژگی‌ای یکنواخت و قابل تعمیم به همه نظام‌های صنعتی تلقی کرد. از این رو، مقایسه مستقیم تاب‌آوری ایران با کشورهای توسعه‌یافته، بدون توجه به تفاوت‌های ساختاری، جغرافیایی و نوع تهدیدات، نمی‌تواند ارزیابی دقیقی ارائه دهد. به‌عنوان نمونه، شرکت‌های صنعتی ژاپن با توجه به تجربه مکرر بلایای طبیعی، به‌ویژه زمین‌لرزه، زیرساخت‌های پیچیده‌ای برای آمادگی و مقابله با این تهدیدات ایجاد کرده‌اند؛ از جمله مهندسی مقاوم تأسیسات، شبکه‌های هشدار سریع و ذخیره‌سازی راهبردی مواد اولیه. این در حالی است که ژاپن به دلیل فقدان تهدیدات نظامی مشابه، سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در تاب‌آوری نظامی - صنعتی نداشته است. در مقابل، واحدهای صنعتی آلمان که در محیطی با ثبات زمین‌شناسی فعالیت می‌کنند، تمرکز خود را بر تاب‌آوری در برابر ریسک‌های اقتصادی معطوف داشته‌اند و آمادگی کمتری برای مقابله با بلایای طبیعی از خود نشان می‌دهند. مدت و ماهیت رویدادهای مختل‌کننده، به‌طور اساسی الزامات تاب‌آوری و پاسخ‌های سازمانی را دگرگون می‌سازد. سناریوهای درگیری طولانی‌مدت، همچون تحریم‌ها یا جنگ، مستلزم بازآرایی ساختاری زنجیره‌های تأمین، توسعه ظرفیت‌های داخلی و ایجاد مسیرهای لجستیکی جایگزین است. این اختلالات می‌توانند به کاتالیزوری برای تحولات عمیق در معماری مشارکت‌های اقتصادی، تنوع‌بخشی بازارها و تقویت قابلیت‌های بومی بدل شوند. از منظر سیاست‌گذاری، معماری سیاست صنعتی برای ارتقای تاب‌آوری، مستلزم ارزیابی آسیب‌پذیری

متناسب با تهدیدات خاص و اتخاذ ابتکارات هدفمند برای ظرفیت سازی است. تقویت تولید داخلی، تنوع بخشی زنجیره تأمین و تاب آوری نهادی در برابر فشارهای خارجی باید در اولویت قرار گیرد. با این حال، آماده سازی برای تمامی ریسک ها نه عملی است و نه مقرون به صرفه؛ بنابراین، تاب آوری همواره تابع نوع و ویژگی جغرافیایی ریسک ها خواهد بود. تجربه ایران در مواجهه با تحریم های اقتصادی و بحران کرونا، شواهدی از قابلیت های انطباقی صنعتی در شرایط فشار طولانی مدت ارائه می دهد. در رخداد ژئوپلیتیکی اخیر نیز، صنایع ایران به دلیل ساختار زنجیره تأمین ساده تر و اتکای کمتر به فناوری های پیچیده وارداتی، توانستند انعطاف پذیری مناسبی در مقابل اختلالات کوتاه مدت از خود نشان دهند و تداوم عملیاتی را حفظ نمایند.

جمع بندی

منازعات دوران معاصر، نه واپسین چالش پیش روی جهان اند و نه تهدیدات فزاینده علیه ایران، پدیده هایی مقطعی و گذرا. در همین راستا، در چشم انداز کنونی مناسبات بین الملل، برتری اقتصادی به کانون اصلی رقابت های بی امان و تنش های ژئوپلیتیکی بدل شده است. بدین ترتیب، میدان نبرد از آوردگاه های نظامی به کارزارهای اقتصادی کشانده شده و جایگاه راهبردی هر ملت، با ظرفیت های تولیدی و توانمندی های صنعتی اش سنجیده می شود. در چنین شرایطی، کشورها با تقویت سازوکارهای بازدارندگی اقتصادی، در تکاپوی صیانت از منافع حیاتی خود در برابر قدرت های توسعه طلب برمی آیند. از این منظر، مؤثرترین سپر دفاعی در این عرصه، صنعتی مستحکم و تاب آور است که بر پایه فناوری هایی پیشتاز استوار باشد؛ ضرورتی که باتوجه به موقعیت حساس ژئوپلیتیک ایران، اهمیتی مضاعف می یابد.

اقتدار ملی و بازدارندگی مؤثر غیرنظامی، مفهومی بسیار عمیق است که از

سه سرچشمه بنیادین نیرو می‌گیرد: ثبات سیاسی پایدار، توسعه اقتصادی نیرومند و ظرفیت صنعتی پویا. علاوه بر این، تجارب منازعات اخیر به وضوح نشان داد که هرچند فناوری‌های دفاعی، همچون توان موشکی ایران، در تغییر معادلات نبرد نقشی تعیین‌کننده داشت، اما به‌تنهایی برای تحقق بازدارندگی جامع کفایت نمی‌کنند؛ بنابراین، برای تعمیق این بازدارندگی، کشورمان نیازمند هم‌افزایی همه‌جانبه قابلیت‌های فناورانه در تمام بخش‌های صنعتی است. همچنین، در حوزه قدرت نرم، دسترسی به اطلاعات راهبردی، پردازش هوشمندانه کلان‌داده‌های رقیب، انعطاف‌پذیری اقتصادی و ظرفیت نفوذ جهانی، اهرم‌های سرنوشت‌ساز در تقابل‌های بین‌المللی به شمار می‌روند. در نتیجه، این مؤلفه‌ها در کنار یکدیگر، ارکان حیاتی اقتدار ملی را تشکیل داده و سپر دفاعی کشور را در برابر هرگونه تجاوزی، چه نظامی و چه غیرنظامی، استوارتر می‌سازند.

از سوی دیگر، هرچند بازدارندگی مطلق، مفهومی دست‌نیافتنی است، اما تلاش مستمر برای تحقق آن، یک ضرورت انکارناپذیر به شمار می‌رود. در این زمینه، این مهم، نیازمند سرمایه‌گذاری‌های هوشمندانه و راهبردی در فناوری‌های کلیدی است؛ سرمایه‌گذاری‌هایی که باید دو هدف موازی را دنبال کنند: پاسخ به نیازهای آنی و توسعه قابلیت‌های چندمنظوره بلندمدت. برای تحقق این اهداف، این امر مستلزم خلق یک اکوسیستم نوآوری یکپارچه از طریق تعامل سازنده سه ضلعی دولت، بخش خصوصی و مراکز علمی است. در همین راستا، سیاست‌گذاری هوشمند در حمایت از پژوهش‌های کاربردی و تسهیل انتقال فناوری، شتاب‌دهنده این فرایند خواهد بود. نکته مهم این است که بازدارندگی مؤثر زمانی محقق می‌شود که صنایع غیرنظامی، به‌عنوان موتور محرکه توسعه، نقش تاریخی خود را در کنار توانمندی‌های دفاعی ایفا کنند. در نهایت، این هم‌افزایی نه‌تنها امنیت ملی را تضمین می‌کند، بلکه جایگاه ایران را به‌عنوان

بازیگری مستقل و تأثیرگذار در نظام بین الملل تثبیت می نماید. شایان ذکر است ما نباید فقط منتظر صنایع نظامی برای ارتقا فن آوری و سپر دفاعی باشیم. بلکه که در این مسیر، هر شهروند ایرانی در هر جایگاهی، با ارتقای دانش و مهارت خود، در افزایش بازدارندگی فن آوری ایران نقشی حیاتی بر عهده دارد. حفظ و بالندگی صنایع راهبردی در داخل کشور، شالوده بازدارندگی غیرنظامی است که مزیت های کلیدی به ارمغان می آورد که عبارت اند از پشتیبانی از اقتصاد مقاومتی، ایجاد بستری برای نوآوری بومی، شکوفایی کسب و کارهای متنوع، و شکل گیری زنجیره صنعتی تاب آور. از این رو، صیانت از صنایع کشورمان در برابر واردات بی رویه، یک الزام راهبردی است؛ چرا که وابستگی، آسیب پذیری به دنبال دارد و اتکای صرف به هم پیمانان نیز در بزنگاه های تاریخی، امری مخاطره آمیز است. بر همین اساس، برای تعالی جایگاه ایران در عرصه بین المللی، اتخاذ رویکردی سیستمی و هم افزا ضروری است که شامل استحکام بنیان های اقتصادی از طریق گسترش طیف منابع درآمدزا، تعمیق توانمندی های فناورانه در کلیه شاخه های صنعتی، بهره گیری هوشمندانه از ظرفیت های نخبگان علمی در هدایت مسیر توسعه صنعتی، گسترش و تقویت زیرساخت های پژوهشی و نوآورانه کشور، و فراهم سازی بستری مناسب برای شکوفایی استعداد های ملی است. در این چارچوب، تلفیق هوشمندانه اقتصاد پویا با فناوری های نوین، صنایع مادر و سامانه های هوشمندی اطلاعاتی، ساختاری دفاعی چندبُعدی خلق می کند که همچون دژی استوار، بهای هرگونه تعرض را برای مهاجمان غیرقابل تحمل می سازد. از این رو، نادیده انگاری ظرفیت های عظیم صنایع غیرنظامی ایران در تقویت بازدارندگی ملی، اشتباهی راهبردی در دوران کنونی پرتلاطم ژئوپلیتیک محسوب می شود. در مقابل، حمایت از این نیروی نهفته و شناسایی صنعتگران به عنوان طراحان این بنای مستحکم، نقشی کلیدی در استحکام بازدارندگی غیرنظامی کشور ایفا می نماید.

فصل ششم

خصوصی سازی صنعتی؛ منطق، ملاحظات و تأملات

مقدمه

همانطور که در فصل نخست اشاره شد، اقتصاد یکی از سه ضلع اصلی حوزه فعالیت صنعت خودروسازی به شمار می‌رود و همواره مورد توجه منتقدین بوده است. برای پویایی این ضلع، راهبرد کلیدی معمولی تحت عنوان خصوصی سازی مطرح می‌گردد. با این حال، مطالعات تطبیقی و شواهد تجربی از کشورهای صنعتی پیشرو بیانگر آن است که الگویی جهان شمول یا قاعده‌ای واحد برای خصوصی سازی شرکت های دولتی، به ویژه در صنایع سنگین مانند خودروسازی، وجود ندارد. بنابراین، هر تجربه خصوصی سازی به شدت تحت تأثیر بستر ساختاری و شرایط ملی ویژه زمان و مکان قرار می‌گیرد و اتخاذ یک نسخه فراگیر برای همه کشورها ممکن نیست. با وجود این، عملکرد نامطلوب مالی، کندی در واکنش به تحول های بازار و فناوری و ضعف حاکمیت شرکتی، بسیاری از دولت ها را وادار ساخته است تا نسبت به تداوم مالکیت دولتی در صنایع خود بازنگری نمایند. تجارب کشورهای اروپایی و آسیایی نشان می‌دهد

واگذاری مالکیت می‌تواند گاه محرکی برای تحول ساختاری و ارتقای نوآوری باشد و گاه به تثبیت ناکارآمدی‌های پیشین و کاهش انعطاف‌پذیری در برابر تغییرات منجر شود. این تنوع نتایج، لزوم نگاه دقیق به هر تجربه را مهم می‌سازد. در همین راستا، تحلیل گزارش‌های مشاوران بین‌المللی، مطالعات موردی صنعتی و پژوهش‌های دانشگاهی، مبانی اقتصادی و منطق حاکم بر فرایند خصوصی‌سازی را آشکارتر می‌سازد و به درک عمیق‌تری از پیچیدگی‌های این فرایند کمک می‌کند. این نوشتار، با تأکید بر پیچیدگی‌های مذکور، ضمن اجتناب از کلیشه‌های رایج، به بررسی استدلال‌های اصلی خصوصی‌سازی می‌پردازد و آموزه‌های کلیدی حاصل از تجارب جهانی را استخراج می‌نماید. به عبارت دیگر، این مطالعه به دنبال واکاوی موانع ساختاری که عموماً سرعت و اثربخشی خصوصی‌سازی را کاهش می‌دهند، با نگاهی نو است. در این میان، نقش رهبری صنعتی به عنوان عامل کلیدی در موفقیت این تحولات نیز مورد تأکید قرار می‌گیرد.

باید خاطر نشان کرد که خصوصی‌سازی، در صورت پایبندی به اصول مدیریتی و علمی، قابلیت آن را دارد که به بهبود پایدار عملکرد عملیاتی و مالی بینجامد. خصوصی‌سازی، در نهایت، می‌تواند به ایجاد هم‌افزایی میان ظرفیت‌های بخش خصوصی و منافع ملی اقتصادی و صنعتی منجر شود. با این حال، نباید از این نکته غافل شد که تجارب جهانی نشان می‌دهد دستیابی به این هدف همواره تضمین شده نیست. در واقع، حتی با وجود برنامه‌ریزی دقیق و رهبری کارآمد، خصوصی‌سازی صنعتی با مخاطراتی همراه است که عمدتاً ناشی از خطای نادیده‌گرفتن بستر زمانی و مکانی و واقعیت‌های اقتصادی هر کشور است. در نهایت، باید تأکید کرد که در عصر حاضر، فناوری نقش چرایی مهمی در فرایند خصوصی‌سازی صنعت خودروسازی ایفا می‌کند. به علاوه، هر کشور دارای موقعیت منحصر به فرد اقتصادی - صنعتی است که این امر، ضرورت توجه به شرایط داخلی و خارجی را دوچندان می‌سازد؛ بنابراین، موفقیت خصوصی‌سازی

نه تنها به مدیریت تغییرات داخلی، بلکه به توانایی واکنش به تحولات رقابتی و فناوریانه جهانی نیز وابسته است. این فصل از نوشتار بر ضرورت اتخاذ رویکردی جامع، پویا و نظام مند نسبت به مقوله خصوصی سازی در صنعت خودروسازی تأکید دارد؛ رویکردی که بتواند چشم اندازی عملی و راهبردی برای تبیین ضلع اقتصادی مثلث کلان عوامل فراهم آورد

صنعت خودروسازی در تقاطع تحولات داخلی و جهانی

صنعت خودروسازی در اقتصادهای مختلف جهان در شرایطی ویژه و سرنوشت ساز قرار گرفته است. این موقعیت حساس، متأثر از تشدید رقابت های بین المللی، تقویت ظرفیت های بومی و تحولات سریع فناوریانه است که همگی بر پیچیدگی تصمیم گیری های راهبردی در این عرصه می افزایند. در چنین فضایی، دگرگونی های داخلی و خارجی، خصوصی سازی را به چالشی عمیق و چندبعدی مبدل ساخته اند که تحولات زنجیره تأمین، ارتقای بهره وری تولید، حفظ اشتغال و تقویت اعتبار ملی را در مرکز توجه قرار می دهد.

از زمان رواج یافتن آن در واپسین دهه های سده بیستم، خصوصی سازی به معنای انتقال مالکیت بنگاه های دولتی به بخش خصوصی همواره در کانون مباحثات کلان سیاست گذاری قرار داشته است. این سیاست که غالباً به عنوان پیشران پویایی اقتصادی و نوآوری معرفی می شود، در عمل ملاحظات جدی ای را نیز در باب تأثیرات بالقوه اش بر رفاه عمومی و عدالت اجتماعی برانگیخته است. با این حال، تجارب جهانی نشان داده است که توفیق یا ناکامی این سیاست، فراتر از یک جدال ایدئولوژیک صرف، به متغیرهای بسیار پیچیده تری وابسته است. شاید بزرگ ترین خطای راهبردی در این مسیر، غفلت از دو متغیر کلیدی ”زمان“ و ”مکان“ باشد؛ یعنی نادیده گرفتن این واقعیت که خصوصی سازی نمی تواند به صورت انتزاعی و بدون در نظر گرفتن شرایط ویژه اقتصادی و صنعتی

هر کشور و تحولات فناورانه هر دوره، به سرمنزل مقصود برسد. ازاین رو، یک راهبرد کارآمد برای خصوصی سازی باید رویکردی پویا و زمینه محور باشد که هم تحولات درون سازمانی را مدیریت کند و هم خود را با چشم انداز در حال تکامل فناوری و رقابت جهانی تطبیق دهد.

خصوصی سازی در عصر حاضر در مقایسه با تجربیات تاریخی دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ اروپا، شاهد تغییرات بنیادین در ماهیت و الزامات صنعت است. امروزه، ساختار عملیاتی خودروسازی به دلیل ظهور فناوری های پیشرفته، خودروهای مبتنی بر نرم افزار و زنجیره های تأمین آسیب پذیر در برابر نوسانات ژئوپلیتیک، دستخوش تحولی اساسی شده است. این تحولات، میزان و سرعت سرمایه گذاری های مورد نیاز را به طور چشمگیری افزایش داده و صنعت را با چالش های بی سابقه ای مواجه کرده است (مک کینزی، ۲۰۲۴). از سویی دیگر، صنعت خودروسازی در سال های اخیر با فشار بدهی های ناشی از پیامدهای پاندمی و رقابت فزاینده با اولویت های اجتماعی در اقتصادهای در حال ظهور مواجه شده که توان مالی دولت ها برای بازسازی زیرساخت ها را محدود ساخته است. در این شرایط، خصوصی سازی به عنوان راهبردی برای جذب سرمایه گذاری های بخش خصوصی و افزایش چابکی مدیریتی مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، تجارب گذشته نشان می دهد که موفقیت این فرایند بیش از هر چیز به بلوغ نهادی، عزم سیاسی پایدار و انطباق راهبردهای تولید با شرایط جغرافیایی و اقتصادی هر کشور وابسته است و نه صرفاً به ایدئولوژی های حاکم بر سیاست گذاری های مقطعی دولت های اجرایی.

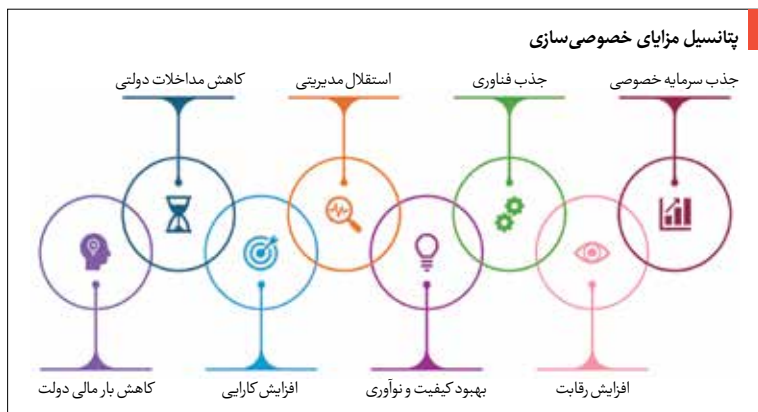
نقشه مالکیت در خودروسازی معاصر بین الملل

نگاهی گذرا به ساختار مالکیت صنعت خودروسازی جهان، بازاری را آشکار می کند که در سیطره چند گروه چندملیتی قدرتمند است. بررسی شانزده شرکت

پیشتر از این صنعت بر اساس آمار فروش سال ۲۰۲۴، الگویی شفاف از تمرکز مالکیت و جغرافیایی را به نمایش می‌گذارد. اکثریت قریب به اتفاق این بازیگران اصلی، شرکت‌هایی با مالکیت خصوصی هستند که سهام آن‌ها در بورس‌های جهانی عرضه می‌شود. این مجموعه از غول‌های صنعتی، عمدتاً از کشورهای صاحب‌نام در صنعت خودرو برخاسته‌اند:

- ژاپن: تویوتا، هوندا، نیسان، سوزوکی
- آلمان: گروه فولکس‌واگن، گروه بامو، گروه مرسدس‌بنز
- ایالات متحده: جنرال موتورز، فورد
- کره جنوبی: گروه هیوندای موتور
- چندملیتی: استلانتیس، کنسرسیومی عظیم با ریشه‌های عمیق در فرانسه، ایتالیا و ایالات متحده

در این میان، بنگاه‌های دولتی نیز حضوری چشمگیر دارند، هرچند تعداد آن‌ها در میان سرآمدان جهانی محدودتر است و تمرکزشان عمدتاً در چین است. در فهرست شانزده شرکت برتر، غول‌هایی همچون SAIC Motor و Chery به عنوان پرچم‌داران تولیدکنندگان تحت کنترل دولت چین خودنمایی می‌کنند.



گونه سومی از مالکیت نیز وجود دارد که در آن دولت‌ها سهامی استراتژیک، هرچند نه لزوماً کنترل‌کننده، را در اختیار دارند. گروه رنو نمونه بارز این مدل است که دولت فرانسه همچنان یکی از سهام‌داران کلیدی آن محسوب می‌شود. هم‌زمان، رشد صنعت خودروسازی چین تنها به بنگاه‌های دولتی محدود نمانده و شرکت‌های خصوصی همچون BYD Auto و Geely Auto نیز توانسته‌اند جایگاه خود را در سطح اول تولید جهانی تثبیت کنند. این تنوع در مالکیت، نشان‌دهنده پویایی منحصر به فردی است که در آن تولیدکنندگان سنتی ژاپنی، آلمانی و آمریکایی در کنار رقبای نوظهور چینی، چه خصوصی و چه دولتی، به رقابت می‌پردازند.

منطق اقتصادی خصوصی‌سازی

خصوصی‌سازی به مفهوم انتقال مالکیت و مدیریت بنگاه‌های دولتی به بخش خصوصی است که می‌تواند به صورت فروش کلی یا جزئی سهام عملیاتی شود. هدف اساسی این سیاست، ایجاد انضباط اقتصادی، ارتقای کارایی و تأمین منابع مالی برای دولت‌هاست. توجیه اقتصادی، اصلی‌ترین معیار در تصمیم‌گیری برای خصوصی‌سازی محسوب می‌شود. در صنایعی مانند خودروسازی، شرکت‌هایی که عملکرد مالی مطلوب و محصولات باکیفیت ارائه می‌دهند، کمتر نیازمند تغییرات مدیریتی هستند؛ اما در صورت تداوم عملکرد ضعیف، مباحث گسترده‌ای درباره تغییر مدیریت، خصوصی‌سازی یا ادغام با دیگر بنگاه‌ها مطرح می‌شود. منطق بنیادین در دفاع از خصوصی‌سازی بر محور دستیابی به کارایی اقتصادی برتر استوار است. استدلال می‌شود که شرکت‌های خصوصی، به سبب پاسخگویی در برابر سهام‌داران و هدایت شدن با انگیزه سود، در جایگاه بهتری برای کاهش هزینه‌های عملیاتی، افزایش بهره‌وری و پیشبرد نوآوری قرار دارند. پژوهشی که با حمایت بانک جهانی بر روی دوازده شرکت بزرگ پس از خصوصی‌سازی انجام شد، این دیدگاه را تأیید می‌کند. این پژوهش نشان داد که

”منافع خالص رفاهی“ این شرکت ها در مقایسه با دوران پیش از واگذاری، بهبود چشمگیری داشته است. منطق خصوصی سازی معمولاً با چندین استدلال کلیولی به هم پیوسته تقویت می شود:

- **تقویت رقابت در بازار:** خصوصی سازی غالباً همگام با آزادسازی بازار صورت می پذیرد؛ فرایندی که برای برچیدن انحصارات دولتی و تشویق بازیگران جدید برای ورود به بازار طراحی شده است. این رقابت فزاینده، همان طور که در صنایع مخابرات و توزیع انرژی دیده شده، می تواند نیرویی قدرتمند در جهت منافع مصرف کننده باشد و به کاهش قیمت ها و بهبود کیفیت بینجامد.

- **مصون سازی از مداخلات سیاسی:** بنگاه های دولتی ممکن است در راستای اهداف سیاسی ای به کار گرفته شوند که با اصول استوار تجاری همسو نیستند؛ برای نمونه، حفظ نیروی کار مازاد بر نیاز به منظور پرهیز از پیامدهای سیاسی بیکاری یا نمایش دستاوردهای صوری برای دولت مستقر. خصوصی سازی می تواند با ایجاد حائل میان مدیریت و فشارهای سیاسی، به بنگاه اجازه دهد تا تصمیمات خود را بر پایه منطق رقابتی بازار اتخاذ کند.

- **انسجام مالی و جذب سرمایه:** فروش دارایی های دولتی می تواند درآمدی یکباره و قابل توجه برای خزانه دولت فراهم آورد. مهم تر از آن، این اقدام دولت را از بار مالی مستمر یارانه دهی به بنگاه های عمومی زیان ده یا ناکارآمد می رهااند. افزون بر این، خصوصی سازی می تواند مجرای برای جذب سرمایه گذاری خارجی و فناوری های نوین باشد.

البته در مناقشات سیاسی - اقتصادی پیرامون خصوصی سازی بین نهادهای تصمیم گیر، استدلال های متنوع زیر ساختی در حمایت از خصوصی سازی نیز رایج است از جمله:

- **توجیه اقتصادی:** در شرایطی که هزینه استقراض دولتی به شدت افزایش

- یافته، تداوم پرداخت یارانه و تضمین بدهی برای شرکت‌های دولتی توجیه اقتصادی خود را از دست داده است (صندوق بین‌المللی پول، ۲۰۲۳).
 - **بسیج سرمایه:** سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نوین نظیر ایجاد گیگافکتوری‌ها نیازمند منابع مالی هنگفتی است که بسیاری از دولت‌ها توان تأمین آن را ندارند (گروه مشاوره بوستون، ۲۰۲۳).
 - **اصلاح حاکمیت:** مداخلات کند و گاه سیاسی دولت در انتخاب مدل کسب‌وکار و قیمت‌گذاری، بهره‌وری را کاهش داده و همکاری شرکای فناوری را با مشکل مواجه می‌کند (سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، ۲۰۲۲).
 - **سیگنال مثبت اعتباری:** عرضه عمومی سهام، به شرکای سرمایه‌گذاری اطمینان می‌دهد که تصمیمات آتی بر اساس ملاحظات تجاری و نه سیاسی اتخاذ خواهند شد (پی‌دبلیوسی استراتژی، ۲۰۲۴).
- تحقیقات نشان می‌دهد که شرکت‌های خصوصی‌شده در بازارهای نوظهور پس از واگذاری، با افزایش ۱۵ تا ۲۰ درصدی نقدینگی مواجه شده‌اند. این بهبود ناشی از اعتماد سرمایه‌گذاران به چابکی عملیاتی و توانایی پاسخ سریع‌تر به چالش‌های رقابتی است. چنین نتایجی، شواهد محکمی برای توجیه خصوصی‌سازی به‌عنوان راهبردی در برابر رقابت فشرده جهانی ارائه می‌دهد، هرچند در برخی موارد به کاهش نیروی کار و اختلال در اقتصاد کشورها منجر می‌شود. این انگیزه‌ها به‌وضوح نشان می‌دهد که استدلال اقتصادی، اصلی‌ترین و قانع‌کننده‌ترین دلیل برای خصوصی‌سازی است؛ بااین حال، این فرایند همواره با مقاومت‌های ساختاری و نهادی مواجه است.

موانع ساختاری و اصطکاک‌های نهادی

فرایند خصوصی‌سازی، علی‌رغم مبانی اقتصادی قانع‌کننده آن، با مجموعه‌ای از موانع پیچیده ساختاری و نهادی مواجه است که موفقیت آن را به چالش

می‌کشد. درحالی‌که مطالعات، مانند گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۲۱، نشان می‌دهند که کاهش مالکیت دولتی می‌تواند به بهبود بهره‌وری و سودآوری منجر شود، نتایج در عمل بسیار پراکنده بوده و به کیفیت حاکمیت و روش واگذاری بستگی دارد.

یکی از اصلی‌ترین موانع ساختاری مالکیت دولتی معضل حاکمیتی است که وضعیتی از "نماینده‌گری دوگانه" ایجاد می‌کند؛ در این وضعیت، مدیران شرکت هم‌زمان به دولت و سهام‌داران خرد پاسخگو هستند که این ساختار، به‌ویژه در غیاب هیئت‌مدیره‌های مستقل و شفافیت مالی، به تضاد منافع و ناکارآمدی دامن می‌زند. علاوه بر این، محدودیت‌های بازارهای مالی چالش دیگری را به میان می‌آورد؛ زمانی که ظرفیت محدود بازار داخلی چالش‌های تجاری تولید می‌کند، دولت ناچار به ایفای نقش "سرمایه‌گذار استراتژیک" برای روز مبادا می‌گردد. این مداخله، هرچند برای حمایت مالی از شرکت ضروری به نظر می‌رسد، اما کنترل دولت را تداوم بخشیده و از تحولات ساختاری بنیادین جلوگیری می‌کند. این مشکلات با دشواری‌های مالی در زنجیره تأمین تشدید می‌شود. در نهایت، در صنایع پیچیده‌ای؛ مانند خودروسازی، ماهیت برنامه‌ریزی بلندمدت و نیاز به توانمندی‌های بالای مدیریتی و فنی، موانع را دوچندان می‌کند. قراردادهای بلندمدت با تأمین‌کنندگان، در صورت عدم پیش‌بینی دقیق تحولات آینده، می‌توانند هزینه‌های سنگینی را تحمیل کنند و ضعف‌های مدیریتی که پیش از این تحت حمایت دولت پنهان مانده بود، به‌وضوح آشکار می‌گردد.

نقش محوری رهبری صنعتی در موفقیت تحول

برای آنکه تغییر مالکیت صرفاً یک واگذاری صوری نباشد و به تحولی واقعی و هم‌افزایی اقتصادی با بخش خصوصی منجر شود، وجود رهبری صنعتی کارآمد که هم از دانش فنی عمیق و هم از مهارت سیاسی بالا برخوردار باشد، ضروری

است. سیاست‌گذاران ملی موظف‌اند چشم‌اندازی صنعتی منسجم و روشن ارائه دهند خواه این چشم‌انداز تبدیل شدن به یک پیش‌گام در حوزهٔ برقی‌سازی باشد، خواه یک تولیدکنندهٔ قراردادی یا مونتاژکار متخصص و تمامی نهادها، از وزارتخانه‌ها و تنظیم‌گران گرفته تا دولت‌های محلی را حول این هدف مشترک متحد سازند.

هم‌زمان در درون شرکت، مدیریت ارشد باید از اعتبار کافی نزد کارکنان، تأمین‌کنندگان و سرمایه‌گذاران بالقوه برخوردار باشد. تغییرات مکرر مدیریتی یا انتصابات غیرشفاف، اعتماد را فرسایش داده و هزینهٔ ریسک سرمایه‌گذاری را به شدت افزایش می‌دهد. رهبران مؤثر، شکاف اطلاعاتی میان سیاست‌گذاران و بازارهای سرمایه را پر کرده و با زبانی مشترک که برای هر دو طرف قابل اعتماد است، ارتباط برقرار می‌کنند. آن‌ها همچنین زمان‌بندی اصلاحات را با ظرافت مدیریت می‌کنند؛ چراکه تعجیل در خصوصی‌سازی لزوماً به کاهش فرصت‌طلبی‌های رانت‌جویانه نمی‌انجامد و تأخیرهای طولانی مدت نیز سرمایه و استعدادها را از بین می‌برد.

در نهایت، رهبری صنعتی باید حل‌وفصل تعارضات را در اولویت قرار دهد. ایجاد سازوکارهای شفاف برای گفت‌وگوی اجتماعی درون سازمانی، همراه با تخصیص بودجه‌های مشخص برای بازآموزی نیروی کار و ارائه بسته‌های حمایتی، می‌تواند پیشبرد فرایند خصوصی‌سازی را بر اساس برنامه‌ریزی دقیق و ملاحظات تجاری تسهیل نماید.

ملاحظات کلیدی در فرایند خصوصی‌سازی

به‌رغم مزایای بالقوه، مسیر خصوصی‌سازی خالی از چالش نبوده و همیشه ملاحظات مهمی را برانگیخته است. منتقدان بر این باورند که تمرکز تک‌بعدی بر بازده تجاری، به‌ویژه اگر فرایند انتقال مالکیت با دقت و درایت کافی مدیریت

نشود، می تواند به پیامدهایی منجر شود که در راستای منافع عمومی کلان نباشد از جمله:

- **چالش انحصارات خصوصی:** در بخش هایی که ماهیتاً "انحصار طبیعی" به شمار می روند، مانند زیرساخت ها، یا صناعی که به دلیل مقیاس، بازیگران محدودی دارند، خصوصی سازی این خطر را در پی دارد که صرفاً یک انحصار دولتی را با یک انحصار خصوصی جایگزین کند. این امر که می تواند به کاهش رقابت و محدود شدن انتخاب مصرف کننده بینجامد، ضرورت وجود یک چارچوب نظارتی استوار را برای صیانت از منافع عمومی آشکار می سازد.
- **اهداف کلان ملی:** انگیزه سود در شرکت های خصوصی ممکن است با اهداف بلندمدت ملی مانند توسعه پایدار، تعمیق ساخت داخل یا حفظ اشتغال در تعارض قرار گیرد. برای نمونه، در تجربه خصوصی سازی صنعت خودروی آفریقای جنوبی، باز شدن درها به روی سرمایه گذاری خارجی



بدون الزام به استفاده از قطعات داخلی، موجب شد تا خودروسازان جهانی به زنجیره تأمین بین‌المللی خود روی آورند و سهم قطعه‌سازان بومی از بازار کاهش یابد. این نشان می‌دهد که خصوصی‌سازی بدون سیاست‌گذاری صنعتی مکمل، ممکن است به تضعیف زنجیره تأمین داخلی منجر شود.

- **بعد اجتماعی بازآرایی ساختاری:** تلاش برای دستیابی به کارایی، در گام نخست، ممکن است به تعدیل نیروی انسانی قابل توجهی بینجامد که پیامدهای اجتماعی و سیاسی سنگینی به همراه دارد. اگرچه در برخی موارد مانند تجربه اشکودا در جمهوری چک، خصوصی‌سازی در بلندمدت به رشد اشتغال انجامید (از ۲۰ هزار به ۲۳ هزار نفر)، اما این یک نتیجه تضمین‌شده نیست و نیازمند مدیریت دقیق و آینده‌نگرانه از سوی دولت است.

برای تضمین موفقیت و پایداری فرایند خصوصی‌سازی، اتخاذ یک رویکرد جامع و مرحله‌بندی‌شده امری حیاتی است. یکی از راهبردهای کارآمد در این زمینه در صورت عملی بودن می‌تواند واگذاری مرحله‌ای است که با عرضه اولیه بخش کوچکی از سهام در بازار داخلی و سپس عرضه بین‌المللی، به بازار فرصت می‌دهد تا با شرکت آشنا شود و هم‌زمان، دستیابی به اهداف کلیدی بازسازی را ممکن می‌سازد (بانک جهانی، ۲۰۲۱). موفقیت این رویکرد مستلزم ایجاد یک چارچوب حقوقی مستحکم است که به طور مشخص، شفافیت در معاملات با اشخاص وابسته را تضمین کند.

هم‌زمان، برای مدیریت پیامدهای اجتماعی این تحول، طراحی سازوکارهای حمایتی هدفمند، نظیر طرح‌های تغییرات دستمزد و تغییرات منابع انسانی، ضروری است. این برنامه‌ها به نیروی کار فرصت می‌دهند تا با کسب مهارت‌های جدید، به بخش‌های پویاتر و روبه‌رشد اقتصاد جذب شوند. سنگ بنای دیگر این فرایند، هماهنگی دقیق جدول زمانی انتقال با واقعیت‌های عملیاتی شرکت

است. آماده سازی اسناد جامع از وضعیت موجود، ارائه گزارش های شفاف از عملکرد زیرمجموعه ها و دارایی های متنوع، و همچنین تعیین تکلیف خطوط تولید زیان ده از طریق فروش یا تعطیلی، پیش نیازهای یک خصوصی سازی واقعی به شمار می روند. دولت هایی که از این مرحله حساس آماده سازی غفلت می کنند، در نهایت چیزی جز انتقال بدهی های پنهان به مالکان جدید یا بازگرداندن بار آن بر دوش مالیات دهندگان را رقم نخواهند زد.

خصوصی سازی اغلب به عنوان ابزاری برای افزایش بهره وری و انطباق با انضباط بازار مطرح می شود که تعدیل و جابه جایی منابع انسانی را اجتناب ناپذیر می سازد. به عنوان نمونه، یک مطالعه در سال ۲۰۲۳ بر روی خودروسازان اروپای شرقی نشان داد که شرکت های خصوصی شده پس از واگذاری، به دلیل ساختار مدیریتی چابک تر و قرارگرفتن در معرض فشارهای رقابتی، به ۱۸ درصد بهره وری بالاتری دست یافتند. با این حال، این رویکرد با چالش های اجتماعی عمیقی همراه بوده است؛ اتحادیه های کارگری در قلب صنعت خودروسازی اسلواکی، اخراج های گسترده مرتبط با این فرایند را "پسرفت اجتماعی" توصیف کرده اند که نشان دهنده تنش ذاتی میان اهداف کارایی اقتصادی و ثبات اجتماعی است.

در عصر فعلی خصوصی سازی در کنار ظهور فناوری های نوین می تواند تأثیرات ساختاری و بلندمدتی بر اشتغال داشته باشند. سیاست های صنعتی اتحادیه اروپا که با هدف حمایت از فناوری های نوین و گذار به سمت برقی سازی تدوین شده اند، به صورت ناخواسته به جابه جایی حدود ۳۰ هزار شغل در بخش خودروسازی آلمان تا سال ۲۰۲۳ منجر شده اند. نکته تأمل برانگیز آن است که تنها ۴۰ درصد از این افراد توانسته اند به مشاغل مرتبط با فناوری های جدید جذب شوند. این پدیده نشان می دهد که مداخلات سیاستی با هدف ارتقای رقابت پذیری، در صورت عدم برنامه ریزی دقیق، می توانند فرایند

از دست دادن منبع انسانی ارزشمند را در حوزه‌های مختلف تسریع کنند، به‌ویژه زمانی که برنامه‌های بازآموزی متناسب با مقیاس تحولات فناورانه طراحی نشده باشند. امروزه، نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند که مهندسان نرم‌افزار و متخصصان الکترونیک به کمیاب‌ترین نیروهای متخصص در شرکت‌های خودروسازی اروپایی تبدیل شده‌اند. با این حال، طرح‌های خصوصی‌سازی به ندرت بودجه‌های کافی برای بازآموزی گسترده نیروی انسانی در نظر می‌گیرند و این امر، شکاف میان آرمان‌های استراتژیک جدید و سرمایه انسانی موجود را عمیق‌تر می‌کند. در این زمینه، سیاست‌های دولتی در سطح بین‌الملل نقشی دوگانه و گاه متناقض ایفا کرده‌اند: از یک سو محرک تغییرات ساختاری بوده‌اند و از سوی دیگر مانعی در برابر آن. به عنوان مثال، طرح صنعتی سبز اتحادیه اروپا از طریق تخصیص یارانه‌ها، پذیرش فناوری‌های جدید را تشویق می‌کند، اما هم‌زمان به مناطق وابسته به تولید سنتی آسیب می‌زند. به طوری که نیروی کار در بخش خودروی آلمان بین سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ شاهد کاهش ۱۱ درصدی بوده است. این واقعیت، اهمیت تلفیق سیاست‌های حمایتی و توسعه سرمایه انسانی را در هرگونه استراتژی تحول صنعتی مهم می‌کند.

تجربه چین: تلفیق خصوصی‌سازی و نوآوری استراتژیک

در چین، رویکرد به مالکیت صنعتی، مرزهای متعارف میان بخش دولتی و خصوصی را دگرگون کرده و پارادایم جدیدی را به نمایش گذاشته است که با علایق شما در حوزه سیاست صنعتی چین همخوانی دارد. در این مدل که از آن با عنوان “اصلاحات مالکیت ترکیبی” یاد می‌شود، هدف اصلی، دستیابی به نوآوری و تثبیت زنجیره‌های تأمین است. خودروسازان دولتی چین با اجرای این اصلاحات، به دنبال جذب قابلیت‌های نوآورانه بخش خصوصی، به‌ویژه در حوزه فناوری‌های پیشرفته تولید هستند که برای رقابت در بازار خودروهای



برقی ضروری است. بر اساس داده‌های اخیر، شرکت‌های با مالکیت ترکیبی در چین اکنون درصد قابل توجهی از تولید داخلی خودروهای مبتنی بر فناوری‌های نوین را از طریق ائتلاف‌های راهبردی با شرکت‌های فناوری خصوصی در اختیار دارند. این تحول نشان می‌دهد که در الگوی چینی، خصوصی‌سازی بیش از آنکه یک هدف اقتصادی محض باشد، به سازوکاری برای دستیابی به ظرفیت‌های فناوریانه‌ای تبدیل شده که ساختارهای سنتی مالکیت دولتی قادر به توسعه کارآمد آن‌ها نیستند.

هم‌زمان، استراتژی چین موانع بین شرکت‌های دولتی و خصوصی را برای ایجاد هم‌افزایی از میان برداشته است. در پدیده‌ای که می‌توان آن را “خصوصی‌سازی معکوس” نامید، شرکت‌های دولتی اقدام به خریداری شرکت‌های خصوصی ناکارآمد کرده‌اند تا زنجیره‌های تأمین خود را در بحبوحه جنگ‌های تجاری و تنش‌های ژئوپلیتیک تثبیت کنند. این رویکرد نشان می‌دهد که چگونه ملاحظات استراتژیک و ژئوپلیتیک می‌توانند منطق صرفاً اقتصادی حاکم بر تغییرات مالکیتی را تحت الشعاع قرار دهند. با این حال، این مدل ترکیبی به دلیل عدم شفافیت توان رقابتی در بازار مورد نقد قرار گرفته است، زیرا شرکت‌های دولتی اغلب از تأمین مالی ترجیحی برخوردارند که برای رقبای خصوصی آن‌ها در دسترس نیست.

در مقابل این رویکرد، سیاست‌های غربی نتایج متفاوتی به همراه داشته است. به عنوان مثال، در آمریکای شمالی با هدایت سرمایه‌گذاری‌ها به سمت مراکز فناوری جدید به تشدید فرایند صنعت‌زدایی (Deindustrialisation) در قطب‌های تولید سنتی مانند میشیگان دامن زده است. طبق گزارش‌ها، اشتغال در صنعت خودروسازی میشیگان همچنان ۲۲ درصد کمتر از سطح پیش از همه‌گیری کروناس است که این امر نشان‌دهنده چالش‌های متفاوتی است که سیاست‌های صنعتی در غرب با آن مواجه‌اند.

مطالعه موردی:

خصوصی سازی پروتون مالزی و درس های راهبردی آن

سرگذشت خودروساز ملی مالزی، پروتون، نمونه ای آموزنده از محدودیت های خصوصی سازی است، به ویژه زمانی که این فرایند با اصلاحات بنیادین در مدل کسب و کار همراه نباشد. این مطالعه موردی که با علایق شما در زمینه سیاست های صنعتی و خصوصی سازی در صنعت خودرو هم راستاست، ابعاد پیچیده این موضوع را به خوبی روشن می سازد. پروتون که به عنوان یکی از ستون های سیاست صنعتی مالزی تأسیس شده بود، در ابتدا با هدف تزریق پویایی و منطق تجاری به بخش خصوصی واگذار شد. با این حال، به سرعت مشخص شد که صرفاً تغییر مالکیت نمی تواند بر چالش های ساختاری عمیق و عقب ماندگی فناوریانه این شرکت فائق آید. پروتون همچنان از فناوری منسوخ، رقابت فزاینده و کاهش مستمر سهم خود از بازار داخلی رنج می برد.

نقطه عطف سرنوشت ساز در این مسیر، در سال ۲۰۱۷ و با واگذاری ۴۹.۹



درصد از سهام شرکت به گروه خودروسازی جیلی (Geely) چین رقم خورد. این مشارکت راهبردی که نمونه‌ای از گسترش نفوذ سیاست صنعتی چین در سطح جهانی است، خونی تازه در رگ‌های پروتون جاری ساخت. این اتحاد استراتژیک، فراتر از یک تزریق سرمایه صرف بود و برای پروتون دسترسی به پلتفرم‌های مدرن، فناوری‌های روز و زنجیره‌های تأمین جهانی یک شریک قدرتمند را به ارمغان آورد. این همکاری، پروتون را قادر ساخت تا با عرضه محصولات رقابتی، مسیر تحول خود به سوی یک بازیگر معتبر منطقه‌ای را آغاز کند. تجربه پروتون این درس کلیدی را برجسته می‌سازد که خصوصی‌سازی به تنهایی علاجی برای دردهای ساختاری و فناورانه عمیق نیست. در چشم‌انداز کنونی صنعت خودروسازی که با رقابت شدید و نوآوری سریع تعریف می‌شود، اتحادهای راهبردی و دسترسی به پلتفرم‌های جهانی برای بقا و شکوفایی، امری حیاتی و اجتناب‌ناپذیر است.

خصوصی‌سازی اشکودا: مطالعه‌ای موردی در بستر تاریخی و جغرافیایی

شاید چنین استدلال شود که خصوصی‌سازی شرکت "اشکودا" شاهی قدرتمند بر اثربخشی سیاست اقتصادی خصوصی‌سازی است. اما این فرض که موفقیت متعاقب آن را می‌توان صرفاً معلولِ نفسِ خصوصی‌سازی دانست، به منزله نادیده گرفتن تلاقی منحصربه‌فرد عواملی است که مسیر تحول آن را رقم زدند. بررسی دقیق‌تر آشکار می‌سازد که این دستاورد، در گرو اقدام راهبردی دولت، بستر تاریخی و مزیت‌های ذاتی ملی بوده است. در رأس این عوامل، تصمیمی قرار داشت که نه تنها به خصوصی‌سازی، بلکه به تضمین یک مشارکت راهبردی با یکی از پیش‌گامان صنعت جهانی، یعنی "فولکس‌واگن"، در سال ۱۹۹۱ انجامید. این رویکرد، تغییری آگاهانه از الگوی خصوصی‌سازی انبوه بود که در بسیاری دیگر از بخش‌های اقتصاد چک به کار گرفته می‌شد. هدف دولت صرفاً انتقال

مالکیت نبود، بلکه جذب شریکی بود که بتواند فناوری حیاتی، خبرگی مدیریتی و دسترسی به بازارهای غربی را فراهم آورد. چنان که مارتین ماینت (۲۰۰۳) در اثر خود پیرامون سرمایه داری چک به تفصیل شرح می دهد، دولت چک فعالانه در پی یافتن یک سرمایه گذار قدرتمند خارجی بود تا از فروپاشی شرکت در فضای جدید رقابتی جلوگیری کند. ورود فولکس واگن، تزریق سرمایه ای حیاتی و مهم تر از آن، ادغام اشکودا در شبکه های تولید و تأمین جهانی خود را به همراه داشت. این یکپارچگی، نقشی محوری ایفا کرد؛ همان گونه که یان دراهوکوپیل (۲۰۰۹) اشاره می کند، موفقیت چنین شرکت هایی در اروپای مرکزی به ”ادغام عمیق در شبکه های تولید فراملی“ وابسته بود؛ امری که بدون شریکی در قواره فولکس واگن ناممکن می نمود.

افزون بر این، زمان بندی خصوصی سازی و چشم انداز کلان قانون گذاری در آن دوره نیز نقشی بنیادین داشت. این انتقال در اوایل دهه ۱۹۹۰، دوره ای که دولت جدید چک اساساً در حال بازآرایی اقتصاد خود به سوی غرب بود. برنامه دولت چک بر این بود که از شرکت های پرچم دار نظیر اشکودا به عنوان ابزاری برای جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی (FDI) و نوسازی شتابان زیربنای صنعتی کشور بهره جوید. این امر، بخشی از یک راهبرد شفاف و دولتی برای تضمین بقا و شکوفایی آتی صنایع کلیدی کشور بود. همان طور که ماینت (۲۰۰۰) نیز در پژوهشی برای نشریه Europe Asia Studies بیان می کند، گذار اقتصادی چک با رویکردی مشخص می شد که در آن، بنگاه های کلیدی به صورت راهبردی به سرمایه گذاران خارجی فروخته می شدند تا بقایشان تضمین شود، به جای آنکه به دست تقدیر بازارهای سرمایه داخلی توسعه نیافته سپرده شوند.

در نهایت، نمی توان نقاط قوت پیشین اشکودا و بستر مساعد زمانی و مکانی آن را نادیده گرفت. برخلاف بسیاری از بنگاه های دولتی محتضر در بلوک شرق سابق، اشکودا از میراثی صنعتی به قدمت یک قرن، برندی معتبر (دست کم در

بازار منطقه‌ای خود) و مهم‌تر از همه، نیروی کار بسیار ماهر و درعین حال به نسبت ارزان قیمت برخوردار بود. از سوی دیگر، موقعیت آن در قلب اروپا، در مجاورت آلمان، مزایای لجستیکی چشمگیری برای ادغام در زنجیره‌های تأمین موجود فولکس‌واگن و بازار گسترده‌تر اروپا فراهم می‌آورد. این ترکیب از فرهنگ صنعتی ریشه‌دار و موقعیت راهبردی جغرافیایی، اشکودا را به گزینه‌ای بسیار جذاب‌تر از بسیاری از همتایان منطقه‌ای خود بدل ساخته بود. در واقع هرچند خصوصی‌سازی، سازوکاری بنیادین برای تحول اشکودا بود، اما حکایت کامیابی آن بسیار پیچیده‌تر است. مورد اشکودا به‌روشنی نشان می‌دهد که موفقیت چنین سیاستی ازپیش تعیین شده نیست، بلکه عمیقاً تحت تأثیر کیفیت مالکیت جدید، وجود یک سیاست دولتی حمایتی و راهبردی، و اقتضائات مساعد زمانی و مکانی قرار دارد. استناد به موفقیت اشکودا، بدون در نظر گرفتن بستر غنی



تاریخی، سیاسی و صنعتی آن، به استدلالی سطحی نگرانه برای کوبیدن بر طبل خصوصی سازی بی قید و شرط تنزل خواهد داشت.

لزوم تحلیل یکپارچه و سیستمی

صنعت خودروسازی جهانی در حال حاضر با مجموعه‌ای از چالش‌های بی‌سابقه، از جمله الزامات کربن‌زدایی، تنش‌های ژئوپلیتیک و ظهور فناوری‌های تحول‌آفرین روبروست. این شرایط که با علایق شما در حوزه سیاست صنعتی و گذار به حمل‌ونقل الکتریکی هم‌راستا است، نیازمند تحلیلی عمیق‌تر از پدیده‌هایی است که آینده این صنعت را شکل می‌دهند. اگرچه خصوصی سازی، ادغام و تملیک (M&A) و صنعت‌زدایی اغلب به صورت مجزا بررسی می‌شوند، اما ریشه‌های مشترک آن‌ها در تحولات فناورانه، رقابت‌های جهانی و بازآرایی‌های



سیاستی و مالکیتی، لزوم نگاهی یکپارچه را بیش از پیش آشکار می‌سازد. این نیروهای درهم‌تنیده در تعامل با یکدیگر، شبکه‌های تولید، ساختارهای مالکیتی و چشم‌انداز صنعتی کشورها را دگرگون می‌کنند. با این حال، نباید این سه پدیده را با یکدیگر یکسان انگاشت؛ هرکدام از منظر اثرات اقتصادی و اجتماعی، نیازمند بررسی دقیق و مستقل هستند؛ بنابراین، خصوصی‌سازی، ادغام‌ها و صنعت‌زدایی باید هم به عنوان موضوعاتی مجزا و هم به مثابه واکنش‌هایی درهم‌تنیده به دگرگونی‌های ساختاری صنعت خودرو تحلیل شوند.

ادغام و تملیک: تجربه متناقض اروپا

ادغام و تملیک‌های فرامرزی Mergers and acquisitions به ابزاری کلیدی برای انتقال سریع فناوری تبدیل شده‌اند. به عنوان مثال، گزارش‌ها نشان می‌دهد که خودروسازان آلمانی بین سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴، مالکیت ۲۳ استارت‌آپ فناوری‌محور را با تمرکز بر نرم‌افزار و حق اختراعات تولید پیشرفته به دست آورده‌اند. با این حال، این استراتژی پیامدهای متناقضی به همراه داشته است؛ نوسازی کارخانه‌های موجود در آلمان برای انطباق با فناوری‌های جدید، به کاهش ۲۰ تا ۴۵ درصدی تولید در مراکز مهمی مانند کارخانه فولکس‌واگن در تسویکاو و تشدید فشارهای صنعت‌زدایی منجر شده است. این پارادوکس نشان می‌دهد که چگونه پیشرفت فناوریانه هم‌زمان موجب ادغام‌های استراتژیک شده و پایه‌های تولید سنتی را تضعیف می‌کند.

بر اساس گزارش‌های اتحادیه اروپا، ۷۸ درصد از سرمایه‌گذاری‌های فناوریانه خودروسازان آلمانی از سال ۲۰۲۲ به بعد، به سمت چین و ایالات متحده هدایت شده است. این تغییر جهت، جریان سرمایه را از سایت‌های اروپایی منحرف کرده و صنعت‌زدایی منطقه‌ای را تسریع می‌کند. این بازتوزیع جغرافیایی سرمایه صرفاً بازتاب تغییرات فناوریانه نیست، بلکه نشانگر تحولات ساختاری در پویایی رقابت

جهانی است. با این حال، خطاهای راهبردی نیز در این میان نقش دارند. طبق ارزیابی‌ها، برآورد بیش از حد تقاضا برای خودروهای برقی در سال ۲۰۲۴ سبب شد شرکت‌هایی مانند مرسدس و پورشه از اهداف خود عقب‌نشینی کنند و در نتیجه، کارخانه‌های نوسازی شده با ظرفیت پایین‌تری به کار خود ادامه دهند. این اشتباه محاسباتی، ریسک ذاتی گذار سریع فناوری را برجسته می‌سازد و نشان می‌دهد که صنعت زدایی ممکن است نه تنها ناشی از ضرورت‌های فناوری، بلکه محصول خطاهای استراتژیک نیز باشد.

ظرفیت مازاد تولید در صنعت جهانی خودرو که حدود ۲۰ میلیون دستگاه تخمین زده می‌شود، فشارهای ادغام و بازساختاری را در هر سه حوزه (خصوصی سازی، ادغام‌ها و صنعت زدایی) تشدید می‌کند. بخش خودروی چین که به تنهایی ۴۰ درصد از این مازاد ظرفیت جهانی را در اختیار دارد، شاهد ادغام تولیدکنندگان خصوصی کوچک در شرکت‌های بزرگ تحت سلطه دولت بوده است؛ راهبردی که با عنوان “منطقه سازی بازار” توجیه می‌شود. این رویکرد که با سیاست صنعتی چین گره خورده است، در تقابل با وضعیت اروپا قرار دارد. در اروپا، مازاد ظرفیت عمدتاً به تسریع صنعت زدایی انجامیده و از سال ۲۰۲۲، به تعطیلی ۱۲ کارخانه تولید موتور احتراق داخلی منجر شده است، چرا که تولید به بازارهای آسیایی با هزینه کمتر منتقل می‌شود.

این تفاوت در رویکردها، در عرصه بین‌المللی نیز خود را نشان می‌دهد. در حالی که شرکت‌های دولتی چین ادغام بازیگران داخلی را با منطق “انتخاب بازار” توجیه می‌کنند، همین شرکت‌ها در معاملات فرامرزی با نرخ شکست بالاتری مواجه هستند (۳۲ درصد در مقایسه با ۱۸ درصد برای شرکت‌های خصوصی). به گفته تحلیلگران، این امر عمدتاً ناشی از محدودیت‌های ژئوپلیتیک است و نشان می‌دهد که رقابت جهانی نه تنها بر استراتژی‌های ادغام داخلی، بلکه بر توسعه بین‌المللی نیز تأثیرگذار است.

ارتباط خصوصی سازی، ادغام و صنعت زدایی

صنعت خودروسازی جهانی در بطن یک دگرگونی ساختاری پیچیده قرار دارد که در آن، پدیده‌هایی چون خصوصی سازی، ادغام و تملیک و صنعت زدایی، نه به عنوان رویدادهایی مجزا، بلکه به مثابه واکنش‌هایی درهم‌تنیده به فشارهای سیستماتیک عمل می‌کنند. اختلالات فناورانه، بازتخصیص جهانی سرمایه را تسریع می‌کنند، اما به دلیل ناهم‌زمانی در نوسازی زیرساخت‌ها و پیش‌بینی‌های گاه خوش‌بینانه از تقاضا، ریسک صنعت زدایی و ازدست‌رفتن مشاغل منطقه‌ای را افزایش می‌دهند. در این میان، صنعت زدایی نه به عنوان یک انتخاب سیاسی، بلکه به عنوان پیامد اجتناب‌ناپذیر ازدست‌دادن مزیت رقابتی در برابر رقبای کارآمدتر و نوآورتر رخ می‌دهد. سرگذشت کلاسیک این پدیده را می‌توان در صنایع خودروسازی آمریکا و اروپا در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ مشاهده کرد، زمانی که تولیدکنندگان غربی در برابر شوک‌های نفتی و ظهور رقبای ژاپنی با تولید ناب، غافلگیر شدند و موجی از تعطیلی کارخانه‌ها، کمربندهای صنعتی غرب را درنوردید. این الگو در عصر حاضر نیز تکرار می‌شود؛ چنان‌که از سال ۲۰۲۲، دوازده کارخانه تولید موتورهای احتراق داخلی در اروپای شرقی تعطیل شده‌اند، زیرا تولید به بازارهای کم‌هزینه تر آسیایی منتقل شده است. این روند نشان می‌دهد که صنعت زدایی ریشه در ناتوانی راهبردی شرکت‌ها برای تطبیق با واقعیت‌های جدید بازار دارد و پدیده‌ای متفاوت از انتقال مالکیت دولتی است.

در برابر این فشارهای رقابتی و هزینه‌های سرسام‌آور گذار فناورانه، ادغام و تملک به ابزاری حیاتی برای بقا و نوآوری بدل شده است. تاریخ این راهبرد، روایتی دوگانه از موفقیت‌های چشمگیر و شکست‌های عبرت‌آموز است. از یک سو، احیای برند تاریخی MG توسط شرکت چینی SAIC یا تملک ولوو توسط جیلی، نمونه‌هایی درخشان از اتحادهای موفق به شمار می‌روند که با تزریق سرمایه و

اعطای استقلال عمل، به نوسازی کامل و ارتقای جایگاه این برندها انجامیدند. از سوی دیگر، ادغام دایملر- بنز و کرایسلر در سال ۱۹۹۸، داستانی عبرت آموز از یک شکست استراتژیک است که بر اثر ناسازگاری فرهنگی و تضاد چشم اندازها، با زبانی هنگفت متلاشی شد. امروزه فعالیت های ادغام و تملک برای جذب نوآوران تخصصی به شدت افزایش یافته است؛ به طوری که خودروسازان آلمانی بین سال های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴، بیست و سه تملک استراتژیک از استارت آپ های نرم افزاری را به انجام رسانده اند. با این حال، این روند نگرانی های ضد انحصار را در اتحادیه اروپا افزایش داده و به مداخله نهاد های نظارتی منجر شده است؛ امری که به عقیده منتقدان، می تواند همان نوآوری را که سیاست گذاران قصد حمایت از آن را دارند، در نطفه خفه کند و یک پارادوکس سیاستی ایجاد نماید.

خصوصی سازی پاسخی به دنیای رقابتی و فناورانه

خصوصی سازی ابزاری قدرتمند اما دو لبه در جعبه ابزار سیاست گذاری اقتصادی است. موفقیت آن بیش از آنکه به نفس واگذاری وابسته باشد، به کیفیت طراحی، اجرا و نظارت بر آن بستگی دارد. چالش نهایی برای سیاست گذاران، نه انتخاب میان “آری” یا “نه”، بلکه طراحی فرایندی عمل گرا است که با واقعیت های زمانی و مکانی اقتصاد خود سازگار باشد. این یک تصور اشتباه است که اگر خصوصی سازی صنعتی را به دست متخصصان بسپاریم و برای آن برنامه ریزی دقیقی کنیم، همه چیز به خوبی پیش خواهد رفت. بزرگ ترین خطر، ساده انگاری و نادیده گرفتن زمین بازی پویای صنعت مربوطه است. نمی توان یک نسخه واحد از خصوصی سازی را برای همه جا و همه وقت پیچید. امروز، این “فناوری” است که قواعد بازی را تعیین می کند و موقعیت منحصربه فرد اقتصادی هر کشور، استراتژی خاص خود را می طلبد. پس خصوصی سازی موفق، یک پروژه داخلی صرف نیست؛ بلکه یک پاسخ هوشمندانه و مستمر به دنیای رقابتی و فناورانه ای

است که هر لحظه در حال تغییر است. یک استراتژی کارآمد برای خصوصی سازی باید ماهیتی دوگانه داشته باشد: از یک سو، مدیریت تحولات درون سازمانی را هدف قرار دهد و از سوی دیگر، به صورت پویا خود را با چشم انداز در حال تکامل فناوری و رقابت جهانی تطبیق دهد

فارغ از مسیر راهبردی برگزیده، هدف اصلی ابزار خصوصی سازی باید پرورش فرهنگ مدیریتی کاردان، آینده نگر و رقابت پذیر باشد که توانایی مواجهه هوشمندانه با چالش های بیرونی مانند رشد فناوری های مختلف را داشته و عملکرد اقتصادی شرکت را در بلندمدت بهبود بخشد. مدیریت موفق این گذار نیازمند رویکردهایی یکپارچه است که تعامل پیچیده و گاه متناقض خصوصی سازی، ادغام ها و بازاریابی های منطقه ای اقتصاد را به رسمیت بشناسد و از تحلیل های تک بعدی فراتر رود.

تأملات و آموزه های از تجارب جهانی

خصوصی سازی صنایع بزرگ همواره با ریسک هایی همراه بوده است که مدیریت آن ها برای تمامی کشورها و در هر برهه ای از زمان ضروری محسوب می شود. آنچه در این فرایند از اهمیت ویژه ای برخوردار است، توانایی دولت و نهادهای مسئول در مدیریت این ریسک ها و مقابله با ناشناخته هاست تا از بروز پیامدهای فاجعه بار اقتصادی و اجتماعی ناشی از عدم آگاهی و آمادگی جلوگیری به عمل آید. در این شرایط، دولت می تواند نقشی مثبت و کلیدی ایفا نماید، چرا که در سطح ملی از منافع گسترده تری برخوردار بوده و می تواند از چشم انداز راهبردی خود برای پیشبرد صنعت بهره برد.

نقش سیاست های دولتی، چه پیش از خصوصی سازی و چه پس از آن، در بازتعریف چشم انداز صنعتی غیرقابل انکار است. این سیاست ها به صورت جمعی زنجیره های تأمین، راهبردهای شرکتی و ساختار بازار کار را بازاریابی می کنند و

معمولاً سیاست کلان دولت در راستای منافع ملی، ریسک پیامدهای اقتصادی - اجتماعی چالش برانگیز را به حداقل می‌رساند. به عنوان مثال، در صورت عدم وجود سازوکارهای مؤثر ملی برای بازآموزی مهارت‌ها و سرمایه‌گذاری مجدد، خصوصی سازی می‌تواند منجر به تعمیق شکاف‌های اجتماعی شود. این امر بر ضرورت تدوین و اجرای سیاست‌هایی تأکید دارد که تحول اقتصادی را با انسجام اجتماعی پیوند می‌زنند. از این رو، سیاست‌گذاران باید خصوصی سازی را نه به عنوان هدفی مستقل، بلکه به عنوان ابزاری در کنار سایر ابزارهای سیاست صنعتی در نظر بگیرند؛ چراکه موفقیت این فرایند در نهایت به کارآمدی نهادهای بازار و بلوغ حاکمیت و رهبری صنعتی وابسته است. در این میان، ابهامات و چالش‌های پیش رو می‌تواند موج جدیدی از ادغام و تملک‌ها را به همراه داشته باشد و ترکیب نیروهای داخلی و خارجی را دگرگون سازد. درعین حال، غفلت از تغییرات سیستمی و پیامدهای گسترده صنعت‌زدایی که ناشی از تمایل سرمایه‌گذاران خصوصی به کسب بازدهی بیشتر است، می‌تواند روندهای یادشده را تسریع نماید و چالش‌های بیشتری را برای اقتصاد ملی به وجود آورد. مجموعه تجارب جهانی در زمینه خصوصی سازی را در چندین درس آموخته مهم می‌توان خلاصه کرد. این آموزه‌ها چارچوبی برای تفکر راهبردی ارائه می‌دهند:

- **محوریت رقابت:** بزرگ‌ترین منافع خصوصی سازی زمانی حاصل می‌شود که این فرایند به تقویت رقابت واقعی در بازار بینجامد.
- **الزام به نظارت:** در مورد انحصارات طبیعی یا بازارهای با رقابت محدود، واگذاری یک دارایی به بخش خصوصی بدون ایجاد یک نهاد نظارتی قدرتمند و مستقل، رویکردی مملو از خطر است.
- **اهمیت فرایند شفافیت:** موفقیت یک برنامه خصوصی سازی تا حد زیادی به شیوه اجرای آن وابسته است. یک فرایند شفاف و رقابتی به جلوگیری از فساد و تضمین کسب ارزش منصفانه برای دولت کمک می‌کند.

- **اهمیت ابعاد اجتماعی:** سیاست‌گذاری دوراندیشانه، اتخاذ تدابیر پیشگیرانه برای کاهش اثرات نامطلوب اجتماعی، مانند ایجاد شبکه‌های تأمین اجتماعی برای نیروی کار تعدیل شده را ایجاب می‌کند.
- **تغییر مالکیت به مثابه ابزار، نه هدف:** شواهد نشان می‌دهد که مالکیت خصوصی به خودی خود نوسدارو نیست. موفقیت این سیاست به مجموعه‌ای از عوامل، از جمله ظرفیت نظارتی کشور و قابلیت‌های مالک جدید، مشروط است. تجربه جمهوری چک در واگذاری اشکودا نشان داد که دولت نه تنها بهترین شریک راهبردی را شناسایی کرد، بلکه با وضع شروطی در زمینه سرمایه‌گذاری و همکاری با تأمین‌کنندگان داخلی، از منافع ملی نیز صیانت نمود.
- **تسلط به زمینه و پویایی راهبردی:** مهم‌ترین درس، بازگشت به اصل کلیدی “زمان و مکان” است. این تصور که می‌توان یک “نسخه واحد” برای خصوصی‌سازی تجویز کرد، از بزرگ‌ترین خطاهای راهبردی است. خصوصی‌سازی موفق، پاسخی به جهان رقابتی و فناورانه‌ای است که هر لحظه تغییر می‌کند.

نتیجه‌گیری

بی‌گمان، هیچ الگوی فراگیر و جهان‌شمولی برای تحقق خصوصی‌سازی موفق در صنعت خودروسازی قابل‌شناسایی نیست. براساس یافته‌های استرین (۲۰۰۲) و رولاند (۲۰۰۸)، خصوصی‌سازی مستلزم بازآرایی عمیق ساختارهای درون‌سازمانی و مدیریت هدفمند سرمایه انسانی است؛ فرایندی که می‌تواند تمرکز شرکت‌ها را به مسائل داخلی معطوف ساخته و موجب غفلت از پویایی‌های بازار و تحولات محیطی گردد. ازاین‌رو، نمی‌توان خصوصی‌سازی را به صورت مطلق و منفک از بستر اقتصادی و اجتماعی هر کشور ارزیابی کرد؛ بلکه کارآمدی

آن نیازمند تحلیلی ژرف در چارچوب شرایط خاص ملی و الزامات اقتصاد کلان است. فشارهای بیرونی، از جمله تغییر راهبرد رقبا از طریق ادغام‌های شرکتی و ائتلاف‌های راهبردی، نشان می‌دهد حتی سنجیده‌ترین برنامه‌های خصوصی سازی نیز در معرض خطر شکست قرار دارند. افزون بر این، در شرایط افول صنعتی، زیرساخت‌های اقتصادی غالباً فاقد ظرفیت کافی برای پشتیبانی از تحولات بنیادین مورد نیاز خصوصی سازی اثربخش هستند؛ صرف نظر از میزان سرمایه‌گذاری یا سایر مداخلات جایگزین (استرین، ۲۰۰۲؛ رولاند، ۲۰۰۸). در نهایت، موفقیت خصوصی سازی تابع میزان هم‌سویی آن با چشم‌انداز توسعه ملی و پیوند آن با اهداف کلان اقتصادی کشور خواهد بود.

در پرتو این پیچیدگی‌ها، تجربه جهانی صنعت خودرو در دهه‌های اخیر آموزه‌ای بنیادین ارائه می‌دهد: فارغ از نوع مالکیت دولتی، خصوصی یا ساختارهای چندملیتی، پایداری و کامیابی بنگاه‌ها به توانایی رقابت هوشمندانه و آینده‌نگرانه آنان وابسته است. خصوصی سازی نه عصای جادویی حل مشکلات است و نه مترادف با حراج دارایی‌ها به هر قیمت؛ بلکه فرایندی نهادی و چندبعدی است که موفقیت آن منوط به بلوغ ساختاری و افق صنعتی بنگاه خواهد بود. مدیریت جدید خصوصی باید با تعهدی پایدار، حاکمیت شرکتی کارآمد و بازسازی عملیاتی منضبط، همسو با نقشه تحول صنعتی، عمل نماید. رهبری اثربخش صنعتی، نیروهای داخلی و خارجی را هم‌افزا ساخته، ذی‌نفعان را هم‌راستا می‌کند، اصلاحات را هدایت می‌نماید و ثبات سیاستی لازم برای جذب سرمایه خصوصی را تضمین می‌کند. تنها در چنین شرایطی خصوصی سازی قادر است منابع مالی، مشارکت‌های فناورانه و چابکی مورد نیاز برای تحول صنعت خودرو را فراهم آورد؛ در غیر این صورت، تغییر مالکیت صرفاً به بازتولید ناکارآمدی و استمرار تصاحب سیاسی در قالبی نوین منجر خواهد شد.

گرچه موضوعاتی همچون خصوصی سازی، ادغام و تملک، و صنعت زدایی

معمولاً به صورت مجزا مورد بررسی قرار می‌گیرند، اما در واقعیت، این پدیده‌ها در چارچوبی سیستمی و با پیوندهای متقابل به یکدیگر وابسته‌اند. لازم به تأکید است که صنعت زدایی صرفاً نشانه ضعف یک بخش صنعتی محسوب نمی‌شود، بلکه پدیده‌ای با پیامدهای عمیق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که آثار ماندگاری بر ساختار جوامع و اقتصادها برجای می‌گذارد. در مقابل، خصوصی سازی به عنوان ابزاری راهبردی، اثربخشی خود را مرهون کیفیت مدیریت و هوشمندی در اجرا هستند. در شرایط کنونی که با تحولات سریع فناوری و رقابت بی‌امان جهانی روبه‌رو هستیم، انتخاب مسیر مناسب خواه تغییر ساختار مالکیت، ادغام‌های شرکتی یا بازاریابی‌های دولتی در برابر هدف نهایی که همانا ایجاد ساختار صنعتی تحول‌آفرین، آینده‌نگر و مقاوم در برابر نوسانات بازارهای بین‌المللی است، اهمیت ثانویه می‌یابد. این موضوع به‌ویژه در صنعت خودروسازی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، چرا که حرکت به سوی فناوری‌های نوین در این حوزه مستلزم سرمایه‌گذاری‌های کلان و برخورداری از چابکی سازمانی بی‌سابقه است. از این رو، رویکردهای سیاست صنعتی باید به گونه‌ای طراحی شوند که نه تنها تقویت تولید داخلی، بلکه شکوفایی بازار و پایداری اقتصاد مرتبط را محور اصلی دغدغه‌های ناشی از تغییرات کلان قرار دهند.

فصل هفتم

جمع‌بندی

مقدمه

این فصل پایانی با تکیه بر نظریه تفکر سیستمی و مفهوم "نقاط اهرمی" دونلا میدوز (Donella Meadows)، می‌کوشد به پژوهشگران و سیاستگذاران کمک کند تا نقطه آغاز تحول صنعتی را آگاهانه و با حداقل هزینه تعیین کنند. پرسش محوری فصل پایانی چنین است: آیا تفکر سیستمی میتواند به برنامه‌ریزی برای رشد صنعت خودرو یاری رساند؟ رشدی که در فصل نخست این کتاب به مثابه مساحت یک مثلث مفهومی با اضلاع "شرایط اقتصادی"، "دینامیک صنعتی" و "ژئوپلیتیک" صورت‌بندی شد. در این چارچوب، پیامدها و قابلیت اجرای مداخلات سیستمی با اتکا به تجارب بین‌المللی ارزیابی میشود تا نهایتاً نقاطی شناسایی شود که بیشترین توان اهرمی را برای دگرگونی سیستمی (در قالب اقتصادی صنعت محور) دارا هستند و بتوان آنها را به عنوان نقطه آغاز عمل معرفی کرد. خودروسازی، با زنجیره تأمین بین‌المللی پیچیده، سرمایه‌گذاری بالا و فناوری پیشرفته،

یکی از ارکان اقتصادهای صنعتی مدرن به شمار می آید. برای کشورهای درحال توسعه، تعیین نقطه مداخله در این صنعت رقابتی و ژئوپلیتیک، اگرچه بدیهی نیست، اما اهمیتی راهبردی دارد؛ زیرا غایت تحول راهبردی، رشد پایدار صنعت و پویایی بازار است.

خلاصه فصول

در فصل نخست، "مثلت مفهومی عوامل کلان" به عنوان چارچوب تحلیل معرفی شد. سپس مجموعه ای از فصل ها و نوشتارهای بهم پیوسته با عناوین "خیزش ژئواکونومیک اروپا"، "معمای توسعه در خلیج فارس"، "سیالیت اصل ثابت هم پیمانی" و "صنعتگران، معماران بازدارندگی غیرنظامی" خصوصی سازی مورد واکاوی قرار گرفت. خط مشترک این مباحث، سه گانه "صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک" بود. هدف، روشن سازی جنبه های علمی و کاربردی این پیوند و فراهم کردن زمینه گفتگوی راهبردی درباره مسیر تعالی صنعت خودروسازی ایران است؛ مسیری که انتخاب آگاهانه نقاط اهرمی، هم در سطح قواعد بازی و هم در سطح ساختارهای نهادی و فناوری، می تواند آن را کوتاهتر، کم هزینه تر و اثربخش تر سازد.

سیاستگذاری اقتصادی - صنعتی متعارف عمدتاً بر ابزارهای مقطعی و کوتاه مدت تکیه دارد؛ ابزارهایی کلیشه ای و واکنشی، نه کنشگر و پیشنگر، نظیر تنظیم بازار و حمایتهای دوره ای دولت های اجرایی از عرضه و تقاضا. اگرچه این حمایتها در نگاه نخست منطقی به نظر می رسد، ولی به ندرت به دگرگونی معنادار دراز مدت می انجامند. راهکارهای سنتی معمولاً به ابزارهای سهل الوصولی چون تغییر یارانه ها، افزایش تعرفه ها و حمایتهای پراکنده از تولید تنزل پیدا می کنند؛ تدابیری که هرچند در کوتاه مدت کارآمدند، اما بر عوامل کلان اثر محسوسی نمی گذارند و در نتیجه چالشهای بنیادین صنعت را حل و فصل

نمیکنند.

ریشه اصلی دشواری در یافتن نقطه آغاز تحول، باور نادرست به جدایی صنعت خودرو از بستر سیستمی و کلان اقتصاد ملی است. سیاستگذاران گاه از این پیوند غافل هستند و گاه از پیامدهای دگرگونیهای بنیادین واهمه دارند. از همین رو، هدایت بحث در چارچوب سه گانه "صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک" برای دستیابی به پاسخی قانع کننده نزد همه ذینفعان، رسالت محوری این کتاب بوده است. در فصلهای مختلف این کتاب نشان داده ایم که بر اساس دستاوردهای پژوهشی اخیر در سطح بین المللی، هیچ تغییر پایداری بدون توجه همزمان به این درهم تنیدگی شکل نمی گیرد؛ نادیده گرفتن آن، به تخصیص نادرست منابع، فرسودگی اصلاحات و سردرگمی بازار می انجامد. باور به کاوشگری هدفمند در پیوند "صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک" برای تبیین علمی و کاربردی مسیر توسعه ملی، ما را بر آن داشت تا هر فصل از این کتاب، وجهی از این رابطه را روشن سازد و گره های تحلیلی را در نسبت با کل سیستم را واکاوی کند؛ بدین قصد که مسیر آغاز تحول، نه در سطح اقدامات پراکنده، بلکه در سطح تغییر قواعد، نهادها و سیگنال های کلان جهت دهنده به صنعت ترسیم شود.

در این راستا برای دستیابی به تصویری جامع از تحولات پیرامونی، ابتدا نشان دادیم که چگونه جایگاه اروپا در نظام بین الملل، با ظهور قدرتهای نوظهور، در حال بازتعریف است. در این چارچوب، فرسایش نظم حقوقی جهانی نه تنها روابط بین المللی را دگرگون کرده، بلکه ضرورت بازاندیشی در الگوهای حکمرانی را مهم ساخته است. آینده صنعتی و اقتصادی اروپا، بیش از هر چیز، به موفقیت در اصلاحات ساختاری، ایجاد توازن میان ارزش ها و منافع، و توانایی رویارویی با چالشهای عمیق اقتصادی - صنعتی گره خورده است. شکست در این مسیر، بی تردید، به تشدید رقابتهای مخرب شرق و غرب خواهد انجامید. درحالیکه موفقیت جهانی، نیازمند پرهیز از تکرار الگوهای تاریخی و پایبندی واقعی به

حقوق بین الملل است که اروپا در حال دوری از آن است. با توجه به محدود بودن پنجره فرصت برای حفظ صلح و قانونمداری تجارت، تصمیم های امروز می توانند سرنوشت نه فقط اروپا، بلکه نظم تجارت جهانی را تعیین کنند. در ادامه، توضیح داده شد که نظم نوین جهانی، عرصه تصمیم گیری درباره ائتلاف ها را پیچیده تر از گذشته کرده است؛ به گونه ای که ائتلاف های پایدار و ایدئولوژیک، جای خود را به همگرایی های موقت و موضوع محور و داد و ستدی داده اند. این تحولات، ماهیتی دوگانه دارد؛ از یک سو، فرصتهایی برای بازدارندگی و گشایش اقتصادی ایجاد میکند و از سوی دیگر، عدم قطعیت و شکنندگی صنایع و بازار را افزایش میدهد. از همین رو، راهبرد هوشمندانه مستلزم تقویت ظرفیت انطباق پذیری ملی و بازبینی مستمر نسبت هزینه- فایده مشارکت ها است. حکمرانی موفق، زمانی محقق میشود که از هم پیمانی ها به عنوان اهرم پیشرفت بهره گرفته شود، بی آنکه به حاکمیت ملی آسیب وارد آید. این بحث، به طور طبیعی ما را به معمای توسعه منطقه خودمان یعنی خلیج فارس و موقعیت ایران هدایت می کند. دیدگاهی که در این فصل مطرح شد آینده صنعتی ایران و کشورهای جنوبی خلیج فارس را صرفاً در چارچوب رقابت تک بعدی نمی بیند. واقعیت این است که مسیرهای متفاوت توسعه در منطقه، ظرفیت هایی مکمل ایجاد کرده که هم افزایی آنها می تواند منافع مشترک را تقویت کند. در مقابل، تداوم رقابت ژئوپلیتیکی، همچنان مانع اصلی شکوفایی استعداد های مشترک و توسعه پایدار است. با این حال، فرصتهای تازه ای برای همکاری شکل گرفته است؛ از جمله تنوع بخشی اقتصادی، گذار از اقتصاد متکی بر هیدروکربن، و مواجهه با چالشهای زیست محیطی. پیوند میان فناوری و سرمایه انسانی ایران با توان تجاری و زیرساختی همسایگان، میتواند به رفاه منطقه ای، ثبات پایدار، و ارتقای جایگاه جهانی خلیج فارس بینجامد؛ نیازی که امروز یک ضرورت راهبردی است، نه صرفاً یک انتخاب سیاسی.

در بستر درک جغرافیا و زمان منطقه ای خودمان، و بعد از جنگ ۱۲ روزه، تجربه کردیم که مفهوم بازدارندگی نیز دیگر صرفاً به حوزه نظامی محدود نیست، بلکه به پیشرفت فناوریانه، پایداری صنایع حیاتی و استحکام زنجیره های تأمین وابسته است. سرمایه گذاری هوشمند در فناوری های کلیدی، نیازمند ایجاد یک اکوسیستم نوآوری یکپارچه میان دولت، بخش خصوصی و مراکز علمی است. در واقع، بازدارندگی مؤثر زمانی شکل می گیرد که صنایع غیرنظامی، در کنار توان دفاعی، نقشی راهبردی ایفا کنند. حفظ و تقویت صنایع حیاتی به ویژه آن دسته که پشتیبان اقتصاد مقاومتی، محرک نوآوری بومی و سازنده زنجیره های تأمین تاب آور هستند، ستون فقرات بازدارندگی غیرنظامی به شمار می رود؛ و نادیده گرفتن این ظرفیت، خطایی استراتژیک خواهد بود. در همین راستا، صنعت خودروسازی با زنجیره تأمین پیچیده، سرمایه گذاری سنگین و فناوری پیشرفته، یکی از ارکان اقتصادی قدرتهای صنعتی معاصر است.

صنعت خودروسازی در ایران نمونه ای روشن از وضعیتی است که بسیاری از صنایع کشور با آن روبه رو هستند؛ صنعتی که در میان انبوهی از چالشهای درونی و بیرونی گرفتار شده و همین امر مسیر رشد و توسعه پایدار آن را دشوار کرده است. در زمینه چالشهای بیرونی یا همان عوامل فرامرزی، شرایط به گونه ای است که بخش عمدهای از متغیرها خارج از کنترل مستقیم ایران قرار دارد. تحریمهای بین المللی، دسترسی به فناوری های روز و قطعات کلیدی را محدود کرده و ورود به بازارهای جهانی را دشوار ساخته است. نوسانات قیمت مواد اولیه و انرژی، تحولات ژئوپلیتیکی منطقه و جهان، و شتاب روزافزون تغییرات فناوریانه به ویژه حرکت صنعت جهانی به سوی خودروهای برقی و هوشمند دیگر عواملی هستند که فشار مضاعفی بر تغییر در صنعت خودروسازی کشور وارد میکنند. در این میان، سهم و نفوذ ایران در طراحی و مدیریت زنجیره های تأمین جهانی یا در قواعد تجارت بینالمللی بسیار اندک است؛ بنابراین، صنعت خودروسازی

ما بیشتر متأثر از تحولات جهانی بوده است تا بازیگری اثرگذار در آنها. در طرف مقابل، چالشهای درونی عمدتاً به سیاستگذاری ملی و صنعتی بازمی گردند؛ حوزه ای که در اصل میتواند عامل اصلی تحول و ارتقای صنعت باشد. با این حال، تجربه سالهای اخیر نشان داده که سیاستگذاری در این عرصه از انسجام، ثبات، بی بهره است. تغییرات پیاپی قوانین و دستورالعملها، نبود هماهنگی میان نهادهای تصمیم گیر، غلبه ملاحظات کوتاه مدت و غیرتخصصی بر برنامه ریزی های کلان، و مشارکت محدود بخش خصوصی در فرآیند تصمیم سازی، همگی سبب شده اند فضای کلی صنعت آکنده از التهاب شود. این شرایط نه تنها انگیزه و امکان سرمایه گذاری های بلندمدت را تضعیف کرده، بلکه مسیر نوآوری و افزایش بهره وری را مسدود ساخته است. به همین دلیل، صنعت خودروسازی ایران به جای آنکه در جایگاه یک صنعت پویا، رقابتی و خودکفا قرار گیرد، اغلب در وضعیتی شکننده و وابسته باقی مانده است؛ صنعتی که توانسته سرپا بماند، اما برای دستیابی به سطحی قابل قبول از بهره وری و رقابت پذیری جهانی هنوز با موانع بنیادی و ساختاری بسیاری دست به گریبان است. از این رو، هماهنگی نهادی نه یک مزیت، بلکه ضرورتی اجتناب ناپذیر و نقطه آغاز تحول پایدار خودروسازی ما به شمار می آید.

در محیط های رقابتی و فشارهای ژئوپلیتیک، انتخاب نقطه صحیح آغاز تحول، اهمیتی راهبردی دارد. همانگونه که پیشتر اشاره شد، سیاست صنعتی متعارف حتی در کشور ما عمدتاً بر ابزارهای مقطعی و نهادهای جزیره ای استوار است؛ تدابیری چون فشار سیاسی بر تنظیم بازار، افزایش تعرفه ها یا حمایت های پراکنده از تولید که هرچند در کوتاه مدت شاید کارآمد به نظر برسند، اما در سطح کلان اقتصادی اثری ماندگار بر جای نمی گذارند. پیامد چنین رویکردی، شکل گیری این باور نادرست است که چالشهای خودروسازی را باید به تنهایی درمان کرد؛ باور به گسست خودروسازی از بستر سیستمی آن، هراس

سیاستگذاران از اجرای دگرگونی‌های بنیادین و پذیرش هنجارهای نو را در پی دارد. زیرا عواقب تغییر، برای آنها مبهم و ناشفاف است و همین ابهام ما را به نقطه آغاز بحث این کتاب بازمیگرداند: نقطه شروع تحول در خودروسازی محصور به مثلث صنعت اقتصاد و ژئوپلیتیک کجا باید باشد و موضوع آغاز تحول چه باید باشد تا خودروسازی ما به تحولی معنادار و مثبت دست یابد؟

کاربست استعاره «طب سوزنی» در تحلیل خودروسازی

در جهان امروز، مملو از پیچیدگی‌های سیستمی و درون سیستمی، تحولات شتابان فناوری، تغییرات ژئوپلیتیکی و واقعیت‌های بهم تنیده اقتصادی-اجتماعی است، رویکردی نو، چندبُعدی و انعطاف پذیر بیش از هر زمان دیگری احساس میشود. بسیاری از چالش‌های کنونی را باید پیامدهای نوظهور سامانه‌های انطباقی پیچیده دانست؛ سامانه‌هایی که در آنها روابط و ساختارها، پیوسته زیر تأثیر تصمیمات و واکنش‌های بازیگران متعدد بازآفرینی میشوند. در چنین بستری، رویکردهای سنتی که بر "تفکیک بخشی" یا "تعیین مرزهای سخت" میان حوزه‌ها و نهادها استوارند، اغلب ناکارآمد عمل میکنند، زیرا با ماهیت پویا و سیال این سامانه‌ها در تضاد هستند. لذا یکی از چارچوب‌های الهام بخش برای مواجهه با این وضعیت، مفهوم "طب سوزنی سیستمی" است.

مفهوم "طب سوزنی سیستمی" ایده‌ای است که با الهام از طب سنتی چینی، بر مداخله‌ای محدود، اما دقیق و هدفمند در بخش کوچکی از سیستم تأکید دارد. مداخله کوچک ولی هدفمند یک سوزن، اگر با شناخت درست از جریان‌ها، ساختارها و گره‌های کلیدی صورت گیرد، می‌تواند پیامدهایی گسترده مثبت بر تمام سیستم برجای گذارد. در پزشکی، طب سوزنی با تمرکز بر نقاط خاص، انسداد جریان انرژی را برطرف و تعادل را به کل بدن بازمی‌گرداند. در عرصه اقتصاد و صنعت نیز میتوان با نگاه مفهومی مشابه، شبکه پیچیده جریان‌های

سیاسی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی را مشخص و گلوگاههایی را یافت که رفع آنها، اثرات فرایندهای بر کل نظام برجای گذارد. طب سوزنی نه در پی بازسازی کامل و پرهزینه سیستم، بلکه معطوف به شناسایی نقاط اهرمی و اجرای مداخلات هدفمند در لحظه ها و موقعیتهای حساس است؛ نقاطی که با کمترین تغییر میتوانند بیشترین تأثیر را ایجاد کنند. نتیجه مطلوب چنین مداخله ایی، رفع انسدادهای سیستمی، فروپاشی الگوهای ناکارآمد و فراهم شدن امکان بازگشت سیستم به وضعیتی باثبات تر و کارآمدتر است. همانگونه که طب سنتی به جای مبارزه فرسایشی با پیچیدگی کل بدن، نقاط اثرگذار را پیدا می کند، در حوزه اقتصاد و صنعت نیز باید مسیر پیشبرد تحولات معنادار را از همین نقاط آغاز کرد. کاربست استعاره "طب سوزنی سیستمی" در تحلیل صنعت خودروسازی می تواند قطب نمایی آموزنده برای سیاستگذاری ارائه دهد. در این دیدگاه، درمان بیماری مزمن خودروسازی صرفاً به اصلاحات فن آوری و فرآیند داخلی کارخانه ها یا بهینه سازی خطوط تولید محدود نمی شود؛ بلکه نقاط کلیدی مداخله (نقاط فشار) ممکن است در سطوحی فراتر از بنگاه، یعنی در مقیاس ملی یا حتی منطقه ای، قرار داشته باشند. صنعت خودروسازی امروز با مجموعه ای از بحرانهای توأمان، از جمله فشارهای ژئوپلیتیکی، آسیب پذیری زنجیره های تأمین، نوسانات اقتصاد کلان و دگرگونی های پرشتاب فناورانه، دست و پنجه نرم میکند. در چنین شرایط پیچیده ای، تلاش برای بازنگری همه جانبه و فوری کل سیستم، اقدامی پرهزینه و پرمخاطره است. در مقابل، رویکرد "طب سوزنی سیستمی" این امکان را فراهم می آورد که با تمرکز بر نقاط حساس و اهرمی، تغییراتی هوشمندانه و کم هزینه تر رقم زد.

شکی نیست که هزاران نقطه فشار و مطالبه منطقی از دیدگاه ذینفعان مختلف برای تحول در این صنعت مادر در کشور وجود دارد، اما درمان واقعی از مسیر شناسایی و هدف گیری همان چند نقطه کلیدی میگذرد که قادرند موتور

رشد را دوباره فعال کرده و صنعت را به سوی آینده‌ای رقابتی و پایدار هدایت کنند، بی‌آنکه بار مالی سنگین یک اصلاح فراگیر را بر دوش سیستم تحمیل نمایند و ناخواسته به فروپاشی کل سیستم بیمار منجر شود. شناسایی و هدف‌گیری متمرکز در صنعت و اقتصاد، مشابه طب سوزنی در پزشکی عمل می‌کند که با تحریک نقاطی خاص، انسداد مسیرهای بهم پیوسته را برطرف کرده و توازن را به بدن بازمیگرداند. طب سوزنی در چالشهای اقتصادی-صنعتی نیز نظام‌های اجتماعی و اقتصادی را شبکه‌ای از جریانها (منابع، اطلاعات، سرمایه) می‌بیند و می‌کوشد گلوگاههایی را که مانع این جریانها شده‌اند (خواه سیاسی، اقتصادی یا ژئوپلیتیکی) شناسایی و رفع کند. برای مثال، تنشهای بین المللی اخیر، ضعف‌های پنهان زنجیره‌های تأمین جهانی را آشکار ساخت. یک مداخله مؤثر در این حوزه، به جای تلاش برای حل همزمان تمام مسائل، میتواند بر تنوع بخشی به منابع و تشویق سرمایه‌گذاریهای مشترک متمرکز شود تا رشد کل سیستم افزایش یابد. همچنین در حوزه نوآوری و نیروی کار، به جای بازطراحی کامل فرآیندهای تولید، می‌توان با مشارکت دولت و بخش خصوصی، مهارتهای نیروی انسانی را برای مواجهه با تحولات آینده بازآموزی نمود و صنعت رو به رشد خود به صورت خودکار و نه دیکته شده نیروی انسانی مورد نظر خود را جذب کند.

برای پیشرفت یک صنعت و پویایی اقتصاد، باید تعادل و تعامل در سطوح مختلف سیستمی به درستی درک شود. همانگونه که سوزنی کوچک میتواند توازن بدن را بازبایی کند، یک تشخیص محدود اما دقیق با تکیه بر شناخت عمیق و تمرکز موضعی میتواند صنعتی بزرگ را احیا کند. این منطق با الگوی مفهومی "نقاط اهرمی" دونالد میدوز سازگار است؛ الگویی که طیفی از سطوح مداخله را برای تغییر یک سیستم پیشنهاد میکند. در سطوح پایین این طیف، دستکاری پارامترها یا قواعد عملیاتی، اثری سریع اما محدود بر جای میگذارد. در سطوح میانی، اصلاح ساختار اطلاعاتی و افزایش شفافیت، اثرگذاری عمیقتری

ایجاد میکند. در بالاترین سطح، تغییر اهداف و پارادایم های حاکم بر سیستم، زمینه دگرگونی بنیادین را فراهم میآورد. تجربه جهانی نشان میدهد که گذار صنعتی پایدار، نیازمند بازطراحی هماهنگ و بین بخشی است و بهینه سازی های جزیره ای و پراکنده به تحول ساختاری منتهی نمیشود.

شرایط اقتصادی هر جغرافیا در مقیاس کلان، همراه با سطح قدرت خرید و پویایی بازار، شرایط مرزی خاصی را تعریف میکنند که بدون شفافیت در آنها، امکان شکل گیری چارچوبی کارآمد برای فعالیت بازیگران اقتصادی وجود نخواهد داشت. در نبود چنین چارچوبی، ریسک تجاری معنای خود را از دست میدهد و فرصتهای اقتصادی به امری مبهم و ناپایدار تبدیل میشوند. در مقابل، تثبیت متغیرهای کلان اقتصادی موجب شفافیت جریان اطلاعات، هماهنگی در بسیج منابع و در نهایت، تضمین پایداری بلندمدت هر سیاست صنعتی خواهد شد. بدون چنین ثبات ساختاری، ارتقای توانمندی های صنعتی یا تولیدی حتی در صورت تحقق در نهایت ماهیتی گذرا خواهد داشت. راهبردی کارآمد در این مسیر، تنها پس از استحکام این زیرساخت نهادی و دانشی است که میتوان به صورت مؤثر به ارتقای زیرساخت های تولید، بهبود فرآیندهای ساخت و تقویت مهارت و تخصص نیروی کار پرداخت و از آن طریق به تعالی عملیاتی و پیوند پایدار در شبکه های جهانی تولید دست یافت. مهمتر از همه تحقق پیشرفت واقعی نیازمند سازوکارهایی است که به جای ایجاد گسست، هم افزایی و پیوستگی میان اجزای زیست بوم صنعتی را تقویت کنند. جریان اطلاعات باید به طور منظم و دوسویه میان سیاستگذاران، طراحان راهبرد صنعتی و مدیران صنایع برقرار باشد. سیاست ها باید نوآوری صنعتی را تشویق کنند، بدون غفلت از ارتقای بهره وری تولید. همچنین، حلقه های بازخورد مؤثر باید طراحی شوند تا ضمن ارزیابی و اصلاح سیاستها، امکان بهره گیری از آموخته ها و انطباق با روندهای متغیر جهانی فراهم شود. از این منظر، با اولویتزین نقطه آغاز برای مداخله در صنعت خودروسازی ایران، "تثبیت و

توانمندسازی شرایط اقتصاد کلان" به نظر می‌رسد. ایجاد بستری باثبات، چارچوب‌های مالی معتبر میتواند به عنوان مؤثرترین نقطه تمرکز باشد و پویایی صنعتی را با آهنگی سریعتر به حرکت درآورد و راه را برای اصلاحات بعدی هموار سازد.

مدیریت تغییر؛ از نمادگرایی تا واقعیت سیستمی

اگر بپذیریم که نقطه آغاز تحول در خودروسازی ایران، را تثبیت و توانمندسازی شرایط اقتصادی تشخیص داده ایم، پرسش کلیدی این است که این تحول را چگونه باید آغاز کرد. در این مسیر، یکی از اشتباه‌های رایج در اصلاحات اقتصادی و صنعتی، اتکای افراطی به "تغییر مدیریت" به عنوان راه حلی میان بر است. در این راستا "مدیریت تغییر" را به اشتباه فرآیندی محدود به برکناری مدیران ارشد می‌دانیم. برکناری مدیران ارشد برای سیاستمداران امری جذاب است چون از دید بسیاری از ذینفعان، نشانه‌ای آشکار از تحقق عدالت و پاسخگویی به شمار می‌رود؛ پیامی که حاکی از آن است ضعف عملکرد بی پاسخ نمی‌ماند و از منظر سیاسی نیز میتواند آرامش آفرین باشد. با این حال، هم تجربه و هم منطق کارکرد سیستمها نشان می‌دهد که مگر در موارد خاص، مانند کشف فساد یا سوءاستفاده آشکار از قدرت جایگزینی یک فرد به ندرت میتواند تحولی فوری و پایدار رقم بزند. در واقع، تحول واقعی زمانی حاصل میشود که دگرگونی ساختاری، همزمان با بهبود فرایندها، ارتقای ظرفیت نهادی و اصلاح مشوق‌های فیدبک سیستمی صورت گیرد؛ وگرنه، تغییر صرف افراد، در بهترین حالت، اثری کوتاه مدت خواهد داشت.

در واقع، جابجایی‌هایی سریع مدیران ارشد صنایع بیش از آنکه ماهیتی علمی و عملی داشته باشد، کارکردی نمادین و سیاسی ایفا میکند: بازسازی مشروعیت نهادهای نظارتی، نمایش تعهد هیئت مدیره به امانتداری، و بازتنظیم انتظارات بازار و نیروی کار. اثر نمادین، فوری و ملموس است؛ در حالی که اثر

واقعی، آهسته، پرهزینه و وابسته به بستر سازمانی است. هنگامیکه تغییر رهبری بدون وقوع سوء رفتار یا بحران اخلاقی صورت میگیرد، پیوند میان تعویض مدیر و بهبود عملکرد شکننده تر بوده و مشروط به مجموعه ای از اصلاحات مکمل است که غالباً از نظر دور می ماند. مدیر تازه منصوب، معمولاً با کمبود اطلاعات جامع، هنجارهای تثبیت شده و سیاستهای درون سازمانی سرسخت روبرو است. حتی بهترین برنامه ها برای موفقیت، نیازمند زمانبندی دقیق، حمایت نهادی و توان اجرایی در لایه های میانی سازمان هستند.

در نگرش سیستمی، قدرت واقعی کمتر در کنترل موقعیتهای رسمی سازمانی و بیشتر در معماری جریان اطلاعات، حلقه های بازخورد و الگوهای ذهنی مشترک نهفته است. نقاط اهرمی مهم، لزوماً در نقاط ظاهری برجسته قرار ندارند، بلکه در اصلاح ساختارها، و تقویت یادگیری سازمانی نهان میشوند. در صنعت خودروسازی جهانی، نمونه های متعددی این واقعیت را تأیید میکند تغییر مدیر همیشه باعث پیشرفت نمی شود. البته تغییر مدیرعامل پس از رسوایی های انطباقی مانند ماجرای تقلب در آلودگی به بازسازی اعتماد و کاهش ریسکهای حقوقی کمک کرده است. با این حال، تغییرات بلندپروازانه، زمانی که با توان عملیاتی همگام نبوده اند مثلاً اعلام برنامه شگفت انگیز برقی سازی اروپاییان بدون تأمین زیرساخت باتری یا نرم افزار و یا دست کم گرفتن رقیب چینی به تأخیر پروژه ها و تضعیف اعتبار آنها شده است. در مقابل، هنگامیکه تغییر رهبری با اصلاحات ساختاری و انضباط سرمایه گذاری همراه شده، پیشرفتی ولو کندتر اما پایدارتر حاصل گردیده است. در نهایت، تغییر فرد در رأس هرم، بدون درک تحولات لایه های سیستمی و زیر سیستمی، اغلب بیش از آنکه به تحول واقعی بینجامد، صرفاً انتظارات کوتاه مدت را دستخوش تغییر میکند. ماندگاری دستاوردها نه صرفاً محصول توانایی یک فرد، بلکه نتیجه پیوند رهبر تازه با اصلاحات سیستماتیک، سازوکارهای پشتیبان و تغییر در بستر سیستمی است.

رصد و خوانشی جدید از تحولات جهانی

این کتاب، خواننده را به سفری برای درک تحولات صنعتی دعوت کرده است؛ سفری که با اصولی ساده، پیچیدگی‌ها و عدم قطعیت‌های این مسیر را یادآور می‌شود. پیام اصلی کتاب که در صنعت خودرو انعکاس یافته، این است که تحول پایدار، محصول میان برها و راه‌حلهای موقتی نیست. برای یک جهش صنعتی واقعی، نه انبوه اقدامات پراکنده کفایت میکند و نه شتابزدگی در پذیرش فناوری. مسیر واقعی، از اصلاحات عمیق و همزمان در مساحتی محدود با سه ضلع "مثلت مفهومی کلان عوامل" می‌گذرد؛ مسیری که برای صنعت خودروسازی ایران، نقطه آغازش در اقتصاد کلان نهفته است. لذا اول باید واقعیت امروز اقتصاد ایران را بی‌پرده دید: میزان پایداری اقتصاد کلان، دسترسی به منابع اعتباری، کیفیت زیرساختهای مالی، و درجه گشودگی اقتصاد. سپس ظرفیت نوآوری سنجدیده شود؛ بلوغ شبکه‌های تأمین، استحکام خوشه‌های صنعتی و میزان ادغام در زنجیره‌های ارزش جهانی بررسی گردد. آنگاه توان تولید، کیفیت فرآیندها، و مهارت نیروی کار محک بخورد تا تصویری روشن و منسجم از سیستم ترسیم شود. و در نهایت با شناسایی نقاط اهرمی (آن حلقه‌های کوچک با اثرهای بزرگ) اصلاح قواعد، سیاستها و ساختارهای مشوق، را به اولویت بدل کرد. گام‌های بعدی، بهینه‌سازی مقررات و توسعه زیرساخته است که با تشخیص درست نقاط اهرمی اولیه خود به خود انجام خواهد شد. باید دقت داشت سنجش رشد نباید تنها بر اعداد مهندسی یا شاخصهای روزمره بنگاه‌ها تکیه کند؛ بلکه باید به مجموعه‌ای از معیارهای منسجم و همسو با منطق تحول سیستم تکیه داشته باشد. در این میان، توالی اقدامات، سرنوشت سرعت و دوام پیشرفت را تعیین می‌کند.

پرهیز از سه خطای راهبردی، شرط زنده ماندن نقشه راه برای تحولات صنعت خودرو است: تغییرات شتابزده در رده‌های عالی مدیریتی بدون بستر

ساختاری مناسب؛ تمرکز تحول تک ضلعی (اضلاع مثلث سه گانه) و بی توجهی به پیوند ارکان دیگر؛ و شیفتگی و یار د افراطی فناوری، با این گمان خام که ورود ابزار پیشرفته، بدون بنیان نهادی و اقتصادی، معجزه خواهد کرد و یا هیچوقت نخواهد آمد. همانطور که بحث شد تغییر رهبر سازمانی، اگرچه نمادی از پاسخگویی و مکانیزمی اصلاحی است، اما در غیاب برنامه جانشینی، همسویی راهبردی، ظرفیت نهادی و اجرای پیوسته، دستاوردی پایدار نمی آفریند. تجربه جهانی نشان میدهد که در نظام های پیچیده، جابه جایی افراد به تنهایی نمیتواند دگرگونی پایدار ایجاد کند؛ مگر آنکه با اصلاح اهرم های ساختاری و بازآرایی سازوکارهای عمیق سیستمی همراه باشد. رهبر تازه یک سازمان زمانی قادر خواهد بود به عنوان معمار تغییر نقش آفرینی کند که بر بستری اقتصادی-سیاسی-اجتماعی تثبیت شده و سازنده گام نهد؛ اکوسیستمی غنی از نهادهای توانمند در پیرامون کسب و کار بنگاه ها، شبکه ای شفاف از جریان اطلاعات، زیرساختی هماهنگ و عملیاتی، و در نهایت اقتصادی با ثبات که در تعامل با محیط ژئوپلیتیک پیرامونی، نه چالشزای بلکه زمینه ساز فرصتها و گشایشهای تازه برای توسعه باشد.

در مجموع این کتاب، تذکری است بر اهمیت درک روابط بین بخشی. عدم شناخت این پیوندها، توجیهی برای خطاهای سیاستگذاری نباید بشمار بیاید. این نوشتار، یادآوری ابزارهایی چون تفکر سیستمی است که برای ترسیم آینده ای هوشمندانه در صنعت خودروسازی کشور ضروری است. هدف اصلی آن، ارائه ابزاری برای فهم و راهبری آینده یکی از ستونهای اقتصاد مدرن، بر پایه تحلیل همزمان و متقابل مجموعه ای از عوامل ساختاری، فناورانه و راهبردی است. در مسیر تحولات بنیادین صنعت، دو خطای راهبردی مخصوص جغرافیای ایران باید به طور جدی پرهیز شود: نخست، "تقلیل گرایی عددی" که پیچیدگی های واقعیت مفهومی را به شاخص های پراکنده و محدود تنزل می دهد؛ و دوم،

"غفلت از پیچیدگی‌های سیستمی" که روابط پنهان و پویای اجزای صنعت را نادیده می‌گیرد. تنها با چنین رویکردی میتوان مثلث رشد خودرویی را استحکام بخشید، مزیت رقابتی پایدار ایجاد کرد و تاب‌آوری کشور را در برابر شوکهای ژئوپلیتیکی و فناوری افزایش داد.

بی‌تردید، جاده‌های پژوهش پایانی ندارند. این کتاب، گامی نخست در مسیری است که با قصد شناخت نقاط تاثیرگذار یک صنعت، تغییر با مثال پویای یک مثلث پیوند سیستمها را به ما یادآوری می‌کند؛ مسیری که با هدایت نگاه جستجوگر پژوهشگران و انرژی پی‌گیر آنان، پیشراانه پیشرفت پایدار صنعت را همواره روشن نگاه خواهد داشت. هر پژوهش هدفمند، همچون رسیدن به یک ایستگاه میانی است؛ فرصتی کوتاه برای تأمل، ارزیابی و آغاز حرکتی تازه به سوی افق‌های دورتر. آنچه با فرجام این کتاب به دست آمده، پایان راه نیست، بلکه نشانه ورود به مرحله‌ای نو از کاوش و نوآوری برای فردایی بهتر است.

علی میرزایی سیسان
تأیید ۱۴۰۴

منابع

1. Aalep. "Rules-Based Order (RBO) and International Law." <http://www.aalep.eu/rules-based-order-rbo-and-international-law>.
2. Accenture. 2022. Moving into the Software-Defined Vehicle Fast Lane. <https://www.accenture.com>.
3. AlixPartners. 2025. "2025 Global Consumer Outlook." <https://www.alixpartners.com/newsroom/2025-global-consumer-outlook/>.
4. Annual Review of Economics. 2023. "Lessons from U.S.–China Trade Relations." <https://www.annualreviews.org/doi/pdf/10.1146/annurev-economics-082222-082019>.
5. Atlantic Council. 2025. "Saudi Arabia in 2025: Vision 2030 Progress Update and U.S.–Saudi Relations." May 19, 2025. <https://www.atlanticcouncil.org/event/saudi-arabia-in-2025-vision-2030-progress-update-and-us-saudi-relations/>.
6. Benchmark, 2025, <https://www.benchmarkminerals.com/>
7. BBC News. 2025. "What Tariffs Has Trump Announced and Why?" <https://www.bbc.com/news/articles/cn93e12rypgo>.
8. Bipartisan Policy Centre. 2025. "Debt Limit 2025: What's Ahead, and What to Know." <https://bipartisanpolicy.org/blog/debt-limit-2025-what-to-know/>.
9. BIICL. 2021. "The Rules-Based International Order: Catalyst or

- Hurdle for International Law? https://www.biicl.org/documents/12206_annex_4_rbio_discussion_paper_final.pdf.
10. BIICL (Blog). 2021. "The Rules-Based International Order: Catalyst or Hurdle for International Law?" <https://www.biicl.org/blog/73/the-rules-based-international-order-catalyst-or-hurdle-for-international-law>.
 11. Bloomberg News. 2025. "Saudi Arabia Taps Consultants to Review NEOM's 'The Line' Megaproject." July 14, 2025. <https://www.bloomberg.com/news/articles/2025-07-14/saudi-arabia-reviews-gigantic-city-at-neom-called-the-line>.
 12. BloombergNEF. 2025. Electric Vehicle Outlook 2025. Bloomberg. <https://about.bnef.com/electric-vehicle-outlook/>.
 13. Bruegel. 2024. "How Europe Can Live with NATO's Ill-Conceived Defence Spending Target." <https://www.bruegel.org/first-glance/how-europe-can-live-natos-ill-conceived-defence-spending-target>.
 14. BRICS, 2025, <https://infobrics.org/>
 15. Brookings Institution. 2012. "The Eurozone Crisis and Implications for the United States." <https://www.brookings.edu/articles/the-eurozone-crisis-and-implications-for-the-united-states/>.
 16. Business Insider. "Homepage." <https://www.businessinsider.com>.
 17. Cambridge University Press. 2010. "Hegemonic Overreach vs. Imperial Overstretch." https://www.cambridge.org/core/product/identifier/S0260210510000197/type/journal_article.
 18. Cambridge University Press (International Review of the Red Cross). 2024. "U.S. Military Humanitarianism and the United Nations."
 19. CE (China Economic Net). 2025. "Where Is the Last Straw of the US Debt Crisis?" http://en.ce.cn/Insight/202507/t20250730_2425659.shtml.
 20. CEPR (VoxEU). 2019. "Trump Tariff Policy, Uncertainty, and the Role of Economics." <https://cepr.org/voxeu/columns/trump-tariff-policy-uncertainty-and-role-economics>.
 21. CEPS. 2024. "The EU-US Trade Deal Promises Temporary Relief but Longer-Term Pain." <https://www.ceps.eu/the-eu-us-trade-deal-promises-temporary-relief-but-longer-term-pain/>.
 22. Centuro Global. 2025. "Saudi Vision 2030 Explained: Progress and 2024-25 Update." June 17, 2025. <https://www.centuroglobal.com/article/saudi-arabia-vision-2030/>.
 23. China Briefing. 2025. "China's Economy May 2025: Slow Industrial Output, Resilient Consumption." <https://www.china-briefing.com/news/chinas->

- economy-may-2025-cooling-industrial-output-resilient-consumption/.
24. China Briefing. 2025. "How 2025 Tariffs Are Changing China's Export Landscape." <https://www.china-briefing.com/news/how-2025-tariffs-are-changing-chinas-export-landscape/>.
25. CleanTechnica. "Homepage." <https://www.cleantechnica.com>.
26. Congress.gov. 2025. "Federal Debt and the Debt Limit in 2025." <https://www.congress.gov/crs-product/IN12045>.
27. Council on Foreign Relations. 2019. "The Problem with Transactionalism." <https://www.cfr.org/blog/problem-transactionalism>.
28. Department of Economic Affairs, Government of India. 2023. India's External Debt: 2022–23. <https://dea.gov.in/sites/default/files/External%20Debt%20Report%202022-23.pdf>.
29. Drishti IAS. 2025. "India–Middle East–Europe Economic Corridor (IMEC)." April 17, 2025. <https://www.drishtias.com/daily-updates/daily-news-analysis/india-middle-east-europe-economic-corridor>.
30. ECDPM. 2024. "What Is Driving Change in Europe's International Cooperation Agenda? Part 1." <https://ecdpm.org/work/what-driving-change-europes-international-cooperation-agenda-part-1>.
31. ECB. 2025. Financial Stability Review, May 2025. <https://www.ecb.europa.eu/press/financial-stability-publications/fsr/html/ecb.fsr202505~0cde5244f6.en.html>.
32. ECB. 2025. "Geopolitics and Foreign Holdings of Euro Area Government Debt." https://www.ecb.europa.eu/press/other-publications/ire/article/html/ecb.ireart202506_01~a8b7241329.en.html.
33. ECFR. 2025. "Too Much, Too Fast: Europe's Defence-Spending Tsunami Is Coming." <https://ecfr.eu/article/too-much-too-fast-europes-defence-spending-tsunami-is-coming/>.
34. Ehsan Soltani, Econovis.net, 2025.
35. Eco Science Journal. 2023. "Trade War between the US and China: Scale and Consequences for the Global Economy." https://eco-science.net/wp-content/uploads/2023/07/06.23._topic_Marina-V.-Savchenko-Daryna-S.-Tsybuliak-Anastasiia-V.-Shemchuki-76-87.pdf.
36. Ecpolicy.ru. 2021. "Impact of Trade Wars on the Global Economy and on the Macroeconomic and Sectoral Indicators of the USA and China." <https://www.ecpolicy.ru/jour/article/view/155>.
37. Economist Impact. 2025. "Trade in Transition 2025: Global Report."

fraught-times/.

38. The Economist. 2002. "Imperial Overstretch?" <https://www.economist.com/special-report/2002/06/29/imperial-overstretch>.
39. EU website, 2025, https://european-union.europa.eu/index_en.
40. European Commission. 2024. Ninth Report on the State of the Energy Union. Brussels: European Commission, September 11, 2024. https://energy.ec.europa.eu/strategy/energy-union/ninth-report-state-energy-union_en.
41. European Commission. 2024. "The Draghi Report on EU Competitiveness." Brussels: European Commission. https://commission.europa.eu/topics/eu-competitiveness/draghi-report_en.
42. European Commission. 2024. Report from the Commission to the European Parliament and the Council on the Review of the Regulation on the Governance of the Energy Union and Climate Action. Brussels: European Commission, September 2024.
43. European Parliament, European Parliamentary Research Service. 2024. State of the Energy Union Report: PE 762.409. Brussels: European Parliament, September 2024. [https://www.europarl.europa.eu/RegData/etudes/BRIE/2024/762409/EPRS_BRI\(2024\)762409_EN.pdf](https://www.europarl.europa.eu/RegData/etudes/BRIE/2024/762409/EPRS_BRI(2024)762409_EN.pdf).
44. EV Database. "EV Database." <https://ev-database.org>.
45. EV Volumes. "Global EV Sales Tracker." <https://ev-volumes.com>.
46. EY (Ernst & Young). 2024. How to Retake the Momentum in the EV Transition: 2024 Survey. <https://www.ey.com>.
47. FIIA (Finnish Institute of International Affairs). 2023. "A Post-Western Global Order in the Making? Foreign Policy Implications." <https://fiia.fi/en/publication/a-post-western-global-order-in-the-making>.
48. Focus2030. 2020. "The Impact of Donald Trump's Presidency on International Development: An ..." <https://focus2030.org/the-impact-of-donald-trump-s-presidency-on-international-development-an>.
49. Foroohar, Rana. Homecoming: The Path to Prosperity in a Post-Global World. New York: Crown, 2022.
50. Foreign Policy Journal. 2014. "The Danger of Imperial Overstretch." <https://www.foreignpolicyjournal.com/2014/07/15/the-danger-of-imperial-overstretch/>.
51. Frontiers in Physiology. 2023. "Energy Transfer in Reactive Movements as a Function of Individual Stretch Load." <https://www.frontiersin.org/articles/10.3389/fphys.2023.1265443/pdf?isPublishedV2=False>.

52. Futuribles. 2024. "On the Economic Stall between Europe and the United States." <https://www.futuribles.com/en/sur-le-decrochage-economique-europe-etats-unis/>.
53. Gate Center. 2024. "Donald Trump's Foreign Policy: A View from the Global South." <https://gatecenter.org/en/donald-trumps-foreign-policy-a-view-from-the-global-south/>.
54. Global Times. 2025. "IMF 2025 World Economic Outlook Projects Global Growth Rates of ..." <https://www.globaltimes.cn/page/202507/1339783.shtml>.
55. Ghum/KU Leuven. 2024. "The EU's Efforts to Uphold the International Rules-Based Order." <https://ghum.kuleuven.be/ggs/documents/global-policy-2024-wouters-the-eu-s-efforts-to.pdf>.
56. Grant, Robert M. 2010. *Contemporary Strategy Analysis*. 7th ed. Chichester, UK: Wiley-Blackwell.
57. Hakimi, Monica, and Jacob Katz Cogan. "The End of the U.S.-Backed International Order and the Future of International Law." *American Journal of International Law* 119 (2025): 279–.
58. "Hegemonic Stability Theory: An Empirical Assessment." *Review of International Studies* 15, no. 2 (1989): 183–198. <https://www.cambridge.org/core/journals/review-of-international-studies/article/hegemonic-stability-theory-an-empirical-assessment/35F5AEABDBD10636E80CA3E4CE5E288>.
59. "Hegemonic Orders and the Idea of History." *International Politics* (2023). <https://link.springer.com/article/10.1057/s41311-023-00514-z>.
60. "Hegemony and International Law." *American Political Science Review* 35, no. 6 (1941): 1127–1144. <https://www.cambridge.org/core/journals/american-political-science-review/article/hegemony-and-international-law/57A0E5673CDB71D154EEF7FE1F92C3A7>.
61. International Council on Clean Transportation, 2025, <https://theicct.org/>.
62. IEA (International Energy Agency). 2024. *Global EV Outlook 2024*. Paris: IEA. <https://www.iea.org/reports/global-ev-outlook-2024>.
63. IMF Staff. 2025. *Global Financial Stability Report, April 2025: Enhancing Resilience amid Uncertainty*. Washington, DC: International Monetary Fund. <https://www.imf.org/en/Publications/GFSR/Issues/2025/04/22/global-financial-stability-report-april-2025>.
64. IMF Staff. 2025. *World Economic Outlook, April 2025: A Critical Juncture amid Policy Shifts*. Washington, DC: International Monetary Fund.

<https://www.imf.org/en/Publications/WEO/Issues/2025/04/22/world-economic-outlook-april-2025>.

65. IMF Staff. 2025. World Economic Outlook Update, July 2025: Tenuous Resilience amid Persistent Uncertainty. Washington, DC: International Monetary Fund. <https://www.imf.org/en/Publications/WEO/Issues/2025/07/29/world-economic-outlook-update-july-2025>.
66. International Institute for Strategic Studies (IISS). The Armed Conflict Survey 2024: The Worldwide Review of Political, Military and Humanitarian Trends in Current Conflicts. London: Routledge/IISS, 2024. <https://www.iiss.org/publications/armed-conflict-survey/2024>.
67. InsideEVs. "Homepage." <https://insideevs.com>.
68. Intelpoint. 2024. "Top 10 Countries with the Most Number of U.S. Military Bases." <https://intelpoint.co/insights/japan-with-14-bases-has-the-highest-single-country-total-in-the-asia-pacific/>.
69. Investopedia. 2009. "The Plaza Accord's Effects on Currency Markets." <https://www.investopedia.com/articles/forex/09/plaza-accord.asp>.
70. Investopedia. 2024. "Plaza Accord: Definition, History, Purpose, and Its Replacement." <https://www.investopedia.com/terms/p/plaza-accord.asp>.
71. Investopedia. 2024. "U.S. National Debt by Year." <https://www.investopedia.com/us-national-debt-by-year-7499291>.
72. JATO Dynamics. "Homepage." <https://www.jato.com>.
73. Journal of International Law and Foreign Affairs. Volume 24, Number 1 (Spring 2020).
74. JSTOR. 1989. "The Rise and Fall of the Great Powers: An Exchange." <https://www.jstor.org/stable/41211787>.
75. LSE USAPP Blog. 2023. "Long Read: Paul Kennedy's The Rise and Fall of the Great Powers—30 Years On.
76. Meadows, Donella H., Dennis L. Meadows, Jørgen Randers, and William W. Behrens III. 1972. The Limits to Growth. New York: Universe Books. <https://www.clubofrome.org/publication/the-limits-to-growth/>
77. McKinsey & Company. 2024. The Hard Stuff: Navigating the Physical Realities of the Energy Transition. <https://www.mckinsey.com>.
78. MDPI (Minerals). 2019. "Economical Feasibility of Rare Earth Mining outside China." <https://www.mdpi.com/2075-163X/9/10/576>.
79. Middle East Monitor. 2025. "Saudi Megacity NEOM to Cost Almost \$9 Trillion, Take over 50 Years to Build, Internal Audit Warns." March 14,

2025. <https://www.middleeastmonitor.com/20250314-saudi-megacity-neom-to-cost-almost-9-trillion-take-over-50-years-to-build-internal-audit-warns/>.
80. Mintzberg, Henry, Bruce Ahlstrand, and Joseph Lampel. 1998. *Strategy Safari: A Guided Tour Through the Wilds of Strategic Management*. New York: Free Press.
81. MSCI, <https://www.msci-institute.com/>
82. NATO Review. 2025. "Sharing the Burden: How Poland and Germany Are Shifting the Dial on European Defence Expenditure." <https://www.nato.int/docu/review/articles/2025/04/14/sharing-the-burden-how-poland-and-germany-are-shifting-the-dial-on-european-defence-expenditure/index.html>.
83. New Automotive. 2024. *Vehicle Taxation: The Next 25 Years*. <https://www.newautomotive.org>.
84. New York Times. 2025. "China Halts Critical Rare Earth Exports as Trade War Intensifies." <https://www.nytimes.com/2025/04/13/business/china-rare-earths-exports.html>.
85. New York Times. 2025. "Europe Is Finally Ready to Spend More on Defence. The Hard Part ..." <https://www.nytimes.com/2025/06/22/business/europe-nato-defense-spending.html>.
86. OECD. 2025. *Economic Surveys: European Union and Euro Area 2025*. Paris: OECD. https://www.oecd.org/content/dam/oecd/en/publications/reports/2025/07/oecd-economic-surveys-european-union-and-euro-area-2025_af6b738a/5ec8dcc2-en.pdf.
87. OECD. 2025. *Realising the Potential of the Middle Corridor*. Paris: OECD Publishing, June 17, 2025. https://www.oecd.org/en/publications/realising-the-potential-of-the-middle-corridor_635ad854-en.html.
88. OECD Economics Department. 2025. *OECD Economic Outlook, Volume 2025 Issue 1: Tackling Uncertainty, Reviving Growth*. Paris: OECD. https://www.oecd.org/en/publications/2025/06/oecd-economic-outlook-volume-2025-issue-1_1fd979a8.html.
89. OECD (Press Release). 2025. "Global Economic Outlook Shifts as Trade Policy Uncertainty Weakens Growth." <https://www.oecd.org/en/about/news/press-releases/2025/06/global-economic-outlook-shifts-as-trade-policy-uncertainty-weakens-growth.html>.
90. Politico. 2025. "U.S. Likely to Hit Debt Limit X-Date in August, Treasury Says." <https://www.politico.com/news/2025/05/09/us-debt-limit-x-date->

august-treasury-00340024.

91. Politico Magazine. 2015. "Where in the World Is the U.S. Military?" <https://www.politico.com/magazine/story/2015/06/us-military-bases-around-the-world-119321>.
92. Porter, Michael E. 1996. "What Is Strategy?" Harvard Business Review 74 (6): 61–78.
93. Reuters. 2025. "Foreign Holdings of U.S. Treasuries Rise in May Despite China Drop." <https://www.reuters.com/world/china/foreign-holdings-us-treasuries-rise-may-despite-china-drop-2025-07-17/>.
94. Robert Schuman Foundation. 2011. "The Euro and the Debt Crisis: Towards Greater Political Integration." <https://www.robert-schuman.eu/en/european-issues/215-the-euro-and-the-debt-crisis-towards-greater-political-integration>.
95. Yunibandhu, Rosalind, and Philip Hallinger. 2025. "From Sustainability to Regeneration: Mapping the Conceptual Foundations and Future Directions of Regenerative Development." <https://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1002/sd.70112>.
96. Roland Berger. 2024. Cost-Efficient Automotive Production. <https://www.rolandberger.com>.
97. Rodrik, Dani. "Premature Deindustrialization." Journal of Economic Growth 21, no. 1 (2016): 1–33.
98. Rumelt, Richard P. 2011. Good Strategy/Bad Strategy: The Difference and Why It Matters. New York: Crown Business.
99. S&P Global Mobility. 2024. Semiconductor Supply Chain Disruption: Unpacking the US–China Trade Conflict. <https://www.spglobal.com>.
100. Schwab. 2023. "What Is the Debt Ceiling and Why Does It Matter?" <https://www.schwab.com/learn/story/what-is-debt-ceiling>.
101. Semantic Scholar. 2018. "Evaluating the Cost-Benefits of Utilizing Host Nation Power for US Military Bases." <https://www.semanticscholar.org/paper/2f2e09f8a9633a8b68ce8d90a719ab5431c4c793>.
102. Semantic Scholar. "Study on Foundational Protestant Principles ..." <https://www.semanticscholar.org/paper/c36bbaa599eca3c031efeeb4c4f5a1d54d653dba>.
103. Springer. 2012. "Dimensions of US Power, Decline and Overstretch." http://link.springer.com/10.1057/9781137023162_3.
104. Springer. 2017. Special Metrics and Group Actions in Geometry. <http://link.springer.com/10.1007/978-3-319-67519-0>.

105. St. Louis Fed (On the Economy). 2021. "How Much Debt Is Too Much? What History Shows." <https://www.stlouisfed.org/on-the-economy/2021/october/how-much-debt-is-too-much>.
106. Stanford Institute for Human-Centred Artificial Intelligence. 2025. Artificial Intelligence Index Report 2025. Stanford University. <https://hai.stanford.edu/ai-index/2025-ai-index-report>.
107. Statista, <https://www.statista.com/>
108. TandFonline (Australian Journal of International Affairs). 2019. "The Rise of Transactionalism in International Relations." <https://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/10357718.2019.1693495>.
109. TandFonline. 2023. "Geopolitical Disruptions in Global Supply Chains: A State of the Art Literature Review." <https://www.tandfonline.com/doi/pdf/10.1080/09537287.2023.2286283?needAccess=true>.
110. TandFonline (via Cambridge). 2023. "The Choice before Us: International Law or a 'Rules Based International Order'?"
111. Times of India (Blog). 2024. "Indian Manufacturing Sector Has Potential to Reach \$1 Trillion by 2025–26: Colliers India." <https://timesofindia.indiatimes.com/blogs/truth-lies-and-politics/indian-manufacturing-sector-has-potential-to-reach-1-trillion-by-2025-26-colliers-india/>.
112. Trading Economics. "India Government Debt to GDP." <https://tradingeconomics.com/india/government-debt-to-gdp>.
113. Treasury.gov. 2025. "Table 5: Major Foreign Holders of Treasury Securities." https://www.treasury.gov/resource-center/data-chart-center/tic/Documents/slt_table5.html.
114. TIC (U.S. Treasury). 2025. "Major Foreign Holders of Treasury Securities (Monthly Data File)." <https://ticdata.treasury.gov/Publish/mfh.txt>.
115. UAE Government. 2025. "'We the UAE 2031' Vision." <https://u.ae/en/about-the-uae/strategies-initiatives-and-awards/strategies-plans-and-visions/innovation-and-future-shaping/we-the-uae-2031-vision>.
116. UAE Government. 2025. "We the UAE 2031: Home." <https://wetheuae.ae/en>.
117. UCLA eScholarship. "UCLA Journal of International Law and Foreign Affairs." <https://escholarship.org/uc/jilfa>.
118. UCLA School of Law. "Journal of International Law & Foreign Affairs." <https://law.ucla.edu/academics/journals/journal-international-law-foreign-affairs>.
119. UN DESA. 2025. World Economic Situation and Prospects 2025. United

- Nations. <https://desapublications.un.org/publications/world-economic-situation-and-prospects-2025>.
120. UN DESA. 2025. World Economic Situation and Prospects 2025 (PDF). United Nations. https://cisp.cachefly.net/assets/articles/attachments/94129_wesp_2025_official_web.pdf.
121. UN DESA (Committee for Development Policy). 2025. "Challenges to Global Trade Growth in 2025." <https://www.un.org/development/desa/dpad/wp-content/uploads/sites/45/CDP-IB1-2025-1.pdf>.
122. UNCTAD Secretariat. 2025. Global Trade Update, July 2025: Global Trade Endures Policy Changes and Geoeconomic Risks. <https://unctad.org/publication/global-trade-update-july-2025-global-trade-endures-policy-changes-and-geoeconomic-risks>.
123. UNCTAD Secretariat. 2025. Trade and Development Foresights 2025: Under Pressure—Uncertainty Reshapes Global Economic Prospects. <https://unctad.org/publication/trade-and-development-foresights-2025-under-pressure-uncertainty-reshapes-global>.
124. UNCTAD Secretariat. 2025. World Investment Report 2025: International Investment in the Digital Economy. <https://unctad.org/publication/world-investment-report-2025>.
125. United Kingdom, Ministry of Defence. Global Strategic Trends: Out to 2055 (GST 7) – Bite-size. London: Ministry of Defence, 2025. <https://www.gov.uk/government/publications/global-strategic-trends-out-to-2055>
126. Vajiram & Ravi. "US Military Bases around the World: List, Name, Location." <https://vajiramandravi.com/current-affairs/us-military-bases-around-the-world/>.
127. War on the Rocks. 2015. "Was Paul Kennedy Right? American Decline 30 Years On." <https://warontherocks.com/2015/06/was-paul-kennedy-right-american-decline-30-years-on/>.
128. World Bank. 2025. Global Economic Prospects, January 2025. Washington, DC: World Bank Group. <https://reliefweb.int/report/world/global-economic-prospects-january-2025-enarruzh>.
129. World Bank. 2025. Global Economic Prospects, June 2025. Washington, DC: World Bank Group.
130. World Beyond War. 2023. "Military Empires: A Visual Guide to Foreign Bases." <https://worldbeyondwar.org/military-empires/>.
131. World Economic Forum. 2025. <https://www.weforum.org/>
132. World Economic Forum. 2025. "The Price of Security: Europe Is Set Up

- for a Serious Challenge.” <https://www.weforum.org/stories/2025/07/europe-defence-recall-difficult-past-nato/>.
133. World Scientific. 2024. The Transition of International Order: Current Debates and ... <https://www.worldscientific.com/doi/10.1142/S2377740024500064>.
134. WTO Secretariat. 2025. Global Trade Outlook and Statistics, April 2025. World Trade Organization. https://www.wto.org/english/res_e/publications.
135. Yale/Business Perspectives. 2019. “The Impact of the China–US Tariff War on China and China’s Countermeasures.” <https://www.businessperspectives.org/index.php/journals/geopolitics-under-globalization-2/issue-491/the-impact-of-the-china-us-tariff-war-on-china-and-china-s-countermeasures>.
136. Zittis, George, Jos Lelieveld, Panos Hadjinicolaou, and Eleni Proestos. “Business-as-Usual Will Lead to Super and Ultra-Extreme Heatwaves in the Middle East and North Africa.” *Communications Earth & Environment* 2, no. 197 (August 2021)



One Step Ahead